کارنامه ی پارسیک

راهنمای واژه سازی بشیوه ی دانشیک

نوشته ی
جامی شکیبی گیلانی، پزشک
با همکاری
بهرام یوسفی، مهندس

واشنگتن- استانبول- تهران- نشویل، فوریه ی 1987
ویرایش دوم 2016- مریلند، آمریکا

کارنامه ی پارسیک

راهنمای واژه سازی بشیوه ی دانشیک

نوشته ی
پزشک جامی شکیبی گیلانی
با همکاری
مهندس بهرام یوسفی

واشنگتن- استانبول- تهران- نشویل، فوریه ی ۱۹۸۷
ویرایش دوم ۲۰۱۶- مریلند- آمریکا

پخشیدار - نویسنده
کارنامه ی پارسیک
نویسنده- پزشک جامی شکیبی گیلانی
چاپ ویژه- ۱۳۶۶
۱۰ نمونه، از بنیاد ترجمه و زبان بابل (بابیلونیا)- نشویل- آمریکا
چاپ amazon.com

شماره ی بازگشت از دژ نپشت کنگره ی آمریکا TXu 1-731-293
ISBN-13: 978-1544781501

به یاد بنیانگزاران رشته ی گِش پزشکی کودکان در ایران در بیمارستان قلب بنیاد ملکه پهلوی:

دکتر ایرج آریان پور کاشانی
دکتر منصوره حامد پایدار
دکتر بیژن سیاسی
دکتر محمد مهرانپور
دکتر علی یزدانیار
دکتر جامی شکیبی گیلانی

بنام خداوند جان و خرد

دیباچه

زبان پارسی زبانی است سخت سترگ و نیرومند که خوشبختانه با آن که آسیبهای بزرگی به آن رسیده از پا درنیامده و ریشه های ستبر آن در پی این آسیبها نخشکیده و هنوز زایا و برومند است. در نامه ای جدا بنام "زربیز پارسی" بنیادهای واژگانی و واژه سازی پارسی را باز نمودم. با آن نامه میتوان ماده های دربایست برای ساختن واژه ها را بدست آورد. با اندکی ورزش روی دستور زبان پارسی پاک و آموختن سامانهای دستوری میتوان با کمک زربیز پارسی واژه های دلخواه را ساخت و اگر اندکی خوش پسندی و گوهر واژه سازی در کسی باشد با آن مایه ها به گنج بزرگی میتوان دست یافت. با کمک "زربیز پارسی" بسیاری از واژه های پارسی که بدست فراموشی سپرده شده و بگورستان رفته بودند اکنون در دسترس هستند. یافتن واژه هایی چون "دشتان" و "نخزار" و"نخ" (nox) و "توشی" و "سیج" (sij) "استو" (ostou) "پل" (pel) "ماز" (máz) و سدها واژه مانند آن از روی فرهنگهای فارسی نشدنی بود. اما اکنون هر واژه ی گم گشته و فراموش شده ی پارسی را میتوان بکمک "زربیز پارسی" یافت.
یکی از بخشهای زبان پارسی که سخت آسیب دیده "کارواژه های" (verb) این زبان است. بویژه ناآشنایی مردم با کارواژه های سترگ پارسی و شیوه ی گردانش (conjugation) آنان و شکافتن واژه های نو از کارواژه ها مایه ی آن شده که مردم هر جا در تنگنا گرفتار آمدند دست دریوزه به در زبانهای تازی و یا اروپایی دراز کنند. نمونه هایی از بدآموزی مردم در زمینه ی از پا انداختن کارواژه های پارسی را در زیر میآورم:

"گریه کردن" بجای "گریستن"
"فرار کردن" بجای "گریختن"
"اعلام داشتن" بجای "گفتن" و "فرگفتن"
"وانمود ساختن" بجای "وانمودن"
"حمله نمودن" بجای "تاختن"
"ارسال داشتن" بجای "فرستادن"
"خودداری ورزیدن" بجای "شکیبیدن" (زن جوان از شوهر نتواند شکیبید)
"حاصل نمودن" بجای "توختن"، "اندوختن" و "بدست آوردن"
"نمودن" بجای "کردن"
"بعمل آوردن" بجای "کردن"
"اقدام بعمل آوردن" بجای "کردن" یا "دست به کاری زدن"

در این نامه من تنها به کارواژه ها پرداخته و چند ده کارواژه را تا ژرفا شکافته و آنها را به همه جور که توانند بکار میبندم تا فزون بر ورزشی نیکو در این زمینه راهگشای دیگران و کوششهای آیندگان باشد.
در این نامه فراوان کارواژه های نو بدست آورده ام که مینی و کاربرد بسیاری از آنان را دیگر کوشندگان در این راه باید یافته و جاهای تهی را پرکنند.

جامی شکیبی گیلانی

راهنمای بهره گیری از کارنامه ی پارسیک

این نامه از چهار بخش ساخته شده:
۱- گفتارهای دیباچه (پروستار دو گفتار)
۲- شکافتن کارواژه ها از روی شماره
۳- فهرست الفبایی انگلیسی برای یافتن همچندهای پارسی برخی واژه های انگلیسی.
۴- فهرست الفبایی کارواژه ها
برای درست خواندن واژه ها از دبیره ی آوایی (phonetic alphabet) زیر پیشنهادی کسروی کمک گرفته شده است.

á مانند "آ" در "آب"
a مانند "ا" در "اره"
b مانند "ب" در "باد"
c مانند "چ" در "چشم"
d مانند "د" در "دام"
d́ مانند "th" در "that" انگلیسی
e مانند "ا" در "امشب"
f مانند "ف" در "فرزاد"
g مانند "گ" در "گل"
h مانند "ه" در "هومن"
i مانند "ی" در "جیک"
j مانند "ج" در "جوجه"
k مانند "ک" در "کوه"
l مانند "ل" در "لب"
m مانند "م" در "مادر"
n مانند "ن" در "ناو"
o مانند "ا" در "اردک"
p مانند "پ" در "پدر"
q مانند "غ" در "غاز"
r مانند "ر" در "رود"
s مانند "س" در "سیب"
t مانند "ت" در "توت"
t́ مانند "th" در "thin" انگلیسی

u مانند "و" در "بود"
v مانند "و" در "ورزش"
v́ مانند "w" در "win" انگلیسی
w مانند "ش" در "شاد"
x مانند "خ" در "خواب"
y مانند "ی" آغازین در "یک"
z مانند "ز" در "زود"
ź مانند "ژ" در "ژاله"
هرگاه دو واکی(vowel) پشت سر هم آیند باید آن دو واکی را چسبیده بهم خواند، نه تک تک جدا از هم، چون دوواکی(diphthong) های زیر:

áy و ái مانند "آی" در "سرای"
ay و ay مانند "اَی" در "مینی"
ey و ei مانند "اِی" در"پیوست"
oy و oi مانند "اُی" در "رویتر"
uy و ui مانند "اوی" در "گوی"
ou مانند "و" در "موز"

yá و iá مانند "یا" در "یار"
ya و ia مانند "یَ" در "یخ"
ye و ie مانند "یِ" در "یک"
yo و io مانند "یو" در "یورتمه"
yu و iu مانند "یو" در "یوغ"

آن چه که در این نامه در میان دو چنگک [.......] آمده یا پیشنهاد من است و یا برساخته ی من است.

1- We introduce a “y” between “i” and a following vowel, such as: miya'n(میان) ; siyah(سیه); viyolon(ویلون).
2- “yi” is used to represent the suffix made of “ye and ye” “یی” or “alef(الف) and ye” “ای” such as: boxári (بخاری)and boxáriyi gázi (بخا ریی گازی); xáne (خانه)and xáneyi zibá (خانه ای زیبا)
3- Genitive case, particle “e” is written separately: deraxt e sabz (درخت سبز). If the substantive ends in a vowel, a “y” is added to “e” such as: nuwábe ye sard (نوشابه ی سرد)
4- Attached separate words shall be written with a hyphen between them: az án (از آن)or z-án (زان); ze in(ز این) or z-in (زین), ke in(که این) or k-in (کاین); man ham(من هم) or man-am(منم) (colloquial)
5- Hyphen is used in colloquial Persian, in writing verbs such as: Deraxt-e. (درخت است.), Máhi-ye. (ماهی است.), Man-am. (من هستم.)
6- The suffixes of definite article (-e or -he) are attached to their substantives: Máwine rá didi (آن ماشین را دیدی); Gorbehe rá gerefti (آن گربه را گرفتی)
7- The suffixes of indefinite article (-i or -yi) are attached to their substantives: ketábi; turiyi catri; xáneyi

فهرست بازگشتها

۱- فرهنگ فارسی معین- دکتر محمد معین- امیر کبیر- تهران- شش جلدی
۲- فرهنگ فارسی عمید- حسن عمید- انتشارات امیر کبیر- تهران ۱۳۵۹
۳- فرهنگ سروری- نوشته ی محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی- بکوشش دبیر سیاقی- علی اکبر علمی- تهران ۱۳۳۸
۴- برهان قاطع- نوشته ی ابن خلف تبریزی- بکوشش محمد معین- امیر کبیر- تهران ۱۳۵۷
۵- فرهنگ پهلوی مک کنزی
A Concise Pahlavi Dictionary, D.N. McKenzie, London, Oxford University Press. 1971
۶- فرهنگ پهلوی بهرام فره وشی- انتشارات دانشگاه تهران- تهران
۷- فرهنگ سانسکریت آپت
The Student's Sanskrit English dictionary, Vaman Shivram Apte Motilal Banarsidass, Delhi, 2nd Edition, 1970
۸- شاهنامه ی فردوسی- ۹ جلدی- انتشارات دانش- شعبه ادبیات خاور- مسکو- آکادمی علوم اتحاد شوروی- بکوشش ع. نوشین. ۱۹۷۱

گفتار نخست دیباچه

کارواژه (verb)

۱- نشان کارواژه در زبان پارسی "- تن" "tan-" و "- دن" "dan-" و "- استن" "estan-" است که در پایان واژه میآید، مانند خوردن، بردن، شتافتن و پیراستن.
۲- ریشه ی کارواژه- کارواژه در زبان پارسی در بیشتر باره ها دو ریشه دارد. یک ریشه ی اکنون و یک ریشه ی گذشته. برای نمونه کارواژه ی رفتن دو ریشه دارد. ریشه ی اکنون "رو" "rav" و ریشه ی گذشته "رفت". ریشه ی اکنون در بیشتر باره ها از سامانی پیروی نمیکند و باید آن را از بر دانست و یا از فرهنگ یافت. اما ریشه ی گذشته را از کارواژه میشکافند و برای بدست آوردن آن باید "ن" نشان کارواژه را از کارواژه افکند. از دو ریشه ی کارواژه شکافته های گوناگونی پدید میآوردند که در پایین از آنها سخن خواهیم گفت. ریشه های کارواژه را میتوان از فرهنگها بدست آورد. در کارهای من، ریشه ی کارواژه ها در "زربیز پارسی" داده شده است. نیز در این نامه ریشه های اکنون و گذشته ی بیش از دویست کارواژه آورده شده است.
۳- شکافته های (derivative) کارواژه-
سه گروه بنیادین شکافته از کارواژه و ریشه های آن بدست میآید.
I- شکافته های خود کارواژه
II- شکافته های ریشه ی اکنون
III- شکافته های ریشه ی گذشته

I- شکافته های خود کارواژه- بجز خود کارواژه که به ریخت نام واژه میتواند بکاررود تنها یک شکافته میتوان از آن بدست آورد و آن با افزودن پسوند "ی" (i-) به آن میباشد. با این پسوند واژه ای بدست میآید که گاه "نام واژه" و گاه "ستای" (adjective) میتواند باشد. نمونه:

خوردن	خوردنی	پوشیدن	پوشیدنی
دریافتن	دریافتنی	دیدن	دیدنی

II- شکافته های ریشه ی اکنون- این شکافته ها را در زیر برمیشماریم:
۱- خود ریشه ی زمان اکنون را میتوان بدو راه بکار برد. گاه آن را با ریشه ی اکنون کارواژه ی دیگری میپیوندند [با کمک میانبند (mesofix) "- و-" (-o-)]

خوردن	ریشه ی اکنون	خور	خور و خواب
بستن	ریشه ی اکنون	بند	زد و بند

گاه ریشه ی زمان اکنون را مانند یک پسوند واژه، به واژه ی دیگری میپیوندند (به شماره های آب در پایین زیر پسوند "- ا-" نیز بنگرید.)

خوردن	خور	نان خور، پرخور، آتشخور، ماست خور
گفتن	گو	پرگو، بدگو، درشتگو، راستگو
نوشتن	نویس	خودنویس، پیش نویس، زیرنویس، پاکنویس، دستنویس

۲- این گروه شکافته ها از ریشه ی اکنون بدست آمده و نشانگر کننده ی کاری هستند و کسروی در کارهای خود (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان فارسی- سات ۳۹۱) در این راه گشاده سخن رانده و ما در این جا بیشتر از نوشته های او آورده ایم.

الف)- پسوند "- نده" (ande-) که به ریشه ی اکنون میافزایند. نمونه:

خوردن	خور	خورنده	دیدن	بین	بیننده
بریدن	بر	برنده	نوشتن	نویس	نویسنده

ب)- پسوند "- ا" (á-) که به ریشه ی اکنون افزایند. این پسوند واژه ای میسازد که نشانگر کننده ی کاریست و این نشانگر توانایی در انجام کاریست و یا پیوستگی و همیشگی بودن کار را میرساند. (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۳۹۱). نمونه:

پوییدن	پوی	پویا: همانا توانایی پوییدن یا همیشه پوییدن
گفتن	گوی	گویا: همانا توانایی گفتن یا همیشه گفتن

هرگاه این شکافته ی کارواژه را به واژه ی دیگری بپیوندند "الف" پایانی آن از دست میرود و از اینرو برونه ی آن مانند ریشه ی اکنون میشود که در بالا (زیر شماره ی ۲ از آن سخن راندیم.)

پ) سومین شکافته ی ریشه ی اکنون با افزودن پسوند "- ان" (án-) بدست میاید. (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۳۹۱). این واژه ها که با کمک "- ان" بدست میآیند باز نشانگر کننده ی کار است اما تنها در یک زمان ویژه و برای چند گاه.

گریستن	گری (-gary)	گریان- کسی که در آن زمان میگریست یا آکنون یا چندگاهی میگرید.
لرزیدن	لرز	لرزان- کسی یا چیزی که چندگاهی میلرزد یا میلرزید.

۳- شکافته های ریشه ی اکنون با کمک پسوند "- اک"(ak-)- این پسوند که بسیار سودمند است امروزه از نیرو افتاده و در زبان مردم تنها در چند جابجا مانده مانند: "خوراک" از "خوردن" و "پوشاک" از "پوشیدن" و "پیچاک" از "پیچیدن" و "سوزاک" از "سوختن". با کمک این پسوند واژه هایی میسازند که نشانگر چیزی است که کار ویژه ای روی آن انجام میشود. برای نمونه: "خوراک"- هرچیزی است که مردم بتوانند بخورند یا بتوان آن را خورد. کسروی در این باره گشاده سخن رانده. برای نمونه: "خوراک گیلانیان برنج است." همانا، آن چه که مردم گیلان بیشتر میخورند برنج است. یا "جو خوراک آدمی نیست." (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۴۴۰). چند نمونه ی دیگر از کاربرد این پسوند را در کارهای کسروی مییابیم. "آموزاک" شکافته از "آموختن" و همچند lesson و instruction است. داراک همانا property و possessions "هرچیز که آدمی تواند داشت." "نیازاک" همانا، آن چه که به آن نیاز باشد یا افتد. "خواناک" (خواندنیها) و "نویساک" (نوشتنیها) و "چاپاک" (printed matter) (مطبوعات) است. نیز باید بیاد داشت که پسوند "- اک" را تنها به کارواژه های گزرا (transitive) میتوان افزود نه ناگزرا (intransitive) (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۴۷۵). اما در نمونه ی بالا سوزاک از سوختن کارواژه ی ناگزرا میشکافد.

۴- شکافته های ریشه ی اکنون با کمک پسوند "- ش" (ew-): این پسوند در پارسی کهن "- شن" (-ewn) بوده است که در چند جا هنوز در فارسی امروز بجای مانده است- "گوارشن" "govárewn"، "بوشن" "bovewn" و "دهشن" "dahewn". اما امروزه بیشتر همان پسوند "- ش" (ew-) بکار میرود. واژه هایی که از ریشه ی اکنون با کمک این پسوند پدید میآید، نشانگر سراسر گامهایی است که

در انجام کاری باید از آن گزشت و سرانجام هوده ی کار را نیز در بر میگیرد. (برای سنجش این پسوند به پسوند "- مان" در پایین نیز بنگرید.) نمونه:

بریدن برش (cut; incision)- همانا "کار بریدن" و نیز "خود آنچه که از بریدن پدید آمده" است. برش کج، برش راست، یک برش بافت (section)، یک برش هندوانه

کوشیدن کوشش- همانا کارِ کوشیدن و آن چه از آن پدید آید.

روییدن رویش- همانا روییدن و همه ی گامهای آن و سرانجام آن چه که از روییدن پدید آید.

- روی تنه ی درخت رویشی پدید آمده است. (tumor; growth)
- رویش بدخیم (malignant tumor)
- رویش این درخت گاهی به ۵ سال هم میکشد.

۵- شکافته های ریشه ی اکنون با کمک پسوند "- مان" (-emán) - با این پسوند همه ی گامهای انجام یک کار را نشان میدهند، اما در باره ی سرانجام و هوده ی آن کار چیزی بدست نمیدهد. نمونه:

زاییدن زایمان. ما از "زایمان" همه ی گامهای زاییدن را میفهمیم. اما "زایش" (به شماره ی ۴ بالا بازگردید) نه تنها گامهای زاییدن را در بر میگیرد همانا درباره ی سرانجام کار نیز آگاهی میدهد.

ساختن سازمان- سازمان همه ی گامهای "ساختن" را در بر دارد.

پرسیدن پرسمان- یک زنجیره از گفته ها و گامهاست که به پرسشی میانجامد و همچند problem است.

"چایمان" که شکافته از "چاییدن" است نیز نشانگر همه ی کارهایی است که مایه ی سرماخوردگی میشود.

۶- شکافته های ریشه ی اکنون با کمک پسوند "- اک" یا همچند آن "-ه" (-e)- با کمک پسوند "- اک" یا "- ه" چند گونه واژه و مینی میتوان بدست آورد.

۱) نام ابزار کار از کارواژه پدید میآورد. ما در این باره در جای دیگر گشاده تر سخن خواهیم گفت (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۱۰)

۲) "از کارواژه نام واژه (noun) پدید میآورد که نشانگر کنش است مانند: خنده، گریه، ناله، مویه، اندیشه، بوسه، لرزه، پیرایه و غلغلک (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۱۳). این واژه گاهی به معنی کارواژه است و گاهی به معنی دیگر. "مثلاً" اگر بگوییم: "از اندیشه چه برمیخیزد؟" مقصود نام مصدر است ولی اگر بگوییم: "اندیشه ی من این است" مقصود چیز دیگر است. نیز پیرایه گاهی نام مصدر است و گاهی به معنای آن چه که با آن بپیرایند یعنی نام ابزار است. نیز "آرایه"، یعنی، پسوند "ه" دو معنی را میتواند در یک زمان بواژه بدهد و ما از هرکدام بخواهیم بهره میگیریم. درپاره ای واژه ها نام ابزار میدهد. در پاره ای نامِ کارواژه (نام مصدر) میسازد و در پاره ای هر دو را میسازد." (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۱۳)

۳) پسوند "- اک" یا "- ه" میتواند هوده ی کار را نشان دهد. (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۱۴). نمونه:

تراشه- چوبهای باریک است که از تراشیدن پدید آید.
خراشه- جای خراشیدن است که بر روی چیزی بماند.
افشره- چیزی که از فشردن بدست آید.
خاکروبه- هرچه از رفتن گرد آید بویژه خاک و مانند آن.

۷- پسوند سرشته ی "- انیدن" (ánidan-) و "- اندن" (ándan-) که بریشه ی زمان اکنون افزوده شود، کارواژه ی ناگزرا (intransitive) را به کارواژه ی گزرا (transitive) میگرداند و یا کسی را به آن کار وادار کند. برای نمونه:

گذشتن	گذرانیدن و گذراندن
گریستن	گریاندن
نوشتن	نویساندن

این پسوند سرشته (compound) است و از دو پاره ی "- ان" (án-) و "- دن" (dan-) پدید آمده است. پسوند "- ان" همان است که در بالا (شماره ی ۲) در باره اش سخن راندیم و نام کننده ی کار را پدید میاورد.

III- <u>شکافته های ریشه ی گزشته</u>

۱- خود ریشه ی گزشته را میتوان برای ساختن واژه های سرشته بکار برد و واژه های نو ساخت.

خوردن	خورد	خوردوخواب
آمدن	آمد	آمدوشد
زدن	زد	زدوخورد، زدوبند
گفتن	گفت	گفتگو، گفت و شنود

گاه آن را نیز برویه ی پسوند واژه بکار میبرند.

بردن	برد	دستبرد، کاربرد، پیشبرد
زدن	زد	زبانزد، گوشزد، نامزد

۲- ریشه ی گزشته را میتوان با پسوند "- مان" پیوست و با آن واژه ای پدید آورد که هوده ی کار را در بر دارد. نمونه:

ساختن	ساخت	ساختمان
ریدن	رید	ریدمان (ریدمون)
ترکیدن	ترکید	ترکمان (ترکمون)

۳- ریشه ی گزشته با پسوند "- اک" یا همچند آن "- ه" که کسروی آن را در کارهای خود باز نموده است و از کارواژه ستای (adjective) میسازد. (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۰۷)

گفتن	گفت	گفته
ساختن	ساخت	ساخته
پوشیدن	پوشید	پوشیده

هرگاه پسوند "- ی" را نیز به واژه های بالا بیافزاییم همانا ریشه ی گزشته را با پسوند "- گی" بپیوندیم واژه های نو دیگری پدید میآید.

خوردن	خورد	خورده	خوردگی
ساختن	ساخت	ساخته	ساختگی
بریدن	برید	بریده	بریدگی

۴- واژه هایی که از ریشه ی گزشته با افزودن پسوند "- ار" (ár-) بدست میآید. برای این پسوند به بخش پسوندهای "زربیز پارسی" نیز بازگردید. این پسوند چند مینی دارد:

۱- فزونی یا پیاپی بودن یک کار را نشان میدهد و گاهی درازی زمان یک کار یا همیشگی بودن آن را میرساند.
۲- گاهی نشانگر کننده ی کاری است.
۳- گاهی همچند پسوند "- زار" است. در زیر چند نمونه میآوریم
گفتن گفتار
کاستن کاستار
انداختن انداختار (planner- نگاه فرهنگ پهلوی McKenzie)
دیدن دیدار
نوشتن نوشتار
گادن گادار (این واژه از واژه ی گادن شکافته و به مینی "شوهر" است. نگاه فرهنگ پهلوی McKenzie).
در باره ی واژه ی "دادن" نیز باید سخنی کوتاه بگوییم. این واژه دو مینی دارد. یکی "دادن" همچند " to give" است که همه میدانند و دیگری "آفریدن" است، که تنها از آن دو واژه در نوشته های کهن یافت میشود یکی "دادار" است که به مینی "آفریدگار" "creator" است و دیگری "بن دهشن" (bondahewn) "primeval creation" که "دهشن" آن از "دادن" به مینی "آفریدن" "create" شکافته است. سرانجام "آموختار" که از "آموختن" شکافته و به مینی "فراگیرنده" است.
۵- پسوند "- اد" (-ád) که به ریشه ی اکنون پیوندد و نشانگر یک تن یا چیز یا گروهی از مردمان یا چیزهاست که کاری را انجام دهند. "ستاد" گروهی از مردم است که در جایی پایگاه داشته باشند و استاده باشند. (همچندtask force; headquarters) "نهاد" مینی های گوناگون دارد و آن هرچه و یا هر گروهی از مردم باشد که در جایی نهاده باشند. "نماد" (symbol) چیز یا چیزها، کس یا کسانی هستند که چیزی را بنماید یا بنمایانند.
برای ساختن نام ابزار سه راه هست.
۱- با کمک پسوند "- اک" یا همچند آن "- ه" که بریشه ی اکنون کارواژه افزوده شود.
۲- با کمک پسوند "- اچ" (-ác) که بریشه ی اکنون کارواژه افزایند. (ریشه ی این برای نویسنده آشکار نیست.)
۳- با کمک پسوند واژه ی "- ابزار" یا "- افزار" که به ریشه ی گزشته ی کارواژه یا نام واژه میافزایند.
۱)- درباره ی پسوند "- اک" و همچندهای آن باید به بخش پسوندهای "زربیز پارسی" بازگردید. اما در این جا کوتاه شده ای از گفتار کسروی را میآوریم و در بالا نیز از آن اندکی سخن راندیم (نوشته های کسروی در زمینه ی زبان پارسی- سات ۲۱۰ و ۲۱۱). این پسوند را هرگاه به ریشه ی اکنون کارواژه بیافزایند نام ابزار را پدید میآورد که کار ویژه ای را انجام میدهد. مانند:
رندیدن رنده
سنجیدن سنجه
مالیدن ماله
افروختن افروزه، فروزه
پیمودن پیمانه
ستردن استره

تابیدن (به مینی برشته و سرخ کردن) ...... تابه
سفتن و سنبیدن سنبه
هرکدام از این واژه ها را میتوان با واژه های دیگری پیوست و واژه های نوی پدید آورد. در این کار پسوند "- ه" افکنده میشود. نمونه:

رندیدن	رنده	چوبرند، کاغذرند، سنگرند
سنجیدن	سنجه	گرماسنج، دماسنج، نمسنج، بادسنج
گرفتن	گیره	چوبگیر، کاغذگیر، دستگیر

۲)- پسوند "- اچ" (ác) این پسوند را جز در کارهای کسروی در جای دیگری ندیده ام و گمانم برساخته ی خود او باشد. با این پسوند نام ابزارهایی "رویهمرفته" پدید میآید. برای نمونه:
جنگاچ- همه گونه جنگ افزار را گویند. کوباچ- همه گونه ابزار کوبیدن را گویند. از همین گونه است "نویساچ" همانا "نوشت افزار" و "نوازاچ" شکافته از "نواختن" که نشانگر همه گونه ابزار رامشگری و رودافزارها باشد.
۳)- پسوند واژه ی "- افزار" یا "- ابزار"- با کمک این واژه و افزودن آن به واژه ای که میخواهیم باز نام ابزار بدست میآید که ویژه نیست و همه ی ابزارهایی از یک گونه را در بر دارد. مانند "نوشت افزار"، "جنگ افزار"، "بوافزار" و "دست افزار".

در پایین آن چه را که در باره ی شکافته های کارواژه ها گفتیم بریخت جدول درآورده ایم و با چهار کارواژه ی "نوشتن"، "بریدن"، "ساختن" و "دوختن" و ریشه ی آنها و با کمک پسوندها شکافته های آنها را نشان میدهیم.
یکی از مایه های سستی زبان فارسی کنونی همین خشکیدن سرچشمه ی زایای کارواژه هاست و به باور من باید مانند این جدول را در آموزاکهای دانش آموزان و دانشجویان گنجاند و آنها را واداشت که کارواژه های گوناگون را با کمک پسوندها و پیشوندها گردانده و از آنها واژه های نو پدید آورده و بکار برند تا زبان پارسی بارورتر و نیرومند گردد زیرا بباور من آن بخش از زبان فارسی که سخت آسیب دیده است و بدست فراموشی سپرده شده است کارواژه های آن است.

	نوشتن			بریدن			ساختن			دوختن		
	نوشتن	نویس	نویسه	بریدن	بر	برید	ساختن	ساز	ساخت	دوختن	دوز	دوخت
- ی	نوشتنی	نویسی	نوشتی	بریدنی	بری	بریدی	ساختنی	سازی	ساختی	دوختنی	دوزی	دوختی
- اک	-	نویساک	-	-	براک	-	-	سازاک	-	-	دوزاک	-
- ه	-	نویسه	نوشته	-	بره	بریده	-	سازه	ساخته	-	دوزه	دوخته
- مان	-	نویسمان	نوشتمان	-	برمان	بریدمان	-	سازمان	ساختمان	-	دوزمان	دوختمان
- نده	-	نویسنده	-	-	برنده	-	-	سازنده	-	-	دوزنده	-
- ا	-	نویسا	-	-	برا	-	-	سازا	-	-	دوزا	-
- ان	-	نویسان	-	-	بران	-	-	سازان	-	-	دوزان	-
- ش	-	نویسش	-	-	برش	-	-	سازش	-	-	دوزش	-
- ار	-	-	نوشتار	-	-	بریدار	-	-	ساختار	-	-	دوختار
- گی	-	-	نوشتگی	-	-	بریدگی	-	-	ساختگی	-	-	دوختگی
- اچ	-	نویساچ	-	-	براچ	-	-	سازاچ	-	-	دوزاچ	-
- اندن	-	نویساندن	-	-	براندن	-	-	سازاندن	-	-	دوزاندن	-
- اد	-	نویساد	-	-	براد	-	-	سازاد	-	-	دوزاد	-

گفتار دوم دیباچه

ابزار کار

ابزارهای کار در ورزشهایی که در پیش داریم سه پاره اند
۱- پیشوندها
۲- پسوندها
۳- ریشه های کارواژه ها

۱- پیشوندها

آن چه که از زبان انگلیسی جلوی این پیشوندها نوشته ام تنها یادآوری کوتاهی از مینی این پیشوندهاست و برای مینی آنها و سخن گشاده درباره ی هر یک باید به "زربیز پارسی" بازگشت. ما در این جا تنها میخواهیم توان این پیشوندها را در واژه سازی بیازماییم.

پیشوندها	همچند انگلیسی پیشوندها
be-	(ad-; ac-)
báz-	(re-; retro-; back; again)
bar-	(ad-; e-; to start to…)
pád-; pey-; ped-; peź-; pahi-; pá-; pi-	(anti-; recipro-; reciprocating action; re-; in response to…)
doź-	(dys-; mal-; coarse; bad)
dow-	(see doź-)
foru-	(down; de-; sub-)
far-; fará-; par-	(ad-; pre-; per-)
ham-	(con-; com-; co-; syn-)
dar-; andar	(in-; im-; em-; en-)
dar-; bedar-	(ex-; e-)
ne-; na-; ni-	(down)
a-; an-; aná-	(ex-; im-; in-; a-)
bi-	(e-; a-)
ma-; na-	(not; im-; in-)
bá-	(co-; com-; con-)
vá-; fá-	(away)
var-; bar-	(up)
báź-; váź-	(retro-; upside-down; reverse)
bas-	(pluri-; poly-; multi-)

faráz- (up)
fer-; fereh- (very much; ultra-; per-)

پیشوند "فِر" به تنهایی امروزه تنها در سخن مردم بازمانده است و در جای دیگر بسیار کم بکار میرود.
برای نمونه گویند "از دماغش فروفر آب یا خون میآید." گاه این پیشوند را برویه ی "-far" اما به مینی "خیلی" بکار برده اند مانند "farpih" و "frapih" = "فربه" که همان "ferpih" و "ferehpih" است.
نمونه ی دیگر:
"جهان ژرف چاهی است پر بیم و آز — از آن کوش تا تن کشی بر فراز"
"فره گنده پیری است شوریده هش — بد اندیش و فرزند خور، شوی کش"
"به هرگونه فرزند آبستن است — تو فرزند را دوست و او دشمن است." (اسدی) (از دفتر دوم- سات ۶۰۱ "امثال و حکم دهخدا").
در این چامه اسدی پیشوند "فره" را به ریخت راستین و مینی راستین بکار برده است، همانا = -ultra -fereh. این همانندگی مایه ی آن شده که در نوشته ها گاهی پیشوند "فر -fer" و "فره -fereh" را با "فر -far" و "فرا -fará" که پاک از آن جدایست بیآمیزند.
برخی دیگر از پیشوندهای سودمند را که در کارنامه ی پارسیک بکار خواهیم بست در پایین آورده ایم.

پیشوندها	همچند انگلیسی پیشوندها
hu-	(good; bene-)
av-*; uf-; of-; u-; up-	(down; away)
u-; án-	(that way; in that manner)
i-; in-	(this way; in this manner
met-	(pseudo-)
mes-; (mah-)	(magna-; megalo-)
huy-; hoi-; cap-	(left; levo-)
vesp-; harvesp-	(omni-)
uz-; az-	(out; ex-)
beh-; veh-; vi-	(good; bene-)
yut-; jod-; [yo]; go-; vi-	(hetero-; ana-; dis-; distant; separate; anti-; different; apart)
tar-	(viciously; mal-)
vas-; see bas-	(poly-)
pas-	(back; backward; retro-)
piw-	(pre-; for-; forward; front-; ante-)
ham-; han-; an-	(together; con-; com-; co-; syn-)
kas-; kam-; kah-	(oligo-)
tará-	(across; trans-)
nox-	(the leading point or part)

dir-	(long; chronic; late; belated)
ur-	(over; on; up)
ham-; hám-	(equi-; (hamvár; hámvár; hamzur)

* نمونه از پیشوند "او -av": "تا آن روز و آن شب بیاسودند و روز دیگر فرمود تا در میان باغی بساطی (سفره) اوگندند چنانک هیچ بالش و دست و صدر نبود" (فارسنامه ی ابن بلخی بکوشش لیسترانج و نیکلسون. چاپ دنیای کتاب تهران چاپ دوم ۱۳۶۳)

۲- پسوندها

این پسوندها را گشاده در گفتار نخست دیباچه یاد کردیم. ما در جدولهای کارنامه ی پارسیک این پسوندها را فراوان بکار خواهیم بست. به جدول پایان گفتار نخست دیباچه باز گردید.

۳- ریشه های (اکنون و گذشته) کارواژه ها

در هر گفتار که از این پس در کارنامه ی پارسیک خواهد آمد یک ریشه ی کارواژه را به درهای گوناگون کارواژه برده و از آنها شکافته ها بدست خواهیم آورد. سپس هر شکافته را تک تک با پیشوندها سرشته واژه های نوین پدید میآوریم.

در زیر فهرست ریشه های کارواژه هایی را که در ورزشهای کارنامه ی پارسیک بکار خواهیم برد میآوریم.

15- á-,; áy-,
2- áb, áv
44- áfarin; áfarid; farid; frid
183- ágan; ágand
45- ámáy; ámud
228- ámiz-,; ámixt-,; ámixtan
184- ámorz; ámorzid
41- ámuz; ámuxt
50- árámidan
182- ásá(y); ásud
49- ávar; ávard
137- áviz, ávixt
185- áwám; áwámid
125- áwub; áwuft; áwoft
112- ázmáy; ázmud
139- ázor; ázord; ázar; ázard; ázár-,; ázárd-,
26- áźir
12- afd-,; afdid-,; afdidan; afdestan
152- afzáy-,; afzud-,:
122- andiw
142- anduz; anduxt
169- angiz; angixt
171- arz; arzid
167- báf; báft
173- bál; bálid
61- bár; bárd; báwt
24- bár-,; vár-,
120- báy; báyast
46- báz; báxt
85- bar-,; bord

9- kub-,; kuf-,; kuh-,; kus-,
104- kuw; toxw; tuxw
123- larz
80- lis; lewt
93- mál; mowt
90- mán; mánd
91- mán; mánest
94- már
68- máy
87- marj
67- marz
86- mas-,; más-,
96- maz; mak
14- men-,; man-,; meyn-,; or mayn-,:
88- mir-,; mord
35- miz-,; mix-,
113- mul
27- nám-,
118- nevidinidan; neviddidan
115- niyáy
143- pálá(y); pálud
140- páw; páwán; pawanj
121- páy
99- par
149- parágan; parágand
181- paz; poxt
141- paźuh
223- peydá
180- pic; picid
40- pors
170- pus; pusid
178- puw; puwid
177- puy; puyid
179- puz; puzid
160- rám; rámid; rud
161- rán; ránd
4- rás, ráz, ráh, ráy
158- rah; rast
157- ranj; ranjid
162- ras; rasid
65- raz; rowt
75- ris; rewt
102- riz, rixt
159- robá(y); robud
16- rou-,; rav-,
153- rub; roft
52- ruy; rost
74- ruz; ruxt
11- sáy-,; sud-,
101- sáz; sáxt
224- sahestan (1); sehestan
225- sahestan (2)
202- sanj; saxt
218- saz; sazid; sazest
222- senah; senahest; senahid
212- sepor; sepord; sepár; sepárd
205- sepuz; sepuxt
221- [seris; seriz]; serewt
207- setán; setad; setánd
219- setáy, setud
215- setars; setarsid
220- setiz; setizid
216- setor; setord
217- setuh; stuhidan; setuhid; stuhid
208- sij; sijid
37- sonb, sumb, somb
76- sor-,; wor-,
30- stá; está; istá; ist
214- subár; subárd
213- suh; suhest
22- suz-,; suc-,; suj-,
54- táb; táv; táft
186- táw; táwt; táwid
64- táz; táxt

63- tak
28- tan-,
200- tap; tapid
194- taráw; taráwid
199- taráz
191- tarak; tarakid
198- tars; tarsid
187- tuf; tufid
100- tuz; tuxt
34- vám
5- váz, vás, váj, váź
48- vand; band; bast
103- varz; varzid
116- vaxw
226- vaz-,
29- vend; vand
119- vest
227- vewt-,; pewt-,; bewt-,
66- vezá; gazá; vezást; gazid
19- vis-,; vaw-,; gaw-,; var-,; gáw-,
117- viz
209- wáy; wáyast
38- wav; wod
1- wekan, ewkan
210- wenás; wenáxt
206- wenav; wenoft; wenid
204- wetáb; wetáft; ewtáb; ewtáft
8- win-,; wán-,
211- wuy, wost
58- xáb; xoft
89- xáh; xást
39- xán; xánd
195- xand; xandid
196- xar; xarid
136- xastan; xast; xalidan; xal
197- xaz; xazid
107- xiy
36- xiz; xást
3- xor
83- xoruw
72- yáb; yáft
32- yáz
114- yasn; yawt; yazn
47- záy; zád; zud
69- zan; zad
155- zeh; zehid
13- zi-,; ziv-,; jiv-,
156- zib; zibid
201- zin
105- źul

کارنامه ی پارسیک

1- Wekan, Ewkan: (to break; to neutralize; to destroy; to defeat; to rout; to interrupt)
Root: skenda (Avest) (splitting); skand-, (Sansk) (to crash); skadtanaiy (Old Persian)

Wekastan, wekanidan, wekandan شکافته های

Wekastan	wekan	wekast
wekan(i)dan	wekan	wekanid
wekastani	wekani	-
-	wekanák	-
-	wekane	wekaste, wekan(i)de
-	wekanemán	wekastemán
-	wekanande	-
-	wekaná, wekanán	-
-	wekanew	-
-	-	wekastár, wekan(i)dár
-	-	wekastegi, wekan(i)degi
-	wekanác	-
-	wekanád	-

Bewkastan
Bázwekastan
Barwekastan
Pád-, peywekastan
Doźwekastan
Foruwekastan
Hamwekastan
Darwekastan
Darhamwekastan
Andarwekastan
Newkastan
Awkastan
Mawkastan, nawkastan

Báwekastan
Váwekastan
Varwekastan
Báźwekastan
Baswekastan
Farázwekastan
Uwkastan
Metwekastan
Vespwekastan
Harvespwekastan
Uzwekastan
Behwekastan
Yutwekastan, yowkastan

Tarwekastan
Taráwekastan
Huwkastan, huwkani, huwekane,
huwekanád, huwekand, huw(e)kast,
huw(e)kastár

Awkand, awkandi, nawkand, nawkandi:
(noninvasive)

این روزها در پزشکی واژه ای در زبانها افتاده و آن noninvasive techniques است. خواست از این واژه آن است که بدون درد، بدون سوزن زدن، شکافتن، دریدن، پاره کردن و بریدن بتوانیم آگاهی هایی از درون تن بدست آوریم. برخی مردم که از پایه های بنیادین زبان پارسی آگاهی نداشته اند این واژه را از روی فرهنگها ترجمه کرده و این را "تکنیکهای غیر تهاجمی" خوانده اند که سخت زشت و نارسا و نابجاست. چه تن دژی نیست که با سپاه به آن تکیده و تاخته و تهاجم کنند. ببینیم مینی راستین این واژه چیست؟ برخی آن را چون در زبان آلمانی "بیدرد" گفته اند که درست نیست. زیرا میتوان پوست را با دارو کرخ کرد و سپس آن را برید. آلمانیها نیز آکنون از این واژه ی "بیدرد" دست برداشته اند زیرا گویای "noninvasive" نیست. اگر بگوییم این شیوه "نشکافتی" است درست است اما نه در همه جا. گاه باشد که ما بافت را نمیشکافیم اما آن را سوراخ میکنیم. هنگامی که بافتی را میبریم میشکافیم سوراخ میکنیم (میسنبیم) "آن بافت تار و پودش میشکند یا گسسته میشود." از این رو این واژه را باید "awkandi" یا "nagosasti" یا "agosasti" ترجمه کرد. اما باید دانست که واژه ی "awkandi" و "nawkandi" مینی های فراوانی دارد که تنها یکی از آنها "noninvasive" است. در همین زمینه "تکنیکهای تهاجمی" را که برای "invasive techniques" بکار برده اند باید از میان برداشت و بجای آن واژه ی "شیوه های شکندی wekandi" را بکار برد.

Váwekastan, váwekan, váwkand
Taráwekane: (Any instrument which breaks in a crosswise manner.)
Taráwekand: (transmural crack)
Taráwekastár: (Somebody or something which usually breaks in a crosswise manner.)
Taráwekani(n)
Varwekastári
Varwekastád: (A person or a group of people who become bankrupt.)

2- Áb; Áv: (water)

Root: áp (Old Persian); ápi (Old Persian); ápá (Avest); ápas (Sansk)

Ábidan, ávidan: (to water, to make like water, to dissolve)

Ávidan	áv	avid
Ávidani	ávi	ávidi
-	ábák	-
-	áve, ábe	ávide, abide
-	ávemán, ábemán	ávidemán, ábidemán
-	ávande, ábande	-
-	ábá, ábán	-
-	ávew, ábew	-
-	-	ávidár, abidár
-	-	ábidegi
-	ábác, ávác	-
-	ábándan	-
-	ávád, ábád	-

Bázábidani: (redissolvable)
Faráván
Farávándán: (to make abundant)
Biávidan: (to dehydrate, dessicate)
Biyábán, viyáván: (wasteland)
Tará-ávidan: (tarávidan: to ooze; to secrete; to permeate)
Metávidan: (pseudoliquify)
Vespávidan: (to omniliquify, omniliquification)
Pádávidan: (to liquify in response to or in reaction to; reciprocal liquification)
Ávidár, ábidár: (solvent)
Ávid: (solution)
Ávide: (solved)

Derivatives from "tarávidan": (to ooze, secrete, permeate)

-	taráv	-
-	tarávák	-
-	taráve	tarávide
-	tarávemán	tarávidemán
-	tarávande	-

-	tarává	-
-	tarávän	-
-	tarávew	-
-	-	tarávidár
-	-	tarávidegi
-	tarávác	-
-	tarávándan	-
-	tarávád	-

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Daruntaráv: (endocrine)
Boruntaráv: (exocrine)
Tarává: (permeable)
Tarávande: (permeating)
Nátarává: (impermeable)

واژه های "آباد" و "آواد" که در جدول بالا از گردانش "آویدن" و "آبیدن" بدست آمده است بستگی به واژه ی "آباد" که در نام برخی شهرها و دهها میآید ندارد. کسروی در این زمینه سخن دانشیک گسترده ای رانده (کاروند کسروی، و شناسنامه ی واژگان پارسی) و نشان داده است که پسوند "آباد" در نام شهرها در بن "آوان" بوده است که به مینی "جا" و "جایگاه" است و در زمانهای دیرتر برخی نویسندگان که آگاهی راستین از بنیادهای زبان شناسی نداشته اند آنرا با "آب" بسته و گمان کرده اند "آباد" از "آب" شکافته است که چنین نیست. نیز به کاروند کسروی در زمینه ی نام شهر باکو و بغداد بازگردید.

3- Xor: (to eat; to use; to consume)

Root: svareti (Avest); xv́ar-, (Avest)

Xordan

Xordan	xor	xord
Xordani	xori	xordi
-	xorák	-
-	xore	xorde
-	xoremán	xordemán
-	xorande	-
-	xorá, xorán	-
-	xorew	-
-	-	xordár
-	xoregi	xordegi
-	xorác	-
-	xorándan	-
-	xorád	-

Bázxordan
Barxordan
Foruxordan
Faráxordan
Darxordan
Nexordan, nixordan
Maxordan
Báxordan
Váxordan
Báźxordan
Farázxordan
Uxordan, avxordan
Metxordan
Masxordan
Doźxordan
Pádxordan, peyxordan
Harvespxordan
Uzxordan
Behxordan
Jodxordan
Basxordan
Pasxordan
Piwxordan
Kasxordan, kahxordan, kamxordan
Hamxordan
Taráxordan, bexordan
Doźxordi, doźxorák, doźxordár
Peyxordár, peyxorán
Pasxorák, pasxor, pasxord, pasxordár
Piwxor, piwxord, piwxordár, piwxorák: (hors d'oeuvre)
Hamxordan, hamxor, hamxordár
Taráxor
Bázxor, bázxordár
Foruxordan, foruxor: (to pocket, as an insult. "خشم خود را فرو خورد.")
Darxor, darxord: (suitable. "این کار درخور تو نیست.")

Váxordan: (to be flabbergasted. váxor, váxord. "از رفتار او واخورد.")
Barxordan: (1- to be offended "سخنان او بمن برخورد.")
(2- to come across, to meet "در راه به او برخوردم.")
Barxordan: (to enjoy (bar = fruit- not prefix))
barxordár: (enjoying)
barxordári: (enjoying"برخورداری از تندرستی و آزادی از بزرگترین داده های خداست.")

4- Rás, Ráz, Ráh, Ráy: (way)

Root: ráťya (Old Persian); raeťya (Avest)(way)

[Ráyidan*, Rástidan*]: (to arrange; to organize)

Ráyidan, rástidan	ráy	rást
Ráyidani	ráyi	rástid
-	ráyák	-
-	ráye	ráste
-	ráyemán	rástemán
-	ráyande	-
-	ráyá, ráyán	-
-	ráyew	-
-	-	rástár
-	ráyác	-
-	ráyád	-

اکنون کارواژه ی "راستن" را با پیشوندهای گوناگون میپیوندیم.

Árástan
Pirástan
Virástan
Gorástan
Hurástan: (to arrange in a good way; to lead to a good way)
Urástan: (to disarrange, derange)
Metrástan: (to pseudoarrange)
Masrástan: (to arrange in a colossal style or fashion)
Doźrástan: (to disarrange; derange; confuse)
Huyrástan: (to arrange towards the left side)
Vesprástan: (omniarrange)
Jodrástan: (to arrange separately; to sort out)
Vasrástan: (to polyarrange)
Pasrástan: (to arrange back(wards))
Piwrástan: (to arrange forward; prearrange)
Hamrástan: (to arrange together)
Kasrástan: (to arrange a little)
Tarárástan: (to arrange all across something)
Bázrástan: (to rearrange)
Forurástan: (to destroy the arrangement of something)
Farárástan: (to arrange up, prearrange)
Ferárástan: (to ultraarange)
Nerástan: (to lay down the arrangement of something; to pave the way for something)
Birástan: (to lead astray, confuse)
Várástan: (to disband; to deroute)
Váźrástan: (to arrange in a reverse fashion)
Farázrástan: (to arrange upward)

Noxrástan: (to be the leading head of something; to lead the way; to function as the pacemaker)

یادآوری میکنم که مینی های انگلیسی در بالا تنها نمونه بوده و گویای همه ی مینی های این واژه ها نیست. هر یک از این واژه های نو را باید جداگانه شکافته و به بن مینی آنها پی برد و سپس آنها را بکار بست.

*واژه های انگاشتیک

5- Infinitive: Vátan, Vázidan, Vájidan, Váźidan, Váxtan
Present Tense Root: Váz, Vás, Váj, Váź
Root: vac; vaocat (Avest); vad (Sansk): (to say, to tell; to speak; to utter)

Peyvázidan, peyvátan

Peyvázidan, peyvátan	peyváz	peyvát
Peyvázidani	peyvázi	peyváti
-	peyváze	peyváte
-	peyvázemán	peyvátemán
-	peyvázande	-
-	peyvázá	-
-	peyvázán	-
-	peyvázew	-
-	peyvázegi	-
-	peyvázác	-
-	peyvázánidan	-
-	peyvázád	-

از این واژه تنها واژه ی "پیواز" در فرهنگها مانده و گاه آن را "پتواز patváz" نوشته اند که همان پیشوند pád و pat باشد و هر دوی آنها یکی است.
اکنون واژه ی "vátan" را که از کارواژه های کهن پارسی است میگردانیم و از آن شکافته های نو پدید میآوریم.

Vátan	váz-	vát-
Vátani	vázi	váti
-	vázák	-
-	váze	váte
-	vázemán	vátemán
-	vázande	-
-	vázá, vázán	-
-	vázew	-
-	-	vátár
-	vázegi	vátegi
-	vázác	-
-	vázándan	-
-	vázád	-

ریشه ی زمان اکنون این کارواژه را با ریشه ی زمان اکنون واژه ی "واختن" که در پایین تر آمده است بسنجید.

Vát, Váz, Váj, Váź, Váy, Vák, Vác, Váx: (sound; voice)

Váxtan	váz, váź, váj	váxt
Váxtani	vázi, váźi, váji	váxti
-	vázák	-
-	váze	váxte
-	vázemán	váxtemán
-	vázande	-
-	vázán, vázá	-
-	vázew	-
-	-	váxtár
-	vázegi	váxtegi
-	vázác	-
-	vázándan	-
-	vázád	-

"وازه váze" همانا رویه ی دیگری از "واژه" است و "واژه" (word) خود شکافته "واک" یا "voice" است.
اکنون کارواژه بنیادین بالا را که "to say" یا "to voice" باشد با پیشوندها میبندیم. پیش از این باید یادآور شویم که در چامه های باباطاهر که "فهلویات" (پهلویات) خوانده میشود فراوان برای "سخن گفتن" از کارواژه ی "واختن" (تنها در زمان اکنون) بهره گرفته شده است.

"همه عالم پر از گرده چه واجم چو مو دلها پر از درده چه واجم
سنبلی گشته بیم دامان الوند اونم از طالعم زرده چه واجم"

"واجم" از ریشه ی اکنون "واج váj" شکافته از کارواژه ی "واختن váxtan" به مینی "سخن گفتن" است.

Váxtan

Present tense root: váj, váź, váz, vák (to voice; to call; to say; to sound)

Huváxtan: (to sound good)
Uváxtan: (to sound down and away)
Ánváxtan: (to sound that way)
Iváxtan: (to sound this way)
Metváxtan: (to sound falsely)
Doźváxtan: (to sound roughly)
Masváxtan: (to sound enormously)
Peyváxtan = pádváxtan: (to reply; to grant a request)

Vespváxtan: (to sound all or everywhere)
Behváxtan: (to sound good)
Jodváxtan: (to sound separately, differently)
Tarváxtan: (to sound in a dexterous, malicious or surreptitious manner.)
Basváxtan: (to polysound, to sound frequently)
Pasváxtan: (to sound back(ward))
Piwváxtan: (to sound or call forward)
Noxváxtan: (to be the leading point of a sound, or calling to lead with sound)
Kasváxtan = kahváxtan: (to sound a little)
Taráváxtan: (to call or sound across)
Bázváxtan: (to resound, to call again)
Barváxtan: (to sound up, call up)
Foruváxtan: (to quieten)
Farváxtan: (to sound or call to, up, towards)
Ferváxtan = fereváxtan: (to ultrasound)
Darváxtan: (to sound in)
Neváxtan: (to calm down, to play (as an instrument))
Aváxtan, biváxtan: (to deaden the sound, to make dull the sound of)
Váváxtan: (to cease sounding or calling)
Barváxtan = varváxtan: (to sound away, out)
Báźváxtan = váźváxtan: (to sound or call in a reverse fashion)
Farázváxtan: (to call up; sound upward)
Abarváxtan: (to supersound)

اکنون واژه ی بنیادین "váź, vák, vác, váz" را با پیشوندها میبندیم و چندین واژه ی نو بدست میآوریم.

Huvák, huvác, huváz, huváź
Uvák
Metvák, metávák: (pseudosound)
Masávák, mahávák, masváź, masávác, mahvák: (magnavox)
Doźvák, doźáváz
Pádáváz: (response; echo)
Peyváz = peyvák, peyvác, etc: (answer; granting a request)
Jodvák, jodáváz: (heterosound, or voice; heterophone)
Noxvák
Abarvák: (supersound)
Farvák, farávák
Ferevák, fervák: (ultrasound)
Darvák
Nevák, neváz, nevác: (tune)
Biávák, biáváz: (soundless)
Vávák
Váźvák, váźáváz, váźváj
Hamvák: (of equal sound; homonymous; equivox)
Peźvák: (echo)

6- H-,; Há-,: (to put; to place, ponere (Latin))
Root: hitá (Sanskrit)(put, laid, placed)

Hádan	h-	hád
Hádani	hi	hádi
-	hák	-
-	he	hade
-	hemán	hádemán
-	hande	-
-	há	-
-	hán	-
-	hew	-
-	-	hádár
-	hegi	hádegi
-	hác	-
-	hándan	-
-	hád	-

اکنون کارواژه ی بالا را با پیشوندها سرشته کارواژه های نوین پدید میاوریم.

Uhádan: (to place down or away)
Methádan: (to place falsely)
Doźhádan: (to place wrongly)
Caphádan: (to place on the left side, levopose)
Peyhádan = pádhádan: (to place in response to or reciprocally)
Uzhádan: (to place out)
Jodhádan: (to place separately or differently)
Pashádan: (to place back)
Piwhádan: (to place forward)
Taráhádan: (to place across something)
Bázhádan: (to replace)
Barhádan: (to place up, or to begin to place)
Farhádan: (to place up, to, toward)
Darhádan: (to place inside)
Nehádan: (to place or put down; to set)
Váhádan: (to put or place apart)
Varhádan: (to remove)
Váźhádan = báźhádan: (to place in a reverse fashion)
Farázhádan: (to place up)

کارواژه های بالا همگی بآسانی کاربردنی هستند. اکنون تنها از شکافته های نهادن یاد میکنیم.

Nehádan: (to place or put down; to set)
Root: ni-dá-; ni-dá-dahá-ti (Sanskrit)

Nehádan	neh	nehád
Nehádani	nehi	nehádi
-	nehák	-
-	nehe	neháde
-	nehmán	nehádemán
-	nehande	-
-	nehá, nehán	-
-	nehew	-
-	-	nehádár
-	nehegi	nehádegi
-	nehác	-
-	nehándan	-
-	nehád	-

بسیاری از شکافته های بالا شناخته شده اند و نیاز به سخن بیشتر ندارند. در زیر هادن را با "فر" میبندیم.

Farhádan*		
Farhádan	farh	farhád
Farhádani	farhi	farhádi
-	farhák	-
-	farhe	farháde
-	farhemán	farhádemán
-	farhande	-
-	farhá, farhán	-
-	farhew	-
-	-	farhádár
-	farhegi	farhádegi
-	farhác	-
-	farhándan	-
-	farhád	-

نهادن را میتوان باز با چند پیشوند سرشته کارواژه های نو پدید آورد مانند.

Hunehádan	Hoynehádan
Metnehádan	Pádnehádan = peynehádan
Doźnehádan	Vespnehádan

Uznehádan
Behnehádan = vinehádan
Jodnehádan
Tarnehádan
Basnehádan
Pasnehádan
Piwnehádan
Hamnehádan
Kasnehádan = kahnehádan
Taránehádan
Noxnehádan

Báznehádan
Barnehádan
Forunehádan
Farnehádan; faránehádan
Fernehádan = ferenehádan
Darnehádan
Manehádan
Vánehádan
Varnehádan
báźnehádan = váźnehádan
Faráznehádan

از اینها پیشنهادن، بازنهادن، برنهادن، برنهادن، فرونهادن، درنهادن، وانهادن و فرازنهادن زنده مانده و بویژه در نوشته های کهن پارسی بکار رفته اند.

7- Kan-,; Gan-,: (1- to dig; excavate. 2- break; tear; break to pieces. 3- destroy; annihilate)
Root: kan-, (Old Persian)(Avest); khand (Sansk)

Kandan

Kandan	kan	kand
-	kani	kandi
-	kanák	-
-	kane	kande
-	kanemán	kandemán
-	kanande	-
-	kaná, kanán	-
-	kanew	-
-	-	kandár
-	kanegi	kandegi
-	kanác	-
-	kanád	-

اکنون "کندن" را با پیشوندها میپیوندیم.

Hukandan
Arkandan, avkandan
Ukandan
Ikandan
Metkandan
Maskandan = mahkandan
Doźkandan
Capkandan = huykandan = hoyckankan: (to dig left)
Peykandan
Uzkandan
Behkandan = vehkandan = vikandan
Jodkandan
Baskandan
Paskandan
Piwkandan
Noxkandan
Hamkandan

Kaskandan = kahkandan
Tarákandan
Bekandan
Bázkandan
Barkandan
Farkandan
Farákandan
Ferkandan = ferekandan
Darkandan
Nekandan
Akandan = makandan = nakandan
Bákandan
Vákandan
Varkandan = barkandan

از کارواژه های بالا "افکندن"، "بازکندن"، "واکندن"، "برکندن" و "پراکندن" امروزه روانند.
اکنون از کارواژه های بالا شکافته بدست میآوریم.
از "افکندن" این واژه ها بدست میآید.

Afkandan: (to drop; to throw; to kill)

Afkandan	afkan	afkand
	afkani	afkandi
	afkanák	-
	afkane	afkande
	afkanemán	afkandemán
	afkanande	-
	afkaná, afkanán, afkanew,	-
	-	afkandár
	afkanegi	afkandegi
	afkanác	-
	afkanád	-

"واکندن"- "کندن و بیرون آوردن و جدا کردن" باشد. "دم گربه را واکند." از این کارواژه شکافته های زیر را داریم.

Vákandan: (to extirpate; extirpation)	vákani: (extirpation of …)
Vákandani: (extirpable)	vákandi: (extirpation)
-	vákane: (extirpator)
-	vákande: (extirpated)
-	vákanew: (extirpation)
-	vákandár: (extirpator)
-	vákanegi: (extirpationary)
-	vákandegi: (extirpatedness)
-	vákanác: (extirpation tools)
-	vákanád: (extirpators, extirpation task force)

8- Win-,; Wán-,: (to sit; to seat; to plant)

Root: sed; sád (Sansk) (to sit; to sit oneself); had (Avest)(Old Persian)(to sit down)

Wándan, Wáxtan
Windan, Wastan

در زیر نخست "wándan" و "wáxtan" را میشکافیم.

Wáxtan, wándan	wán	wánd
Wándani, wáxtani	wáni	wáxti, wándi
-	wánák	-
-	wáne	wáxte, wánde
-	wánemán	wáxtemán
-	wánande	-
-	wáná, wánán	-
-	wánew	-
-	-	wáxtár, wander
-	wándác	-
-	wánád	-

این کارواژه و شکافته های آن بنیادین بوده و هنگامی که آن را با پیشوندها ببندیم پیام راستین آن دانسته خواهد شد. اکنون رویه ی ناگزرای (intransitive) آن را میشکافیم.

Windan, wastan	win	wast
Windani, wastani	wini	wasti
-	wine	waste
-	winemán	wastemán
-	winande	-
-	winá, winán	-
-	winew	-
-	-	wastár
-	winád	-

اکنون رویه ی گزرای (transitive) "شاختن" یا "شاندن" را با پیشوندها میبندیم.

Bázwándan, bázwáxtan: (to seat or plant again)
Barwándan, barwáxtan: (to make sit up; to erect)

Foruwándan, foruwáxtan: (to plant down)
Farwándan, farwáxtan: (to plant to, toward, up)
Ferwándan, ferwáxtan: (to plant very much; to ultraplant)
Ferewándan, ferewáxtan: (to plant very much; to ultraplant)
Darwándan, darwáxtan: (to plant inside something)
Newándan, newáxtan: (to plant; to seat; to make sit)
Váwándan, váwáxtan: (to unplant; to unseat)
Varwándan, varwáxtan: (to plant away)
Báźwándan, báźwáxtan: (to plant upside down; to seat in a reverse fashion)
Váźwándan, váźwáxtan: (to plant upside down; to seat in a reverse fashion)
Farázwándan, farázwáxtan: (to plant up)
Huwándan, huwáxtan: (to plant or seat beautifully)
Avwándan, avwáxtan, Afwándan, afwáxtan: (to scatter; to disperse; to sow)
Metwándan, metwáxtan : (to pseudoplace, set)
Capwándan, capwáxtan: (to place or plant to the left)
Hoywándan, hoywáxtan: (to place or plant to the left)
Huywándan, huywáxtan: (to place or plant to the left
Peywándan, peywáxtan, Pádwándan, pádwáxtan: (to seat or plant reciprocally)
Vespwándan, vespwáxtan: (to place everywhere)
Uzwándan, uzwáxtan: (to place out)
Behwándan, behwáxtan : (to place or seat well)
Jodwándan, jodwáxtan: (to seat separately or differently)
Tarwándan, tarwáxtan: (to seat maliciously or surreptitiously)
Noxwándan, noxwáxtan: (to seat or place at the head of …, as the leading head of …)
Paswándan, paswáxtan: (to seat back)
Doźwándan, doźwáxtan : (to misplace; to seat badly or roughly)
Hamwándan, hamwáxtan: (to seat or to plant together, or equally)
Kaswándan, kaswáxtan
Kahwándan, kahwáxtan
Taráwándan, taráwáxtan: (to sit or seat or plant across …)

اکنون رویه ی ناگزرای کارواژه "شستن" یا "شیندن" را با پیشوندها میپیوندیم.

Huwindan, huwastan: (to sit nicely)
Uwindan, uwastan: (to sit down)
Metwindan, metwastan: (to sit falsely)
Maswindan, maswastan, Mahwindan, mahwastan: (to sit in a colossal way)
Doźwindan, doźwastan: (to sit badly, roughly)
Capwindan, capwastan: (to sit to the left side)
Páwindan, páwastan: (to sit in response to or as a result of …)

Peywindan, peywastan: (to sit in response to or as a result of …)
Pádwindan, pádwastan: (to sit in response to or as a result of …)
Vespwindan, vespwastan: (to sit everywhere)
Uzwindan, uzwastan, Behwindan, behwastan, Vehwindan, vehwastan: (to sit out)
Jodwindan, jodwastan: (to sit separately or differently)
Tarwindan, tarwastan: (to sit dexterously or surreptitiously)
Baswindan, baswastan: (to sit frequently (many times))
Paswindan, paswastan: (to sit backward)
Piwwindan, piwwastan: (to sit in front)
Tarávwindan, tarávwastan: (to sit across somewhere)
Noxwindan, noxwastan: (to sit at the leading head of …)
Bázwindan, bázwastan: (to resit)
Barwindan, barwastan: (to sit on or up)
Foruwindan, foruwastan: (to sit down)
Farwindan, farwastan: (to sit to, toward, at, up, together)
Darwindan, darwastan: (to sit in)
Newindan = newastan: (to sit down)
Váwindan, váwastan: (to sit away, back; to cease from sitting)
Varwindan, varwastan: (to sit up)
Báźwindan, báźwastan: (to sit upside-down or in a reverse fashion)
Váźwindan, váźwastan: (to sit upside-down or in a reverse fashion)
Farázwindan, farázwastan: (to sit up, high up)

در زیر از "نشاختن"، نشاندن"، افشاندن" و "نشستن" شکافته ها بدست میآوریم.

Newándan, newáxtan	newán	newáxt
Newándani, newáxtani	newáni	newándi, newáxti
-	newánák	-
-	newáne	newáxte, newánde
-	newánemán	newáxtemán, newándemán
-	newánande	-
-	newáná, newánán	-
-	newánew	-
-	-	newáxtár, newándár
-	newánác	-
-	newánád	-

از واژه های بالا با پیوند با پیشوندهای دیگر کارواژه های نو پدید میاید.

Hunewáxtan, hunewándan
Unewáxtan, unewándan
Metnewáxtan, metnewándan
Doźnewáxtan, doźnewándan
Pánewáxtan, pánewándan =
Pádnewáxtan, pádnewándan =
Peynewáxtan, peynewándan
Vespnewáxtan, vespnewándan
Behnewáxtan, behnewándan =
Vehnewáxtan, vehnewándan
Jodnewáxtan, jodnewándan
Tarnewáxtan, tarnewándan
Basnewáxtan, basnewándan
Pasnewáxtan, pasnewándan: (to make retreat)
Piwnewáxtan, piwnewándan
Hamnewáxtan, hamnewándan: (to make associate with)
Kasnewáxtan, kasnewándan =
Kahnewáxtan, kahnewándan
Taránewáxtan, taránewándan
Noxnewáxtan, noxnewándan
Behnewáxtan, behnewándan =
Vehnewáxtan, vehnewándan =
Vinewáxtan, vinewándan
Báznewáxtan, báznewándan: (to make sit again; to make retired)
Barnewáxtan, barnewándan
Forunewáxtan, forunewándan
Farnewáxtan, farnewándan
Fernewáxtan, fernewándan =
Ferenewáxtan, ferenewándan
Darnewáxtan, darnewándan
Manewáxtan, manewándan =
Nanewáxtan, nanewándan
Vánewáxtan, vánewándan
Varnewáxtan, varnewándan
Váźnewáxtan, váźnewándan
Faráznewáxtan, faráznewándan
Abarnewáxtan, abarnewándan

چندی از این کارواژه ها شناخته شده اند و نیاز به سخن بیشتر ندارند.

Newastan	newin	newast
Newastani	newini	newasti
-	newine	newaste
-	newinande	-
-	newiná	-
-	newinán	-
-	newinew	-
-	-	newastár
-	newinád	-

از پیوند کارواژه ی بالا با پیشوندها واژه های گوناگون بدست میآید مانند پس نشستن to retreat، همنشستن to associate with، بازنشستن to retreat و برنشستن to sit up, to ride.

Afwándan	afwán	afwánd
Afwándani	afwáni	afwándi
-	afwánák	-

-	afwáne	afwánde
-	afwánemán	afwándemán
-	afwánande	-
-	afwáná, afwánán	-
-	-	afwándár
-	afwánegi	afwándegi
-	afwánác	-
-	afwánád	-

از پیوند واژه ی بالا با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید.

Befewándan
Bázfewándan
Barfewándan
Forufewándan
Farfewándan
Ferfewándan = ferefewándan
Darfewándan
Mafewándan
Váfewándan
Varfewándan
Báźfewándan = váźfewándan
Farázfewándan
Abarfewándan
Doźfewándan
Pádfewándan = Peyfewándan
Vespfewándan
Jodfewándan
Basfewándan
Pasfewándan
Piwfewándan
Kasfewándan = Kahfewándan
Taráfewándan

9- Kub-,; Kuf-,; Kuh-,; Kus-,: (to pound; to beat; to crush; to knock)
Root?: cf kutt (Sansk)(1- to pound; to grind. 2- to cut)

Kubidan, kustan, kuftan	kub, kus	kubid, kust, kust
Kubidani, kustani, kuftani	kubi, kusti	kubidi, kusti, kufti
-	kubák, kusák	-
-	kube, kuse	kubide, kuste, kufte
-	kubemán	-
	kusemán	kubidemán, kuftemán
-	kubande, kusande	-
-	kubá, kubán	-
	kusá, kusán	-
-	kubew, kusew	-
-	-	kubidár, kustár, kuftár
-	kubegi	kubidegi, kustegi, kuftegi
-	kubác, kustác	-
-	kubándan, kusándan	-
-	kubád, kusád	-

"کوباک" و "کوساک" هر چیز باشد که "کوفتنی" باشد. پس "کوس" و "سنج" و "کاسه ی زنگ" همه کوباکند.
"کوباد" و "کوساد" کس یا کسانی هستند که کارشان کوفتن است.
"کوبیدار" بسیار کوفتن است و یا کسی است که پیوسته کوبد.
از پیوستن پیشوندها به کارواژه ی بالا کارواژه های زیر پدید میآید.

Kubidan, kustan, kuftan

Bekubidan, bekustan, bekuftan
Bázkubidan, bázkustan, bázkuftan: (to repound)
Barkubidan, barkustan, barkuftan: (to pound up)
Forukubidan, forukustan, forukuftan: (to pound down)
Farkubidan, farkustan, farkuftan : (to pound up, to, towards)
Farákubidan, farákustan, farákuftan: (to pound up, to, towards)
Ferkubidan, ferkustan, ferkuftan : (to ultrapound)
Ferekubidan, ferekustan, ferekuftan: (to ultrapound)
Darkubidan, darkustan, darkuftan: (to pound in)
Nekubidan: (to pound in; beat down)
Vákubidan, vákustan, vákuftan: (to separate by pounding; to cease pounding)

Varkubidan, varkustan, varkuftan
Barkubidan, barkustan, barkuftan
Váźkubidan, váźkustan, váźkuftan: (to pound in a reverse fashion)
Báźkubidan, báźkustan, báźkuftan: (to pound in a reverse fashion)
Hukubidan, hukustan, hukuftan: (to pound well)
Ukubidan, ukustan, ukuftan: (to pound off or away)
Avkubidan, avkustan, avkuftan: (to pound off or away)
Afkubidan,afkustan, afkuftan: (to pound off or away)
Ikubidan, ikustan, ikuftan: (to pound in this way)
Metkubidan, metkustan, metkuftan: (to pound falsely)
Maskubidan, maskustan, maskuftan: (to pound colossally)
Mahkubidan, mahkustan, mahkuftan: (to pound colossally)
Doźkubidan, doźkustan, doźkuftan: (to mispound)
Capkubidan, capkustan, capkuftan: (to pound to the left)
Hoykubidan, hoykustan, hoykuftan: (to pound to the left)
Pádkubidan, pádkustan, pádkuftan: (to pound back, or reciprocally; to pound in response to...)
Peykubidan, peykustan, peykuftan: (to pound back, or reciprocally; to pound in response to...)
Vespkubidan, vespkustan, vespkuftan: (to pound everything, or everywhere, “omnipound”)
Uzkubidan, uzkustan, uzkuftan: (to pound out)
Behkubidan, behkustan, behkuftan: (to pound well)
Vehkubidan, vehkustan, vehkuftan: (to pound well)
Vikkubidan, vikkustan, vikkuftan: (to pound well)
Jodkubidan, jodkustan, jodkuftan: (to pound separately or differently, “heteropulsate”)
Tarkubidan, tarkustan, tarkuftan: (to pound dexterously, and deceptively)
Baskubidan, baskustan, baskuftan: (to pound frequently)
Paskubidan, paskustan, paskuftan: (to pound backwards)
Piwkubidan, piwkustan, piwkuftan: (to pound forward)
Kaskubidan, kaskustan, kaskuftan: (to pound little)
Kahkubidan, kahkustan, kahkuftan: (to pound little)
Tarákubidan, tarákustan, tarákuftan: (to pound across something)
Noxkubidan, noxkustan, noxkuftan: (to be the leading head in pounding or pulsating)

واژه ی "kustan" همچند "to pulsate" نیز هست. در زیر چند نمونه از کاربرد پیوند پیشوندها را با "کوستن" در زمینه ی پزشکی نشان میدهیم.

Kust: (pulse; beat "کوست در دقیقه 70")
Kustár: (pulsatile "گردش خون در رگهای پستانداران کوستاری است نه پیوسته")

Kusew, kusemán (pulsation کوسش و کوسمان)
(The frequency of pulsation بسآمد کوسش یا کوسمان)

آن چه که مردم بتازی "نبض" گویند به پارسی "کوساد kusád" = pulse پیشنهاد میکنیم. برای نمونه "کوساد بیمار ۷۰ کوست در دقیقه است Patient's pulse is 70 beats / minute. "بیگمان.
"کوساد" میتواند مینی های دیگری نیز داشته باشد که ما در این جا تنها از مینی آن در زمینه ی پزشکی یاد کردیم.

(The flow may be pulsatile or nonpulsatile..گردش خون میتواند کوستاریک و یا ناکوستاریک باشد)
(The pulsating vessel is located and ligated. رگ کوسان یا کوسا را یافته میبندند.)
Bázkust: (repulsation; pulsating again)
Metkust: (pseudopulse; pseudopulsation)
Metkusew: (pseudopulsation)
Farkust & forukust: (upstroke and downstroke (of a pulse or anything else))
Ferkusew = ferekusew: (ultrapulsation)

kustár یا ferkustár همچند pulsar تواند بود.
و اکنون از واژه ی" tarákustan, tarákuftan سراسر پهنای چیزی را کوفتن" چند واژه ی نو میشکافیم.
"تراکوستنی "tarákustani هرچیزی است که بتوان سراسر پهنایش را کوفت.
"تراکوبی"tarákubi ، تراکوبی خاک یا چرم یا آهن = سراسر پهنای خاک، چرم یا آهن را کوفتن.
در روشهای "تراکوستی "tarákusti از ماشینی بنام "تراکوبه "tarákube کمک میگیرند. پس "تراکوبه "tarákube ماشینی است که سراسر پهنای چیزی را بکوبد.
"تراکوستار "tarákustár پیوسته و پیاپی سراسر پهنای چیزی را کوبیدن باشد. "تراکوستار" میتواند کس یا چیزی باشد که پیوسته یا پیاپی سراسر پهنای چیزی را بکوبد.
"تراکوساچ :"tarákusác همه ی ابزارهایی را که با آنها پهنای چیزی را بکوبند تراکوساچ گویند.
"تراکوساد "tarákusád یک یا چند تن یا چند چیزند که سراسر پهنای چیزی را کوبند. یا یک یا چند چیزند که سراسر پهنایش خودبخودی کوسته (pulsates) و بجنبد.
اکنون برای ورزشی نیکو در زمینه ی پرتوان ساختن کارواژه ها، واژه ی "کوستن"، "کوفتن" یا "کوبیدن" را با گوشت میبندیم:
"گوشت کوبیدن"- گوشت کوب، گوشت کوفت، گوشت کوفتگی
"گوشت کوباک"- گوشت کوبه، گوشت کوفته
"گوشت کوبیدار"- کسی یا چیزی است که کارش کوبیدن گوشت باشد.
"گوشت کوباد"- چند تن هستند که در جایی به کار کوبیدن گوشت سرگرمند.

10- Ftá-,; Ptá-,; Pat-,; Ft-,; Pt-,: (1- to fall; fall down. 2- to occur; happen)
Root: pat (Sansk)(to fall; fall down; occur)

شکافته های Ftádan

Ftádan	ft-	ftád
-	fti	ftádi
-	fte	ftáde
-	ftemán	ftádemán
-	ftande	-
-	ftán, ftá	-
-	ftew	-
-	-	ftádár
-	ftegi	ftádegi
-	ftándan	-
-	ftád	-

اکنون کارواژه ی کهن "فتادن" را با پیشوندها میبندیم:

Bázftádan, bázptádan
Barftádan, barptádan
Foruftádan, foruptádan
Farftádan, farptádan, faráftádan, faráptádan
Ferftádan, ferptádan = fereftádan, fereptádan: (to fall very frequently; ultrafall)
Darftádan, darptádan
Neftádan, neptádan
Váftádan, váptádan
Varftádan, varptádan
Váźftádan, váźptádan = báźftádan, báźptádan
Farázftádan, farázptádan
Hamftádan, hamptádan, hanftádan, hanptádan, anftádan, anptádan
Taráftádan, taráptádan
Noxftádan, noxptádan
Uftádan, Oftádan: (to fall down or away)
Metftádan, metptádan: (to fall falsely)
Doźftádan, doźptádan
Hoyftádan, hoyptádan = capftádan, capptádan
Peyftádan, peyptádan = pádftádan, pádptádan

Vesfftádan, vesptádan = vespftádan, vespptádan
Uzftádan, uzptádan
Behftádan, behptádan = vehftádan, vehptádan, viftádan, viptádan
Jodftádan, jodptádan: (to fall and separate; to fall separately)
Godftádan, godptádan = goftádan, goptádan: (to fall and separate; to fall separately)
Basftádan, basptádan
Pasftádan, pasptádan
Piwftádan, piwptádan

"از کارواژه های بالا تنها "uftádan" امروزه بکار میرود. در زیر شکافته های "افتادن" یا "اوفتادن" را بدست میآوریم:

Uftádan = oftádan	uft	uftád
Uftádani	ufti	uftádi
-	ufte	uftáde
-	uftemán	uftádemán
-	uftande	-
-	uftá, uftán	-
-	uftew	-
-	-	uftár
-	uftegi	uftádegi
-	uftándan	-
-	uftád	-

11- Sáy-,; Sud-,: (to rub; to touch)

Root: ke(i)-, ko(i)-, (to sharpen); wiwati (Sansk)(he sharpens)

Sáyidan, sudan شکافته های

Sáyidan, sudan	sáy	sáyid, sud
Sáyidani, sudani	sáyi	sáyidi, sudi
-	sáyák	-
-	sáye	sáyide, sude
-	sáyemán	sáyidemán, sudemán
-	sáyá, sáyán	-
-	sáyande	-
-	sáyew	-
-	-	sáyidár, sudár
-	sáyegi	sáyidegi, sudegi
-	sáyác	-
-	sáyád	-

از پیوند کارواژه ی بنیادین بالا با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآیند:

Besáyidan, besudan: (to rub)
Bázsáyidan, bázsudan: (to rub again)
Barsáyidan, barsudan
Forusáyidan, forusudan: (to rub down and away)
Farsáyidan, farsudan: (to wear out; to exhaust)
Fersáyidan, fersudan: (to ultrafrictionize)
Feresáyidan, feresudan: (to ultrafrictionize)
Darsáyidan, darsudan: (to rub in)
Nesáyidan, nesudan: (to rub down or away; to smoothen by rubbing)
Masáyidan, masudan: (not to rub)
Vásáyidan, vásudan: (to separate by rubbing; to stop rubbing)
Varsáyidan, varsudan: (to rub and disjoin)
Váźsáyidan, váźsudan: (to rub in a reverse fashion)
Báźsáyidan, báźsudan: (to rub in a reverse fashion)
Farázsáyidan, farázsudan: (to rub upward)
Kassáyidan, kassudan: (to rub a little)
Kahsáyidan, kahsudan: (to rub a little)
Tarásáyidan, tarásudan: (to rub across something; to smooth the width of something)
Noxsáyidan, noxsudan: (to be the leading point in rubbing)
Husáyidan, husudan: (to rub well)
Afsáyidan, afsudan: (to rub down and away; to charm)

Usáyidan, usudan: (to rub that way)
Isáyidan, isudan: (to rub this way)
Metsáyidan, metsudan: (to rub falsely)
Dożsáyidan, dożsudan: (to rub badly or roughly)
Capsáyidan, capsudan = hoysáyidan, hoysudan
Pádsáyidan, pádsudan = peysáyidan, peysudan
Vespsáyidan, vespsudan = harvespsáyidan, harvespsudan = harvesáyidan, harvesudan
Behsáyidan, behsudan = vehsáyidan, vehsudan = visáyidan, visudan: (to rub nicely)
Jodsáyidan, jodsudan = gosáyidan, gosudan
Tarsáyidan, tarsudan
Bassáyidan, bassudan
Passáyidan, passudan
Piwsáyidan, piwsudan

در زیر شکافته های "سودن" را یاد میکنیم، سودن بیشتر به ریخت بسودن به کار میرود که در بن پادسودن بوده است.

Sudan: (to touch; to come or to be in contact with)

Sudan	sáv	sud
Sudani	sávi	sudi
-	sávák	-
-	sáve	sude
-	sávemán	sudemán
-	sává	-
-	sáván	-
-	sávande	-
-	sávew	-
-	-	sudár
-	sávegi	sudegi
-	sávác	-
-	sávád	-

از پیوند "سودن" به مینی "دست زدن" به چیزی با پیشوندها کارواژه های نوینی پدید میآید که چون همه ی آنان از دیدگاه ریخت مانند "سودن" به مینی "مالیدن" هستند از دوباره آوردن آنها خودداری میکنیم.
- "بسودن" را به مینی "to touch" و "to palpate" بکار میبرند. و از آن واژه ی "بساوایی" را برای "sense of touch" آورده اند که بسیار بجا و شایسته است. در این جا خوب است از لغزش رسوای دستوری و واژه ی دروغین "خودکفایی" یاد کنیم که برای "self-sufficiency" ساخته اند. "الف" پایان کارواژه را که نشانه ی کننده ی کار باشد به "کف" چسبانده اند و از آن "کفایت کردن" خواسته

اند! بجای این ناواژه ی رسوا باید "خودایستایی" یا "خود بسایی" یا "خودبسندگی" گفت و یا "خودبسایی" که از کارواژه ی "بسیدن" شکافته است.
- "فرسودن" به مینی "to wear out" است و از "سودن" به مینی "مالیدن" شکافته.
- "افسودن" را در برخی فرهنگها همچند "فرسودن" گرفته اند که درست نیست. "افسودن" چیزی را با سودن افکندن یا از میان بردن است و مینی پندارین آن "to charm" است که در بالاتر یاد شد.
در زیر از واژه های "فرسودن" و "افسودن" شکافته ها بدست میآوریم:

شکافته های Farsudan

Farsudan	farsáy	farsud
Farsudani	farsáyi	farsudi
-	farsáyák	-
-	farsáye	farsude
-	farsáyemán	farsudemán
-	farsáyá	-
-	farsáyán	-
-	farsáyande	-
-	farsáyew	-
-	-	farsudár
-	farsáyegi	farsudegi
-	farsáyác	-
-	farsáyád	-

و از "افسودن" این واژه ها بدست میآید.

Afsudan	afsáy	afsud
Afsudani	afsáyi	afsudi
-	afsáyák	-
-	afsáye	afsude
-	afsáyemán	afsudemán
-	afsáyande	-
-	afsáyá, afsáyán	-
-	afsáyew	-
-	-	afsudár
-	afsáyác	-
-	afsáyád	-

12- Afd-,; Afdid-,; Afdidan; Afdestan: (to be awed; marvel; be stupefied)

Root: abda (Avest)(surprise; awe; marvel)

Afdidan, afdestan	afd	afdid	afdest
Afdidani, afdestani	afdi	afdidi	afdesti
-	afdák	-	-
-	afde	afdide	afdeste
-	afdemán	-	-
-	afdande	-	-
-	afdá	-	-
-	afdán	-	-
-	afdew	-	-
-	-	afdár	afdestár
-	afdegi	afdidegi	afdestegi
-	afdác	-	-
-	afdádan	-	-
-	afdád	-	-

از پیوند "افدیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Be-afdidan
Bázafdidan
Barafdidan, abarafdidan
Foru-afdidan
Farafdidan, fará-afdidan, parafdidan
Ferafdidan, fere-afdidan
Darafdidan
Na-afdidan
Ne-afdidan, ni-afdidan (niyafdidan)
Ná-afdidan
Ma-afdidan
Vá-afdidan
Varafdidan
Váźafdidan, báźafdidan
Farázafdidan, faráafdidan
Hamafdidan, hanafdidan, anafdidan, ámafdidan, amafdidan, enafdidan
Darhamafdidan
Kasafdidan, kahafdidan
Kamafdidan
Tará-afdidan
Noxafdidan
Dirafdidan
Urafdidan
Zirafdidan, jirafdidan
Hu-afdidan
Avafdidan, afafdidan, ofafdidan, ufafdidan, ou-afdidan, u-afdidan
U-afdidan
I-afdidan
Metafdidan, meafdidan
Masafdidan, mahafdidan
Doźafdidan
Huyafdidan, hoyafdidan, capafdidan
Pádafdidan, pedafdidan, peyafdidan, pi-afdidan

Vespafdidan, harvespafdidan, harve-afdidan
Uzafdidan, azafdidan
Behafdidan, vehafdidan, vi-afdidan (viyafdidan)
Tarafdidan
Jodafdidan, godafdidan, go-afdidan, zodafdidan
Basafdidan
Pasafdidan
Piwafdidan

13- Zi-,; Ziv-,; Jiv-,: (life, to live)

Root: jivatiy (Old Persian); jiv (Sansk)(to live; to be alive; to come to life; to make a livelihood by; to subsist on)

Zistan, zividan	zi, ziv	zist
Zistani, zividani	zivi	zisti
-	zive	ziste
-	zivemán	zistemán
-	zivande	-
-	zivá, ziván	-
-	zivew	-
-	-	zistár
-	zivegi	zistegi
-	zivándan	-
-	zivád	-

Huziv: (one who lives well)
Huzivi: (welfare and prosperity)
Doźzivi: (living a bad or rough life)
Behzivi: (living a healthy life)
Behzisti: (healthy living)
Hamzisti: (coexistence)
Metzisti: (pseudoexistence)
Jodzisti: (living separately, or under separate roofs; living differently)
Dirzi, dirziv: (longevous)

از پیوند کارواژه ی بالا با پیشوندها، واژه های نوین زیر پدید میآید.

Huzistan, huzividan: (to live well)
Uzistan, uzividan: (to live away)
Avzistan, avzividan: (to live away)
Metzistan, metzividan: (to live falsely)
Doźzistan, doźzividan: (to live badly)
Pádzistan, pádzividan: (to live in response to or reciprocally)
Peyzistan, peyzividan: (to live in response to or reciprocally)
Behzistan, behzividan: (to live a healthful life)
Jodzistan, jodzividan: (to live separately, differently)
Baszistan, baszividan: (to live much or frequently)
Paszistan, paszividan: (to live after)
Piwzistan, piwzividan: (to live before)
Hamzistan, hamzividan: (to coexist)
Kaszistan, kaszividan: (to live a short life)
Kahzistan, kahzividan: (to live a short life)
Kamzistan, kamzividan: (to live a short life)
Tarázistan, tarázividan: (to live across a place or time)
Dirzistan, dirzividan: (to live a long life)

Bázzistan, bázzividan: (to relive)
Farzistan, farzividan: (to live up to, or to)
Ferzistan, ferzividan: (to ultralive)
Ferezistan, ferezividan: (to ultralive)
Darzistan, darzividan: (to live in)
Mazistan, mazividan: (not to live)
Nezistan, nezividan: (to live down)
Vázistan, vázividan: (to live off or away; to stop living)
Váźzistan, váźzividan: (to live wrongly or in a reverse fashion)
Báźzistan, báźzividan: (to live wrongly or in a reverse fashion)
Abarzistan, abarzividan: (to superlive)

14- Men-,; Man-,; Meyn-,; or Mayn-,: (to think; thought)

Root: mainyu (Avest)(the mind); maniyo (Old Persian)(spirit)

Menidan, manewtan	men	menid, manewt
Menidani, manewtani	meni (meyni, mayni)	menidi, manewti
-	mene	menide, manewte
-	menemán	menidemán, manewtemán
-	menande	-
-	menán, menán	-
-	menew, manew	-
-	-	menidár, manewtár
-	menegi	menidegi, manewtegi
-	menád	-

از واژه ی "maynidan" شکافته های زیر بدست میآید.

Maynidan	mayn	maynid
-	mayne	maynide
-	maynemán	maynidemán
-	maynew	-
-	-	maynidár
-	maynegi	maynidegi
-	maynád	-

اکنون میتوانیم برای واژه ی "to mean" آسانتر از "maynidan" بهره گیریم.
"این واژه ها را مینیده، مینی آنها را زیر هر یک بنویسید."
چون دو کارواژه ی بنیادین بالا را با پیشوندها بپیوندیم واژه های نوین زیر بدست میآیند:

Maynidan, menidan, manidan

Bázmaynidan, bázmenidan, bázmanidan: (to mean again)
Barmaynidan, barmenidan, barmanidan: (to be proud)
Abarmaynidan, abarmenidan, abarmanidan: (to be proud)
Forumaynidan, forumenidan, forumanidan: (to think lowly)
Farmaynidan, farmenidan, farmanidan: (to think high or well)
Vámaynidan, vámenidan, vámanidan: (to stop thinking)
Báźmaynidan, báźmenidan, báźmanidan: (to think in a reverse fashion)

Váźmaynidan, váźmenidan, váźmanidan: (to think in a reverse fashion)
Humaynidan, humenidan, humanidan: (to think well)
Umaynidan, umenidan, umanidan: (to think off or away; to forget?)
Metmaynidan, metmenidan, metmanidan: (to mean falsely; to think falsely)
Masmaynidan, masmenidan, masmanidan: (to think magnanimously)
Mahmaynidan, mahmenidan, mahmanidan: (to think magnanimously)
Peymaynidan, peimenidan, peimanidan: (to think or mean in response to…)
Uzmaynidan, uzmenidan, uzmanidan: (to think out)
Behmaynidan, behmenidan, behmanidan: (to think well, to mean well)
Vehmaynidan, vehmenidan, vehmanidan: (to think well, to mean well)
Vimaynidan, vimenidan, vimanidan: (to think well, to mean well)
Jodmaynidan, jodmenidan, jodmanidan: (to think or mean separately or differently)
Gomaynidan, gomenidan, gomanidan: (to think or mean separately or differently)
Tarmaynidan, tarmenidan, tarmanidan: (to think deceptively; to mean deception)
Pasmaynidan, pasmenidan, pasmanidan: (to think back)
Piwmaynidan, piwmenidan, piwmanidan: (to think fore, or before)
Noxmaynidan, noxmenidan, noxmanidan: (to be the leader in thinking about something)
Dirmaynidan, dirmenidan, dirmanidan: (to think for a long time)
Fermaynidan, fermenidan, fermanidan: (to ultrathink; to meditate)
Feremaynidan, feremenidan, feremanidan: (to ultrathink; to meditate)

15- Á-,; Áy-,: (to come)

Root: gam-, (Avest); gamayate (Sansk)(to come; arrive; reach)

Ámadan

Ámadan	áy	ámad
Ámadani	áyi	ámadi
-	áye	ámade
-	áyemán	ámademán
-	á, áyá, áyán	-
-	áyande	-
-	áyew	-
-	áyegi	ámadár
-	áyád	-
-	-	ámadegi

از پیوند کارواژه ی بالا با پیشوندها کارواژه های نوین زیر پدید میآید.

Bázámadan: (to return; to come back)
Barámadan: (to rise)
Foruámadan: (to come down, descend)
Farámadan = faráámadan: (to come to, up to, together; to arrive)
Ferámadan = fereámadan: (to come very much)
Darámadan: (to come; to come out)
Vaámadan: (to cease; to cease coming)
Varámadan: (to peel off; scale off; to come off)
Báźámadan = Váźámadan: (to come in a reverse fashion or wrong way)
Farázámadan: (to come up to)
Hamámadan: (to heal; to settle; to contract (vi))
Kamámadan: (to be insufficient)
Taráámadan: (to come across somewhere)
Noxámadan: (to come first)
Dirámadan: (to be late)
Metámadan: (to come spuriously)
Doźámadan: (to come roughly or badly)
Peyámadan: (to result from; to be a consequence of…)
Behámadan: (to come well)
Vehámadan: (to come well)

Viámadan: (to come well)
Uzámadan: (to come out)
Jodámadan: (to come separately or differently)
Basámadan: (to come or happen or occur frequently)
Pasámadan: (to follow)
Piwámadan: (to come forth; to happen; to come to pass)

برای نمونه در زیر از کارواژه ی "هم آمدن hamámadan" واژه های نو میشکافیم

Hamámadan	hamáy	hamámad
Hamámadani	hamáyi	hamámade
-	hamáye	-
-	hamáyemán	hamámademán
-	hamá, hamáyá	-
-	hamáyande	-
-	hamáyew	-
-	-	hamámadár
-	hamáyegi	hamámadegi
-	hamáyád	-

16- Rou-,; Rav-,: (to walk; to go; to flow)

Root: raba (Old Persian)(to go); rebh-, (Sansk)(to move oneself; to hurry for)

Raftan	rav, rou	raft
Raftani	ravi	rafti
-	ravák	-
-	rave	rafte
-	ravemán	raftemán
-	ravande	-
-	ravá, raván	-
-	ravew	-
-	-	rafter
-	ravegi	raftegi
-	ravándan	-
-	ravád	-

اکنون کارواژه ی "رفتن" را با پیشوندهای گوناگون میپیوندیم.

شکافته های Raftan

Beraftan
Bázraftan: (to go again)
Barraftan: (to ascend)
Foruraftan: (to set (as the sun); to sink (as a ship); to go down; to drown)
Faráraftan: (to arrive; to go to; to reach)
Darraftan: (to run away; to escape)
Maraftan = naraftan: (not to go)
Váraftan: (to be shocked; to be exhausted; to become loose)
Varraftan: (to fondle with; to tamper with; to manipulate)
Báźraftan = váźraftan: (to go in a reverse fashion)
Huraftan: (to go well)
Uraftan = ofraftan: (to drown; to go away)
Metraftan: (to go falsely)
Doźraftan: (to go badly or roughly; to fare badly)
Capraftan = hoyraftan: (to go to the left)
Vespraftan: (to go everywhere)
Uzraftan: (to go out)
Behraftan, vehraftan, viraftan: (to go well)
Jodraftan: (to go differently, or separately)
Basraftan: (to go frequently)
Pasraftan: (to go back; to regress)
Piwraftan: (to go forward; to progress)
Hamraftan: (to contract; to shrink; to be parallel to)
Darhamraftan: (to engage; to entangle; to fit one into another; to telescope)
Pedraftan = paziroftan: ((1) to accept. (2) to admit. (3) to receive as a guest)

Kamraftan, kasraftan, kahraftan: (to go a little)
Taráraftan: (to cross somewhere)
Noxraftan: (to lead the way)
Dirraftan: (to go for a long time; to proceed slowly; to run or have a chronic course)

بیشتر کارواژه های بالا شناخته شده اند و نیاز به گفتار بیشتری ندارند. از میان اینها بیگمان باید کارواژه ی "ofraftan" یا "uraftan" را بیشتر بشکافیم چه سخت به آن نیازمندیم. این کارواژه به مینی " to submerge"، "to drown" است که تازیکان آن را "غرق شدن" گویند.

Uraftan	urav	uraft
Uraftani	uravi	urafti
-	urave	urafte
-	uravemán	uraftemán
-	urava; uraván	-
-	uravande	-
-	uravew	-
-	-	uraftár
-	uravegi	uraftegi
-	uravád	-

Uraftani: (submergible; drownable)
Uravi: (drowning; immersion)
Uraft: (drowning)
Urafte: (drowned; submerged; immersed)
Uravemán, uraftemán: (immersion, submersion)
Uravá, uraván: (drowning; submerging; immersing)
Uraftár: (submersion; submerging)
Uraftegi: (drownedness)

از کارواژه ی هم رفتن نیز چند شکافته ی ارزنده بدست میآوریم.

Hamraftani: (shrinkable)
Hamrou: (1- shrinking. 2- parallel)
(The two lines A and B are parallel ".دو راستای "آ" و "ب" همرو هستند")
Hamravew: (of the same method)
Hamraftegi: (shrinkage)
Hamrafte: (shrunken)

شکافته های "پذیرفتن" در زیر یاد میشود.

Paziroftan

Paziroftan	pazir	paziroft
Paziroftani	paziri	pazirofti
-	pazire	pazirofte
-	paziremán	paziroftemán
-	pazirá, pazirán	-
-	pazirande	-
-	pazirew	-
-	-	paziroftár
-	paziregi	paziroftegi
-	pazirándan	-
-	pazirád	-

17- Hanj-,; Hang-,: (to pull out)
Root: t́aj-, (Avest)(to curb; to rein in); t́anj (Avest)(to pull; extend; make tense)

کارواژه های "hixtan" و "áhixtan" و "hanjidan" و "hangidan" هر چهار یکی هستند و همه به مینی "to pull (out)" هستند.

Hanjidan, hangidan	hang, áhang	hixt, áhixt
Hixtan, áhixtan	hanj, áhanj	-
Áxtan, ahanjidan	-	-
Hixtani, áhixtani	hangi, áhangi	hixti, áhixti
Áhanjidani	hanji, áhanji	-
-	hanják, áhanják	-
-	hanje, áhanje	hixte, áhixte
-	hanjemán	hixtemán
-	áhanjemán	-
-	hanjande	-
-	áhanjande	-
-	hanjá, hangá, áhanjá	-
-	hanjew, hangew	-
-	áhangew	-
-	-	hixtár, áhixtár
-	hanjegi, áhanjegi	-
-	hanjác, áhangác	-
-	hanjád, hangád	-
-	áhanjád	-

Hixtani, áhixtani: (extractable)
Áhanji, hanj: (…-extraction آهن هنجی، زیت هنجی، روغن هنجی)
Hixt-o-sepuxt: (extraction and expulsion)
Hanje: (extractor)
Wemwhanje, wafwáhanje: (die)
Hanjád, áhanjád: (extracting group or crew)

از پیوند کارواژه ی بالا با پیشوندها، واژه های نوین زیر پدید میآید.

Hanjidan: (to extract) شکافته های

Bázhanjidan: (to re-extract)
Barhanjidan: (to pull out & up)
Foruhanjidan: (to pull out and down)
Farhanjidan: (to educate; to cultivate)
Ferhanjidan: (to ultra-extract)
Ferehanjidan: (to ultra-extract)
Farhanjidan: (to ultra-extract)
Nehanjidan: (to pull down and out)
Váhanjidan: (1- to pull out and separate. 2- to stop extracting or pulling)
Báźhanjidan, váźhanjidan: (to extract in a reverse fashion; to retrotract)
Farázhanjidan: (to pull up)
Taráhanjidan: (to pull out and across something)
Noxhanjidan: (to be the leading head in extracting something)
Huhanjidan: (to pull out nicely)
Avhanjidan, uhanjidan: (to pull out and down and away)
Methanjidan: (to pseudoextract)
Doźhanjidan: (to pull out badly, or roughly)
Caphanjidan, huyhanjidan: (to pull out to the left)
Vesphanjidan: (to pull out everything or everywhere)
Uzhanjidan: (to pull out)
Jodhanjidan: (to pull out separately or differently; to anti-pull)
Tarhanjidan: (to pull deceptively and dexterously)
Bashanjidan: (to pull out frequently)
Pashanjidan: (to pull back)
Piwhanjidan: (to pull forward)

18- Kár; Gár; Káw-t: (to farm; to work the field; to plant; to sow)

Root: karwti (Sansk); kárayeiti (Avest)(to plow; to furrow)

Káwtan, kewtan	kár	káwt, kewt
Káwtani, kewtani	kári	káwti, kewti
-	kárák	-
-	káre	káwte, kewte
-	káremán	káwtemán, kewtemán
-	kárande	-
-	kárá, kárán	-
-	kárew	-
-	káregi	káwtegi, kewtegi
-	-	káwtár, kewtár
-	kárád	-

از پیوند کارواژه ی بالا با پیشوندها کارواژه های نوین زیر پدید میآید.

Káwtan

Bekáwtan
Bázkáwtan: (to replant; to refarm)
Barkáwtan: (to plant; to farm)
Forukáwtan: (to plant down; to implant; to inculcate)
Farkáwtan: (to farm, or plant up/to)
Ferkáwtan = ferekáwtan: (to plant or farm very much)
Darkáwtan: (to inoculate)
Nekáwtan: (to plant down)
Vákáwtan: (to cease planting or farming; to plant separately or differently)
Báźkáwtan = váźkáwtan: (to plant or farm in a reverse fashion; to plant or farm reciprocally and backward)
Farázkáwtan: (to plant up)
Hamkáwtan: (to plant or farm together; to plant or farm equally)
Darhamkáwtan: (to mix in planting)
Kaskáwtan = kahkáwtan: (to plant a little)
Kamkáwtan: (to plant a little)
Tarákáwtan: (to plant all across somewhere)
Noxkáwtan: (to lead the way in planting or farming)
Dirkáwtan: (to plant late or for a long time)
Hukáwtan: (to plant well)
Ukáwtan: (to deplant; to plant away)
Metkáwtan: (to plant falsely)
Maskáwtan = mahkáwtan: (to plant or farm on a large scale)
Peykáwtan: (to plant in response to)
Vespkáwtan: (to plant or farm everywhere)
Uzkáwtan: (to plant out)

Behkáwtan = vehkáwtan = vikáwtan: (to plant well)
Jodkáwtan: (to plant separately or differently; to antiplant; to heteroculture)
Baskáwtan: (to plant frequently or much)
Paskáwtan: (to plant or farm back or past due time)
Piwkáwtan: (to plant or farm prematurely)

Kár-,: (work)

Root: kar (Avest; Old Persian); kárah (Sansk)(act; effort; exertion)

Peykár: (to work or to do in response to something, thus to combat against something.)
Bekár: (useful)
Nábekár: (dishonest; not useful)
Váźkár: (working in a reverse direction)
Hamkár: (colleague)
Kamkár: (1- easy. 2- slothful. 3- not elaborate)
Dirkár: (taking long time to take effect)
Piwkár: (1- agent. 2- majordomo. 3- executive)
Hamekáre: (1- multipurpose. 2- multipurpose cooking-pot)
Kárá: (efficient)
Kár-o-bár: (affairs; business)
Kárbáre: (workomaniac; hard-worker)
Kárdán: (skillful)
Kármand: (1- having work. 2- employee)
Kárván: (caravan)
Kárvand: (complete works (as literary etc); a compilation of the works of an author)
Porkár: (industrious)
Kárestán, kárgáh: (workshop)
Afgár = avgár: (depressed; not in a lively mood)
Ugardan, avgárdan: (to exchange)

19- Vis-,; Vaw-,; Gaw-,; Var-,; Gáw-,: (to roll; to turn; to rotate; to revolve; to change)

Root: vartanaiy; varwtanaiy (Old Persian); vartati (Sansk)(it turns; it rolls)

1- Vistan	vis-	vewt, visid
Vardan, vawtan	[vis-]	vawt, vard
Gawtan, gáwtan	gar	gawt, gáwt

در زیر شکافته ها از همه ی ریشه های بالا بدست میاوریم.

2- Vawtani	visi	-
Gawtani, gáwtani	gari	gawti, gáwti
3- -	visák	-
4- -	vise	-
-	gare	-
-	-	viside
-	-	gawte, gáwte
5- -	visemán	-
-	garemán	-
-	-	gawtemán
-	-	gáwtemán
6- -	visa, visán	-
-	garán	-
7- -	visande	-
-	garande	-
8- -	visew	-
-	garew	-
9- -	-	-
-	-	vawtár, vardár
-	-	gawtár, gáwtár
10- -	visegi	-
-	garegi	vawgegi, vardegi
-	-	gawtegi, gáwtegi
11- -	visác	-
12- -	visándan	-
13- -	visád, gárád	-

اکنون ریشه های بالا را جداجدا با پیوند با پیشوندها بررسی میکنیم و از آنها واژه های نو میشکافیم.

1- Vawtan
2- Vardan
3- Gawtan, gáwtan

Vawtan: (to roll; to dance)

Vawtan	vis	vawt
Vawtani	visi	vawti
-	vise	vawte
-	visemán	vawtemán
-	visande	-
-	visá, visán	-
-	visew	-
-	-	vawtár
-	visegi	vawtegi
-	visándan	-
-	visád	-

Vawtnegári: (choreography)
Vawtnevisi: (choreography)
Doźvawtan: (to dance roughly and coarsely; to dance inelegantly)
Pádvawtan: (to dance in response to)
Peyvawtan: (to dance in response to or reciprocally)
Farvawtan: (to dance to; to dance up to; to come dancing up to)

Vardan, Gawtan, Gáwtan, Vawtan: (to turn; to roll)

Vardan (vt)	gar	gard, vard
Gawtan (vi), Gáwtan (vi), Vawtan (vi)		gawt, gáwt
Vardani, gawtani	gari	gawti, gáwti
-	gare	gawte, gáwte
-	garemán	gawtemán
-	gará, garán	-
-	garande	-
-	garew	-
-	-	gawtár

-	garándan	-
-	garád	-

اکنون شکافته هایی از واژه ی "وردن" با کمک پیشوندها بدست میآوریم.

Bázvardan: (to turn or roll again (vt))
Barvardan: (to roll up)
Foruvardan: (to roll down)
Farvardan = parvardan: (to develop)
Nevardan: (1- to roll. 2- to cover (as a distance))
Vávardan: (to stop rolling; to remove from … by rolling)
Váźvardan = báźvardan: (to roll in a reverse fashion (vt))
Hamvardan: (to roll together (vt); to roll equally (vt))
Tarávardan: (to roll across something)
Uvardan: (to knock down by rolling)
Metvardan: (to roll falsely)
Doźvardan: (to roll roughly)
Peyvardan: (to roll in response to or reciprocally)
Jodvardan: (to roll separately, differently (vt); to antiroll (vt))
Pasvardan: (to roll backward)
Pewvardan: (to roll forward)

Infinitive	Meaning	Present tense root
1- vawtan (vi)	to dance (vi)	vis-,
2- gawtan (vi)	to turn (vi),	gard-,
	to change (vi),	-
	to roll (vi)	-
3- vardan (vt)	to roll (vt)	gar-,
[garestan] (vt)	to change (vt),	gar-,
	to turn (vt)	-
4- gawtan (vi)	to turn (vi)	gard-,
Gardidan (vi)	to roll; to change (vi)	gard-,
5- vardan = gardándan	to roll (vt),	gardán-,
gardándan	to roll (vt),	
	to change (vt)	

در زیر یک بار دیگر ریشه های زمان اکنون کارواژه های "گشتن"، "گرستن"، "گردیدن" و "وردن" را با پیشوندها بسته واژه های نو پدید میآوریم.

Bázgar
Bargar
Forugar
Fargar
Dargar
Negar

Vágar
Vargar
Váźgar
Hamgar
Tarágar
Ugar
Doźgar
Peygar
Pasgar
Piwgar
Begard
Bázgard
Bargard
Forugard
Farágard

Dargard
Vágard
Báźgard, váźgard
Hamgard
Tarágard
Dirgard
Hugard
Ugard
Doźgard
Pádgard, peygard
Vespgard
Behgard
Jodgard
Pasgard
Piwgard

Bázgawtan: (to return ("به تهران بازگشتم.")
Bázvardan: (to turn back (vt) ("نمد را باز وردم.")
Bázgarestan: (to look again ("بمن بازگرست.")
Bargawtan: (to turn over (vi) ("برگ دفتر برگشت.")
Bargarestan: (to look up ("سر را بلند کرده بمن برگرست.")

Forugawtan: (to turn downward)
Foruvardan: (to roll down)
Forugarestan: (to look downward)
Fargawtan
Parvardan
Fargarestan
Dargawtan
Darvardan
Dargarestan
Negawtan: (to roll down (vi))
Nevardan: (to roll down (vt); to cover (as a distance))
Negarestan: (to look down or at)
Vágawtan
Vávardan
Vágarestan: (to look or turn away from)
Váźgawtan
Váźvardan
Váźgarestan
Hamgawtan
Hamvardan

Hamgarestan
Tarágawtan
Tarávardan
Tarágarestan: (to scan)
Ugawtan
Uvardan
Ugarestan
Doźgawtan
Doźgawtan
Doźvardan
Doźgarestan
Peygawtan
Peyvardan
Peygarestan
Pasgawtan
Pasvardan
Pasgarestan
Piwgawtan
Piwvardan
Piwgarestan

vawtan	vewtan (vt)	gawtan	vardan (vt)	gáwtan
to dance	nevewtan	to turn,	to roll,	gárden
	to write	to roll,	to turn,	to roll,
		to change	to change	to turn

از "گاشتن gáwtan" گرچه در بالا سخن رفت اما چون چند شکافته دارد که امروز بکار میرود از آن جداگانه یاد میکنیم. باز مینی بنیادین "گاردن" و "گاشتن" است.

Gáwtan (vt, vi)		
Gárden (vt, vi)	gár	gáwt, gárd
Gáwtani, gárdani	gári	gáwti, gárdi
-	gárák	-
-	gáre	gáwte, gárde
-	gáremán	gáwtemán, gárdemán
-	gárande	-
-	gárá, gárán	-
-	gárew	-
-	-	gáwtár, gárdár
-	gáregi	gáwtegi, gárdegi
-	gárác	-
-	gárád	-

در زیر فهرستی از این واژه های پیوندی میدهیم.

Bázgárdan, bázgáwtan (to roll or turn again; to roll or turn back)
Bargáwtan (to turn away from)

"برگاشتن" و "روی برگاشتن"- "عنان را بپیچید و برگاشت اسب، بیآمد بکردار آذرگشب." (فردوسی)

Forugáwtan: (to turn downwards)
Fargáwtan, fargárdan
Fergáwtan, fergárdan
Vágáwtan, vágárdan
Vargáwtan, vargárdan
Váźgáwtan, váźgárdan

Hamgáwtan, hamgárdan (engáwtan): (to roll or turn together in thought, thus to imagine)
Kasgáwtan, kasgárdan = kahgáwtan, kahgárdan
Noxgáwtan, noxgárdan
Dirgáwtan, dirgárdan
Hugáwtan, hugárdan

Ugáwtan, ugárdan, avgárdan: (to roll down and away)

"اوگاردن" در فرهنگها آمده و به مینی "to delete" و "to let fall" است و دیگر مینیهای "افکندن".
با شکافتن آن میبینیم مینی راستین آن "to roll down & away" است که همچند "انداختن"،
"فروریزاندن" و "فروغلتاندن" باشد.

Metgáwtan, metgárdan	Jodgáwtan, jodgárdan
Doźgáwtan, doźgárdan	Tarágáwtan, tarágárdan
Huygáwtan, huygárdan	Basgáwtan, basgárdan
Peygáwtan, peygárdan	Pasgáwtan, pasgárdan
Vespgáwtan, vespgárdan	Piwgáwtan, piwgárdan
Uzgáwtan, uzgárdan	

در زیر شکافته هایی از "نگاردن" و "نگاشتن" بدست میآوریم.

Negáwtan, negárdan: (to draw; to make a drawing of something)
Root: ni-kár (Avest); nkar (Armenian)(picture)

Negáwtan, negárdan	negár	negáwt
Negáwtani, negárdani	negári	negáwti
-	negárák	-
-	negáre	negáwte
-	negáremán	negáwtemán
-	negárá, negárán	-
-	negárande	-
-	negárew	-
-	-	negáwtár
-	negáregi	negáwtegi
-	negárác	-
-	negárád	-

Engáwtan; engárdan: (to presume; to assume; to think)
Root: han-kárayati (Old Persian)

Engáwtan, engárdan: (to assume; to hypothesize)

Engáwtan, engárdan	engár	engáwt

Engáwtani, engárdani	engári	engáwti
-	engárák	-
-	engáre	engáwte
-	engáremán	engáwtemán
-	engárán	-
-	engárá	-
-	engárande	-
-	engárew	-
-	-	engáwtár
-	engáregi	engáwtegi
-	engárád	-

20- Gerav-,: (to believe; to have faith in; to confess)
Root: vr-nav-átaiy (Old Persian)

Geravidan	gerav	geravid
Geravidani	geravi	geravidi
-	gerave	geravide
-	geravemán	geravidemán
-	geravá, geraván	-
-	geravande	-
-	geravew	-
-	-	geravidár
-	geravegi	geravidegi
-	geravándan	-
-	geravád	-

شکافته ها از واژه ی "گرویدن" پس از پیوند با پیشوندها:

Bázgeravidan
Fargeravidan
Dargeravidan
Nágeravidan
Vágeravidan: (to renege; to give up one's faith; to unbelieve)
Bargeravidan
Váźgeravidan
Hamgeravidan, hangeravidan, angeravidan
Doźgeravidan
Pádgeravidan = peygeravidan
Jodgeravidan: (to believe in a different doctrine; to have a different belief)
Godgeravidan: (to believe in a different doctrine; to have a different belief)
Gogeravidan: (to believe in a different doctrine; to have a different belief)
Metgeravidan: (to have belief in everything)
Behgeravidan
Basgeravidan
Pasgeravidan

21- Gerá-,; Gará-,: (to be inclined; tendency)
Root: gry (Pahl)(to be inclined; to incline; to intend; to lean)

Garáyidan

garáyidan	garáy	garáyid
garáyidani	garáyi	garáyidi
-	garáye	garáyide
-	garáyemán	garáyidemán
-	garáyá, garáyán	-
-	garáyande	-
-	garáyew	-
-	-	garáyidár
-	garáyegi	garáyidegi
-	garáyándan	-
-	garáyád	-

اکنون با کمک پیشوندها از "گرابیدن" واژه های نوین بدست میآوریم:

Bázgaráyidan: (to be inclined to … again)
Farágaráyidan
Fergaráyidan
Vágaráyidan: (to diverge)
Váźgaráyidan
Hamgaráyidan: (to converge)
Hangaráyidan: (to converge)
Metgaráyidan: (to be inclined to… in a false manner)
Doźgaráyidan
Pádgaráyidan: (to incline reciprocally or in response to; to have reciprocal inclination to…)
Peygaráyidan: (to incline reciprocally or in response to; to have reciprocal inclination to…)
Vespgaráyidan
Jodgaráyidan: (to be inclined differently)
Godgaráyidan: (to be inclined differently)
Gogaráyidan: (to be inclined differently)
Basgaráyidan
Pasgaráyidan: (to retrosgress)
Piwgaráyidan

22- Suz-,; Suc-,; Suj-,: (to burn)

Root: soc; saocaya-,; soxta-, (Avest); sucati (Sansk)(to burn; to light)

Suxtan (vt, vi)	suz	suxt
Suxtani	suzi	suxti
-	suzák	-
-	suze	suxte
-	suzemán	suxtemán
-	suzande	-
-	suzá	-
-	suzán	-
-	suzew	-
-	-	suxtár
-	suzegi	suxtegi
-	suzác	-
-	suzándan = suxtan	-
-	suzád	-

از پیوند سوختن با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Besuxtan
Bázsuxtan
Barsuxtan
Forusuxtan
Farsuxtan
Fersuxtan = feresuxtan = ferehsuxtan
Darsuxtan
Nesuxtan: (to burn down or away)
Avsuxtan = afsuxtan = usuxtan: (to burn down, to burn away)
Nasuxtan = Násuxtan: (non-inflammable ناسوز، نسوز)
Vásuxtan: (to cease burning, to stop burning, to separate by burning)
Váźsuxtan
Farázsuxtan
Hamsuxtan = hansuxtan = ansuxtan = ensuxtan
Kamsuxtan
Kahsuxtan = kassuxtan = kasuxtan
Tarásuxtan
Noxsuxtan
Dirsuxtan
Husuxtan
Metsuxtan
Doźsuxtan
Pádsuxtan = peysuxtan: (to burn in a reciprocating fashion; to antiburn)
Vespsuxtan
Behsuxtan
Jodsuxtan: (to burn separately, differently, to separate by burning)
Godsuxtan: (to burn separately, differently, to separate by burning)
Gosuxtan: (to burn separately, differently; to separate by burning)
Bassuxtan
Passuxtan
Piwsuxtan

23-Baxs-,; Baxsid-,; (Baxsidan): (to wither; contract; atrophy; to pull together as from pain)
Root?: ba-boxsámad (Buxárá dialect: Jewish Persian)

Baxsidan

Baxs, Baxsid	baxs	baxsid
Baxsi, Baxsidi	baxsi	baxsidi
-	baxsák	-
-	baxse	baxside
-	baxsemán	baxsidemán
-	baxsande	-
-	baxsá	-
-	baxsán	-
-	baxsew	-
-	-	baxsidár
-	baxsegi	baxsidegi
-	baxsándan	-
-	baxsác	-
-	baxsád	-

از پیوند "بخسیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebaxsidan
Bázbaxsidan
Barbaxsidan, abarbaxsidan
Forubaxsidan
Farbbaxsidan, farábbaxsidan, parbaxsidan
Ferbaxsidan, ferebaxsidan
Darbaxsidan
Nabaxsidan
Nebaxsidan, nibaxsidan
Nábaxsidan
Mabaxsidan
Vábaxsidan
Varbaxsidan
Váźbaxsidan, báźbaxsidan
Farázbaxsidan, farábaxsidan
Hambaxsidan, hanbaxsidan, anbaxsidan, ámbaxsidan, ambaxsidan, enbaxsidan
Darhambaxsidan
Kasbaxsidan, kahbaxsidan
Kambaxsidan
Tarábaxsidan
Noxbaxsidan
Dirbaxsidan
Urbaxsidan
Zirbaxsidan, jirbaxsidan
Hubaxsidan
Avbaxsidan, afbaxsidan, ofbaxsidan, ufbaxsidan, oubaxsidan, ubaxsidan
Ubaxsidan

Ibaxsidan
Metbaxsidan, mebaxsidan
Masbaxsidan, mahbaxsidan
Doźbaxsidan
Huybaxsidan, hoybaxsidan, capbaxsidan
Pádbaxsidan, pedbaxsidan, peybaxsidan, pibaxsidan
Vespbaxsidan, harvespbaxsidan, harvebaxsidan
Uzbaxsidan, azbaxsidan
Behbaxsidan, vehbaxsidan, vibaxsidan
Tarbaxsidan
Jodbaxsidan, godbaxsidan, gobaxsidan, zodbaxsidan
Basbaxsidan
Pasbaxsidan
Piwbaxsidan

24- Bár-,; Vár-,: (to rain; to flow; to flush)

Root: vár (Avest); vriw (Sansk)(to rain; pour down; pour forth)

Báridan	bár	bárid
Báridani	bári	báridi
-	báre	báride
-	báremán	báridemán
-	bárá	-
-	bárán	-
-	bárande	-
-	bárew	-
-	-	báridár
-	báregi	báridegi
-	bárándan	-
-	bárád	-

آکنون از پیوند پیشوندها با "باریدن" کارواژه های نو پدید میآوریم.

Bázbáridan
Forubáridan
Farbáridan
Ferbáridan = ferebáridan = ferehbáridan = farbáridan
Nebáridan:(to rain down)
Vábáridan: (to cease raining, or flowing)
Báźbáridan or váźbáridan: (to rain in reverse fashion)
Hambáridan
Kasbáridan = kahbáridan
Tarábáridan
Dirbáridan: (to rain for a long time)
Avbáridan = ubáridan: (to flood away = to flush)
Metbáridan
Doźbáridan
Peybáridan
Vespbáridan
Uzbáridan
Jodbáridan = gobáridan = zobáridan
Pasbáridan
Piwbáridan

25- Hoft, Homb, Hunb, Honb: (to hide; to conceal)

Root: ni+gup (Old Persian); gupta (Sansk)(to hide; to conceal)

Hoftan, hombidan, humbidan	homb	hoft, humbid
Hoftani	hombi	hofti
-	hombák	-
-	hombe	hofte
-	hombemán	hoftemán
-	hombande	-
-	hombá, hombán	-
-	hombew	-
-	-	hoftár
-	hombegi	hoftegi
-	hombác	-
-	hombád	-

از پیوند ریشه ی کهن "هفتن" یا "هنبیدن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید.

Bázhoftan, bázhombidan: (to reconceal)
Behoftan, behombidan: (to hide up)
Barhoftan, barhombidan: (to hide up)
Foruhoftan, foruhombidan: (to hide down or under)
Farhoftan, farhombidan
Darhoftan, darhombidan
Nehoftan, nehombidan: (to hide under; to conceal)
Váhoftan, váhombidan: (to cease hiding; to reveal)
Varhoftan, varhombidan
Váźhoftan, váźhombidan: (to conceal in a reverse fashion)
Farázhoftan, farázhombidan
Hamhoftan, hamhombidan
Kashoftan, kashombidan
Kahhoftan, kahhombidan
Taráhoftan, taráhombidan
Avhoftan, avhombidan: (to hide down and away; to ruin by hiding)
Afhoftan, afhombidan: (to hide down and away; to ruin by hiding)
Uhoftan, uhombidan: (to hide down and away; to ruin by hiding)
Methoftan, methombidan
Doźhoftan, doźhombidan
Vesphoftan, vesphombidan: (to hide everything or everywhere)
Jodhoftan, jodhombidan: (to hide separately, or differently; to separate by hiding)
Godhoftan, godhombidan: (to hide separately, or differently; to separate by hiding)
Gohoftan, gohombidan: (to hide separately, or differently; to separate by hiding)

Bashoftan, bashombidan: (to hide frequently)

Pashoftan, pashombidan: (to hide back)
Piwhoftan, piwhombidan: (to hide forth)

در زیر از واژه ی "نهفتن" شکافته ها بدست میآوریم.

Nehoftan	nehonb	nehoft
Nehoftani	nehombi	nehofti
-	nehombák	-
-	nehonbe	nehofte
-	nehombemán	nehoftemán
-	nehombá(n)	-
-	nehombande	-
-	nehombew	-
-	-	nehoftár
-	nehombác	-
-	nehombád	-

یکی از مینیهای پندارین زیبای "نهفته" "potential" است چون "نیروی نهفته" که همچند "نیروی خفته" است (potential energy) و "بیم نهفته" که همچند "potential risk or danger" است.

26- Áźir: (ready; to be on guard; to be alert)(be huw budan)
Áźirdan*: (to waken; to guard; to make conscious of; to watch)
Áźirestan*: (to watch; to gain consciousness; to be conscious; to be awake)
*derived from Áźir:(ready; to be on guard; to be alert)
Root: ácetra (Old Persian)(PB)(with the face turned toward); jirá (Avest); jirá (Sansk) (sharp-minded; astute)

	Present tense	Past tense
	Áźir-,	Áźird-,; áźirest
Áźirdan, áźirestan	áźir	áźird; áźirest
Áźirdani, áźirestani	áźiri	áźirdi; áźiresti
-	áźirák	-
-	áźire	áźirde; áźireste
-	áźiremán	áźirdemán; áźirestemán
-	áźirá	-
-	áźirán	-
-	áźirande	-
-	áźirew	-
-	-	áźirdár; áźirestár
-	áźiregi	áźirdegi; áźirestegi
-	áźirándan	-
-	áźirác	-
-	áźirád	-

از پیوند "آژیردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beáźirdan
Bázáźirdan
Baráźirdan, abaráźirdan
Foruáźirdan
Faráźirdan, farááźirdan, paráźirdan
Feráźirdan, fereáźirdan
Daráźirdan
Naáźirdan
Neáźirdan, niáźirdan (niyáźirdan)
Nááźirdan
Maáźirdan
Vááźirdan
Varáźirdan
Váźáźirdan, báźáźirdan
Farázáźirdan, faráąźirdan
Hamáźirdan, hanáźirdan, anáźirdan, ámáźirdan, amáźirdan, enáźirdan
Darhamáźirdan
Kasáźirdan, kaháźirdan
Kamáźirdan
Tarááźirdan
Noxáźirdan

Diráźirdan
Uráźirdan
Ziráźirdan, jiráźirdan
Huáźirdan
Aváźirdan, afáźirdan, ofáźirdan,
ufáźirdan, ouáźirdan, uáźirdan
Uáźirdan
Iáźirdan
Metáźirdan, meáźirdan
Masáźirdan, maháźirdan
Doźáźirdan
Huyáźirdan, hoyáźirdan, capáźirdan

Pádáźirdan, pedáźirdan, peyáźirdan,
piáźirdan
Vespáźirdan, harvespáźirdan,
harveáźirdan
Uzáźirdan, azáźirdan
Beháźirdan, veháźirdan, viáźirdan
Nááźirdan
Taráźirdan
Jodáźirdan, godáźirdan, goáźirdan,
zodáźirdan
Basáźirdan
Pasáźirdan
Piwáźirdan

27- Nám-,: (to name; to call)

Root: náman (Old Persian); naman (Avest); náma (Sansk)(name)

Námidan	nám	námid
Námidani	námi	námidi
-	námák	-
-	náme	námide
-	námemán	námidemán
-	námá	-
-	námán	-
-	námande	-
-	námew	-
-	-	námidár
-	námegi	námidegi
-	námád	-

از پیوند پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید.

Benámidan: (to name)
Báznámidan: (to rename)
Barnámidan: (to enumerate; to program; to schedule)
Farnámidan: (to propaganda, to promote)
Darnámidan
Vánámidan
Váźnámidan
Hamnámidan
Taránámidan
Dirnámidan
Avnámidan = ofnámidan = ufnámidan = unámidan
Doźnámidan = downámidan: (to call bad names)
Peynámidan = pádnámidan
Behnámidan
Jodnámidan = godnámidan = gonámidan
Pasnámidan
Piwnámidan

از "فرنامیدن" یا "فرنافتن" شکافته ها بدست میآوریم.

Farnámidan, farnáftan: (to propaganda; to advertise; to promote)

Farnáftan	farnám	farnáft, farnámid
Farnáftani	farnámi	farnámidi, farnáfti
-	farnáme	farnámide, farnáfte
-	farnámemán	farnámidemán, farnáftemán

-	farnámá	-
-	farnámán	-
-	farnámande	-
-	farnámew	-
-	-	farnáftár, farnámidár
-	farnámegi	farnáftegi, farnámidegi
-	farnámád	-

28- Tan-,: (to tense; to make tense)

Root: tanoti (Sansk)(stretch; weave; spin)

Tanidan, tanudan	tan	tanid, tanud
Tanidani	tani	tanidi
-	tanák	-
-	tane	-
-	-	tanide
-	tanemán	tanidemán
-	taná	-
-	tanán	-
-	tanande	-
-	tanew	-
-	-	tanidár
-	tanegi	tanidegi
-	tanád	-

از پیوند پیشوندها با تنیدن واژه های نوین پدید میآید.

Betanidan
Báztanidan
Forutanidan
Bartanidan
Farátanidan
Vátanidan: (to stop making tense; to relax the tension of…)
Báźtanidan = váźtanidan
Hamtanidan
Kastanidan = kahtanidan
Tarátanidan
Avtanidan = aftanidan = oftanidan = uftanidan = utanidan
Mettanidan = metanidan
Doźtanidan
Peytanidan = Pátanidan
Vesptanidan
Bastanidan
Pastanidan
Piwtanidan
Jodtanidan: (to tense differently; to separate by tensing, to anti-tense)
Godtanidan: (to tense differently; to separate by tensing, to anti-tense)
Gotanidan: (to tense differently; to separate by tensing, to anti-tense)

29- Vend; Vand: (to acquire; to get; to achieve)

Root: [pait-,]band-, (Avest); [pati-]bastanaiy (Old Persian)

Vendidan	vend	vended
Vendidani	vendi	vendidi
-	vendák	-
-	vende	vendide
-	vendemán	vendemán
-	vendande	-
-	vendá, vendán	-
-	vendew	-
-	-	vendidár
-	vendegi	vendidegi
-	vendád	-

از پیوند "وندیدن" با پیشوندها این واژه ها بدست میآید. "وِندیدن" را با "وَندیدن" یا "بندیدن" نباید یکی گرفت.

Bázvendidan
Barvendidan
Foruvendidan
Farvendidan = parvendidan: (Do not confuse this with Parvastan and Parvandidan.)
Fervendidan = ferevendidan
Vávendidan
Váźvendidan
Hamvendidan
Kasvendidan = kahvendidan
Tarávendidan
Uvendidan
Metvendidan
Doźvendidan
Peyvendidan
Vespvendidan
Jodvendidan = govendidan
Tarvendidan
Pasvendidan
Piwvendidan
Peyvastan

30- Stá; Está; Istá; Ist: (to stand)

Root: a(h)ewtata (Old Persian); hewtaiti (Avest)(to stand; cease; stop; rise; become erect); tisthati (Sansk)

Stándan, estándan		
Istándan	ist	istád, estád
Istádani	isti	istádi, estádi
-	iste	istáde, estáde
-	istemán	istádemán
-	istande	-
-	istá, istán	-
-	istew	-
-	-	istár, estár
-	istegi	istádegi, estádegi
-	istándan	-
-	istád, estád, setád	-

از پیوند با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Beistádan
Bázistádan: (to stop to cease to…)
Foruistádan
Farestádan, parestádan: (to send; to dispatch)
Parestádan = parastidan
Darestádan
Nestádan
Váistádan: (to stop; to cease to work or flow)
Váźestádan
Hamestádan: (to resist; to oppose)

Tarástádan
Diristádan: (to persist)
Ustádan = avstádan = avestádan
Metestádan
Doźestádan
Peyestádan
Vespestádan
Jodestádan = godestádan = goestádan
Basestádan
Pasestádan
Piwestádan

از "فرستادن" واژه های زیر شکافد.

Ferestádan:

Root: fra-adi-; (h)iwta-taiy (Old Persian); prasthá (Sansk)(to send away; dispatch)

Farestádan = ferestádan

Ferestádan	ferest	ferestád
Ferestádani	feresti	ferestádi
-	feresták	-
-	fereste	ferestáde
-	ferestemán	ferestádemán
-	ferestande	-
-	ferestá	-
-	ferestán	-
-	ferestew	-
-	-	ferestár
-	ferestegi	ferestádegi
-	ferestác	-
-	ferestád	-

31- Guw; Quw; Yuw: (`ear; to listen)

Root: ni+gaow (Avest); ghowati (Sansk)(to listen)(niyuwidan)

Guwidan,yuwidan, quwidan	guw, yuw, quw	guwid, yuwid, quwid
Guwidani, yuwidani, quwidan	guwi, yuwi, quwi	guwidi, yuwidi, quwidi
-	yuwád	-
-	yuwák	-
-	yuwe	yuwide
-	yuwemán	yuwidemán
-	yuwá, yuwán	-
-	yuwande	-
-	yuwew	-
-	-	yuwidár
-	yuwegi	yuwidegi
-	yuwád	-

در کارواژه ی بالا از واژه ی "گوش" پدید آمده "گ" میتواند به "ی" و یا "غ" و گاه "ز" بگردد.
از پیوند پیشوندها با "یوشیدن" و همچندانش واژه های زیر بدست میآید.

Beyuwidan, bequwidan, beguwidan
Bázyuwidan, bázquwidan, bázguwidan
Baryuwidan, barquwidan, barguwidan
Foruyuwidan, foruquwidan, foruguwidan
Faryuwidan, farquwidan, farguwidan
Feryuwidan, ferquwidan, ferguwidan
Fereyuwidan, ferequwidan, fereguwidan
Ferehyuwidan, ferehquwidan, ferehguwidan
Daryuwidan, darquwidan, darguwidan = daryuzidan: (to beg)
Neyuwidan, nequwidan, neguwidan**: (**to listen to; to lend an ear to)
Váyuwidan, váquwidan, váguwidan
Varyuwidan, varquwidan, varguwidan
Váźyuwidan, váźquwidan, váźguwidan
Farázyuwidan, farázquwidan, farázguwidan
Hamyuwidan, hamquwidan, hamguwidan
Kasyuwidan, kasquwidan, kasguwidan = kahyuwidan, kahquwidan, kahguwidan
Taráyuwidan, taráquwidan, taráguwidan

Avyuwidan, avquwidan, avguwidan = ufyuwidan, ufquwidan, ufguwidan = ofyuwidan, ofquwidan, ofguwidan = uyuwidan, uquwidan, uguwidan
Huyuwidan, huquwidan, huguwidan
Metyuwidan, metquwidan, metguwidan
Doźyuwidan, doźquwidan, doźguwidan
Capyuwidan, capquwidan, capguwidan
Pádyuwidan, pádquwidan, pádguwidan = piyuwidan, piquwidan, piguwidan = peyuwidan, peyquwidan, peyguwidan
Vespyuwidan, vespquwidan, vespguwidan
Behyuwidan, behquwidan, behguwidan
Jodyuwidan, jodquwidan, jodguwidan = goyuwidan, goquwidan, goguwidan
Basyuwidan, basquwidan, basguwidan
Pasyuwidan, pasquwidan, pasguwidan
Piwyuwidan, piwquwidan, piwguwidan

ازکارواژه های بالا تنها "نیوشیدن" بجا مانده که به پرهیبهای "نگوشیدن" و "نغوشیدن" نیز آورده شده.
از "نیوشیدن" شکافته های زیر بدست میآید.

Neyuwidan	neyuw	neyuwid
Neyuwidani	neyuwi	neyuwidi
-	neyuwák	-
-	neyuwe	neyuwide
-	neyuwemán	neyuwidemán
-	neyuwá	-
-	neyuwán	-
-	neyuwande	-
-	neyuwew	-
-	-	neyuwidár
-	neyuwegi	neyuwidegi
-	neyuwád	-

32- Yáz: (to bring out and extend)

Root: yatna-, (Sansk)(endeavor; effort; trouble); yateiti (Avest)(it sets itself in motion; he is diligent; he troubles himself zealously)

Yázidan (= áxtan, áhixtan)	yáz	yázid
Yázidani	yázi	yázidi
-	yáze	yázide
-	yázemán	yázidemán
-	yázá	-
-	yázán	-
-	yázande	-
-	yázew	-
-	-	yázár
-	yázegi	yázidegi
-	yázándan	-
-	yázád	-

- از پیوند کارواژه ی "یازیدن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید.

Beyázidan
Bázyázidan
Baryázidan
Foruyázidan
Faryázidan = faráxtan = afráxtan
Feryázidan
Neyázidan
Váyázidan
Varyázidan
Váźyázidan
Farázyázidan
Hamyázidan
Kasyázidan = kahyázidan
Taráyázidan
Diryázidan
Metyázidan
Doźyázidan
Capyázidan
Pedyázidan
Vespyázidan
Jodyázidan = goyázidan
Taryázidan
Basyázidan
Pasyázidan
Piwyázidan

در زیر "افراختن" و "افراشتن" را میشکافیم.

Afráxtan, faryázidan, faráxtan: (to hoist; to erect)

Root: aivi-ráz-ayeiti (Avest); irajyati (Sansk)(he directs at)

Afráxtan	afráz	afráwt, afráxt
Afráxtani	afrázi	afráwti
-	afrázák	-
-	afráze	afráwte
-	afrázemán	afráwtemán
-	afrázande	-
-	afrázá	-
-	afrázán	-
-	afrázew	-
-	-	afráwtár
-	afrázegi	afráwtegi
-	afrázád	-

33- Gá; Gáy: (to copulate; to fuck)

Root: gá-mu-bereiti (Avest); gah (Sansk)(to enter deeply into; to dive; to plunge)

Gádan, gáyidan	gáy	gád, gáyid
Gádani, gáyidani	gáyi	gádi
-	gáyák	-
-	gáye	gáde
-	gáyemán	gádemán
-	gáyande	-
-	gáyá, gáyán	-
-	gáyew	-
-	-	gádár
-	gáyegi	gádegi
-	gáyác	-
-	gáyád	-

از پیوند "گادن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید:

Bázgádan, bázgáyidan
Bargádan, bargáyidan
Forugádan, forugáyidan
Fargádan, fargáyidan
Fergádan, fergáyidan = feregádan, feregáyidan
Dargádan, dargáyidan
Negádan, negáyidan
Vágádan, vágáyidan
Váźgádan, váźgáyidan: (coïte à rebours)
Farázgádan, farázgáyidan
Hamgádan, hamgáyidan
Kasgádan, kasgáyidan
Tarágádan, tarágáyidan
Dirgádan, dirgáyidan
Urgádan, urgáyidan: (to copulate over)
Hugádan, hugáyidan
Avgádan, avgáyidan: (to ruin or destroy or kill by copulating or fucking)
Ofgádan, ofgáyidan: (to ruin or destroy or kill by copulating or fucking)
Ufgádan, ufgáyidan: (to ruin or destroy or kill by copulating or fucking)
Ugádan, ugáyidan: (to ruin or destroy or kill by copulating or fucking)
Metgádan, metgáyidan: (sham sexual intercourse)
Doźgádan, doźgáyidan
Capgádan, capgáyidan = hoygádan, hoygáyidan
Pádgádan, pádgáyidan : (to fuck back or in a reciprocating fashion)
Peygádan, peygáyidan : (to fuck back or in a reciprocating fashion)
Vespgádan, vespgáyidan
Behgádan, behgáyidan = vehgádan, vehgáyidan
Jodgádan, jodgáyidan = gogádan, gogáyidan
Targádan, targáyidan: (intercourse by vicious and surreptitious means)
Basgádan, basgáyidan: (frequent intercourse)
Pasgádan, pasgáyidan: (anal coitus)
Piwgádan, piwgáyidan: (vaginal intercourse or coitus)

34- Vám: (to vomit; to throw up)

Root: vam (Sansk)(to vomit, to spit out); vanta (Avest)

Vámidan	vám	vámid
Vámidani	vámi	vámidi
-	váme	vámide
-	vámemán	vámidemán
-	vámande	-
-	vámá, vámán	-
-	vámew	-
-	-	vámidár
-	vámegi	vámidegi
-	vámác	-
-	vámánidan	-
-	vámád	-

"وامش" "vomiting" است. "وام" و "وامه váme" هرچه باشد که مایه ی بالا آوردن پروسته های (contents = parvaste) کوم (stomach = kom) شود پس emetic.
اکنون از پیوند "وامیدن" با پیشوندها واژه های نوین پدید میآوریم.

Bázvámidan
Barvámidan
Farvámidan
Fervámidan = ferevámidan
fervámew, ferevámew = (hyperemesis)
Vávámidan: (to cease vomiting)
Váźvámidan
Tarávámidan
Uvámidan: (to destroy, ruin or kill by vomiting)
Metvámidan: (pseudoemesis)
Doźvámidan
Peyvámidan, pedvámidan: (to vomit in response to)
Jodvámidan: (antivomit)
Godvámidan: (antivomit)
Govámidan: (antivomit)
Basvámidan
Pasvámidan
Piwvámidan

Hematemesis: (خون وامی، خون وامش، وامش خونی)
Antiemetic: (govám, gováme (= jodvám, jodváme))

35- Mixtan: Miz-,; Mix-,: (to urinate; to piss)

Root: ma-izenti (Avest); mehah; mehati (Sansk)(to urinate)

Mixtan: (to urinate)

Mixtan	miz	mixt
Mixtani	mizi	mixti
-	mizák	-
-	mize	mixte
-	mizemán	mixtemán
-	mizá	-
-	mizán	-
-	mizande	-
-	mizew	-
-	-	mixtár
-	mizegi	mixtegi
-	mizád	-

از پیوند "میختن" با پیشوندها واژه ی زیر پدید میآید.

Bemixtan	Doźmixtan
Bázmixtan	Pádmixtan, peymixtan
Barmixtan	Jodmixtan, godmixtan, gomixtan
Forumixtan	Basmixtan
Farámixtan	Pasmixtan
Darmixtan	Piwmixtan
Farmixtan	Nemixtan
Fermixtan, feremixtan	Tarámixtan
Vámixtan	Umixtan
Váźmixtan	Imixtan
Dirmixtan	Vespmixtan, harvemixtan
Metmixtan	Uzmixtan

36- Xiz; Xást: (to stand up; become erect and stiff; rise; get up)

Root: xez; xaizanuha (Avest)(to stand up; become erect and stiff; rise; get up)

Xástan, Xizidan

Xástan, Xizidan	xiz	xást
Xástani	xizi	xásti
-	xize	xáste
-	xizemán	xástemán
-	xizande	-
-	xizá, xizán	-
-	xizew	-
-	-	xástár
-	xizegi	xástegi
-	xizándan	-
-	xizád	-

"زرخیز"، "گُلخیز"، "آب خیز"

از پیوند "خاستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Barxástan, barxizidan: (to sit up; to stand up; to rise; to wake up, to become erect)
Farxástan, farxizidan
Váxástan, váxizidan
Báźxástan, báźxizidan = váźxástan, váźxizidan
Farázxástan, farázxizidan
Metxástan, metxizidan
Doźxástan, doźxizidan
Peyxástan, peyxizidan
Jodxástan, jodxizidan = goxástan, goxizidan
Basxástan, basxizidan
Pasxástan, pasxizidan
Piwxástan, piwxizidan

از این واژه ها تنها "برخاستن" امروزه بکار میرود چون:

Barxástegi: (elevation, rising up)
Barxástár: (rising; erectile)
Barxáste: (rising; elevated; erect; protruding)

37- Sonb, Sumb, Somb: softan; sonbidan :(to pierce; perforate)

Root: sonb-atiy (Old Persian); safe (Avest)

Softan, Sonbidan, Sombidan Sumbidan

Softan, Sonbidan	sonb	soft
Softani	sonbi	softi
-	sonbák	-
-	sonbe	softe
-	sonbemán	softemán
-	sonbande	-
-	sonbá, sonbán	-
-	sonbew	-
-	-	softer
-	sonbegi	softegi
-	sonbác	-
-	sonbád	-

از پیوند "سفتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Softan, Sonbidan

Bessoftan, besonbidan
Bázsoftan, bázsonbidan
Barsoftan, barsonbidan
Forusoftan, forusonbidan
Farsoftan, farsonbidan
Fersoftan, fersonbidan
Nesoftan, nesonbidan
Vásoftan, vásonbidan
Váźsoftan, váźsonbidan
Farázsoftan, farázsonbidan
Tarásoftan, tarásonbidan
Dirsoftan, dirsonbidan
Ursoftan, ursonbidan
Avsoftan, avsonbidan: (to destroy or ruin by piercing)
Afsoftan, afsonbidan: (to destroy or ruin by piercing)
Ofsoftan, ofsonbidan: (to destroy or ruin by piercing)
Usoftan, usonbidan: (to destroy or ruin by piercing)
Metsoftan, metsonbidan
Doźsoftan, doźsonbidan
Pádsoftan, pádsonbidan = peysoftan, peysonbidan
Vespsoftan, vespsonbidan
Jodsoftan, jodsonbidan = godsoftan, godsonbidan = gosoftan, gosonbidan
Tarsoftan, tarsonbidan
Bassoftan, bassonbidan
Passoftan, passonbidan

Piwsoftan, piwsonbidan

چند نمونه از کاربرد این واژه ها در زمینه ی پزشکی.
"سفتار شکم" "abdomiocentesis"، "سفتار کاسه ی سر" "trephination"، "سفتار جگر" "hepatocentesis"، "سفتار کیسه ی آب رویان" "amniocentesis"، "سفتار آب مغز تیره" "spinal tap"، "spinal puncture".

38- Wav; Wod: (1- to go. 2- to become)

Root: wiyava (Old Persian); syav-, (Sansk)

Wodan	wav	wod
Wodani	wavi	wodi
-	wave	wode
-	wavemán	wodemán
-	wavande	-
-	wavá	-
-	waván	-
-	wavew	-
-	-	wodár
-	wavegi	wodegi
-	waved	-

"شدن" به مینی "to go" امروزه بیشتر در واژه های پیوندی بجا مانده مانند "دلشدگی" و "سرشدگی".
"شدنی" "feasible"، "possible" -"نشدنی" "impossible".
"شوا wavá" و "شوان waván" "possible".
"شوش wavew" "becoming"، "possibility".

Bewodan	
Bázwodan	(1- to go again. 2- to become open)
Barwodan	(to go up; to climb up)
Foruwodan	(to set (as for the Sun))
Faráwodan	(to go to; to reach; to arrive)
Darwodan	(to enter; to be let loose)
Váwodan	(to go loose)
Váźwodan	(to turn upside-down)
Farázwodan	(to go up to)
Hamwodan	(to close up)
Darhamwodan	(to mix up, to get mixed up; to get entangled; to be confused)
Dirwodan	(to be late)

از "شدن" به چم کهن آن "to go" نیز واژه ی "uwodan" را به مینی "to drown" میسازیم. نیز نگاه شماره ی ۱۶.

Uwodan	uwav	uwod
Uwodani	uwavi	uwodi

-	uwave	uwode
-	uwavemán	uwodemán
-	uwavande	-
-	uwavá, uwaván	-
-	uwavew	-
-	-	uwodár
-	uwavegi	uwodegi
-	uwavád	-

39- Xán; Xánd: (to read, reading)

Root: hvanat-caxra (Avest)(with rolling wheels); svanate (Sansk)(it sounds)

Xándan

Xándan	xán	xánd
Xándani	xáni	xándi
-	xánák	-
-	xáne	xánde
-	xánemán	xándemán
-	xánande	-
-	xáná	-
-	xánán	-
-	xánew	-
-	-	xándár
-	xánád	-

"خوان" مانند "روزنامه خوان"، "داستان خوان" و "شاهنامه خوان".
"خواند" مانند "خواند افزار" و آن همه ی ابزارهایی است که برای خواندن به کار رود.
"خواناک" هرچه باشد که آن را بتوان خواند (literature, readings).
"خوانا" کسی است که بخواند و یا آن چه که امروز مردم از آن میخواهند "خواندنی" یا legible باشد.
"خوانش" "pronunciation" است.
"خواندار" کسی است که پیوسته بخواند نیز شیوه ی خواندن باشد.
از پیوند "خواندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bázxándan: (to recite)
Barxándan: (to enumerate)
Foruxándan
Farxándan: (to invite; to call forth)
Ferxándan
Darxándan
Váxándan: (1- to proof read. 2- to cancel)
Váźxándan: (to misread)
Farázxándan
Hamxándan
Kasxándan = kahxándan

Dirxándan
Huxándan
Metxándan
Doźxándan
Capxándan
Peyxándan
Vespxándan
Jodxándan = godxándan = goxándan
Basxándan
Pasxándan: (to cancel (as an order))
Piwxándan: (to call forth; to mention before)

"هر روزه داستان را بازمیخواند."
"نام تک تک بازیکنان را برخواند."
"داستانی از شاهنامه برخواند."
"چندان بکوشش فروخواند تا او را بر آن داشت که به میهن بازگردد."
"مردم را به گردهمایی فراخواند."
"در واخوانش بار دوم و سوم بیش از سد لغزش در این نامه یافتم."
"دبیره ی تازی برای کار زبان پارسی رسا نیست. در جایی دیدم لغزش چاپی کوچکی مایه ی آن شد که واژه ی "دلیر"، "دلبر" شود."
"شما این را دُژخواندید
"هرچه میخوانم شما نیز پی خوانید."
"دستوری که داده بود پس خواند."
دستوری که داده بود واخواند."
"پیشخوان (booth) شماره ی دو باز است."
"در جستارهای پیشخوانده (aforementioned, previous) گفتیم که ایمنی در برابر برخی بیماریها نهادی (constitutional) و در برابر برخی دیگر دررسیده (acquired) است."
"همخوانی" را برای "consonance" و "همخوان" را برای "consonant" بکار برده اند که درست نیست. زیرا هردو را از ترجمه ی دوپاره ی واژه همانا "-con" و "sonare" ساخته اند و این واژه بازی است نه واژه سازی.

40- Pors: (to ask)

Root: prsátiy (Old Persian); peresat (Avest)(he asks); prichate (Sansk)(he asks)

Porsidan	pors	porsid
Porsidani	porsi	porsidi
-	porsák	-
-	porse	porside
-	porsemán	porsidemán
-	porsande	-
-	porsá	-
-	porsán	-
-	porsew	-
-	-	porsidár
-	porsegi	porsidegi
-	porsád	-

Porsák (question; enigma; problem)
Porsidár (questionnaire)

از پیوند واژه ی "پرسیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Beporsidan: (to inquire about somebody's health)
Bázporsidan: (to inquire; to investigate)
Barporsidan
Faráporsidan, farporsidan
Ferporsidan
Váporsidan
Váźporsidan
Hamporsidan
Kasporsidan = kahporsidan
Avporsidan, afporsidan, ofporsidan, uporsidan
Metporsidan
Doźporsidan
Peyporsidan = pádporsidan
Vespporsidan = vesporsidan = hameporsidan
Jodporsidan = goporsidan = zoporsidan
Basporsidan
Pasporsidan
Piwporsidan

آن چه که امروزه "احوالپرسی" گویند در زبان کهن ما "بپرسیدن" بوده است. برای نمونه در "سمک عیار" فراوان آمده است: "چون او را دید سخت گرم بپرسید و در کنار گرفت."
"بازپرس با او بدرازا سخن گفت."

"شما باید با پرسیدن بیست پرسش اینها را از هم واپرسید." ("واپرسیدن" to distinguish between two things by posing questions.)

"شما یک بار از ۱ تا ۱۰ واژه ها را از من بپرسید و سپس یک بار دیگر از ۱۰ به یک واژپرسید." (to ask questions in reverse fashion)

"اوپرسیدن" = to delete by questioning

"هشت تن از نامزدها در گفت و شنود تلویزیونی اوپرسیده (uporside) شده و تنها دو تن بازماندند."

"همه پرسی" "referendum" همان "وِسپرسی" یا "وسفپرسی" یا "هروسفپرسی" (vespporsi) است.

41- Ámuz; Ámuxt: (1- to teach. 2- to learn)

Root?: muh; mohyati (Sansk)(to teach; to learn); tootá-muk (Soghdian)(teacher)

Ámuxtan	ámuz	ámuxt
Ámuxtani	ámuzi	ámuxti
-	ámuzák	-
-	ámuze	ámuxte
-	ámuzemán	ámuxtemán
-	ámuzande	-
-	ámuzá	-
-	ámuzán	-
-	ámuzew	-
-	-	ámuxtár
-	ámuzegi	ámuxtegi
-	ámuzád	-

"دانش آموز"، "کارآموز"، "دست آموز"، "بدآموزی"، "کارآموزی".
"آموزاک" = instructions; teachings; lesson(s)
"آموختار" "instructor"، "teacher"
از پیوند "آموختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bázámuxtan: (to take a refresher course)
Faráámuxtan
Farámuxtan
Ferámuxtan
Darámuxtan
Váámuxtan: (to unlearn)
Váźámuxtan
Hamámuxtan
Kasámuxtan = kahámuxtan
Kamámuxtan
Metámuxtan
Dożámuxtan
Pádámuxtan, peyámuxtan: (to reciprocate in teaching; to teach reciprocally)
Jodámuxtan = godámuxtan
Basámuxtan
Pasámuxtan
Piwámuxtan

"دوره های بازآموزی (refresher course) پزشکی"
"دژآموختار" کسی است که چیزهای بد به مردم آموزد.
مردم باید بدآموزیها را واآموخته و چیزهای درست را بازآموزند.
من بشما چیزی آموخته شما مرا پادآموزید.

42- Cám: (to excrete; to defecate)

Root?: cam-it-an (Pahl)(to excrete; to defecate)

Cámidan: (to excrete; to defecate; to urinate)

Cámidan	cám	cámid
Cámidani	cámi	cámidi
-	came	cámide
-	cámemán	cámidemán
-	cámande	-
-	cámá	-
-	cámán	-
-	cámew	-
-	-	cámidár
-	cámegi	cámidegi
-	cámád	-

گرچه واژه ی "چامیدن" به مینی های "شاشیدن" و "ریدن" هردو آمده است، اما از آنجا که واژه ی "میختن" و "گمیختن" و "میزیدن" را برای "شاشیدن" داریم و از آن در نوشته های پزشکی امروزی نیز بخوبی بهره برداری شده، پیشنهاد میکنم که واژه ی "چامیدن" را تنها برای "ریدن" بکار بریم نیز "هرگونه ماده های ناخواسته را از تن بیرون ریختن" یا "to excrete": چون ریدن امروزه بار مینوی زشتی یافته است در نوشته های پزشکی و زبان دانشیک بهتر است واژه ی "چامیدن" را بکار برد.

نمونه:

"خون چامی xun-cámi": excretion of blood; melena

"چرک چامی": excretion of pus, purulent excretion

از پیوند "چامیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bázcámidan
Becámidan
Barcámidan
Forucámidan
Farcámidan
Fercámidan, ferecámidan
Vácámidan
Váźcámidan
Farázcámidan
Hamcámidan = hancámidan
Kamcámidan
Dircámidan
Avcámidan, afcámidan, ofcámidan, ucámidan
Metcámidan
Doźcámidan
Pádcámidan
Vespcámidan
Jodcámidan = jocámidan = godcámidan = gocámidan
Bascámidan
Pascámidan
Piwcámidan

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Jodcámew = gocámew: (“hetero-,”; “antiexcretion”)
Jodcámi = gocámi: (“hetero-,”; “antiexcretory”)
Cámew: (defecation, bowel movement; excretion)
Doźcámi, doźcámew: (derangement of bowel habit; derangement of the excretory function.)

43- Hast; Bov; Bav; Báw; Bud: (to be)

Root: bay; abavan (Old Persian); bavaete (Avest)(he is); bay-, (Avest); bhu (Sansk)

Hastan:

Root: ah-, ahmiy (Old Persian)

Budan

Budan	Báw	Bov	Hast	Bud
Budani	báwi	bovi	hasti	budi
-	báwe	bove	haste	bude
-	báwemán	-	-	budemán
-	-	bovemán	-	-
-	-	-	hastemán	-
-	báwande	-	-	-
-	-	bovande	-	-
-	báwá	bová	-	-
-	báwew	bovew	-	-
-	-	-	-	budár
-	báwegi	-	-	-
-	-	bovegi	hastegi	budegi
-	báwád	-	-	-
-	-	bovád	-	-

ریشه ی زمان اکنون "بودن" دو تاست یکی ریشه ی اکنون گزارشی (present indicative) که "هست" است و دیگری ریشه ی اکنون کاشکی (یا subjunctive) و گرو (یا conditional) که خود دو تاست یکی "باش -báw" و دیگری "بو -bov" یا درستتر، "-bav"

"بونده bavande" به مینی "complete" که در نوشته های کهن آمده است از همین کارواژه ی "بودن" شکافته.

"بوش bovew" یا "بوشن bevewn" به مینی "existence"، "to come into being" است.

"بود" بیشتر با واژه های دیگر سرشته واژه های نوین پدید میآورد: مانند "بهبود"، "کمبود" "deficiency" و "بیشبود" "excess" و "بیشبودگی" "excessiveness" و "بیشبودار" یا "excessive".

"بواد bovád" همچند "standing committee" است.

از پیوند پیشوندها با "بودن" کارواژه های زیر پدید میآید:

Bebudan: (to reside, sojourn, stay)
Bázbudan: (to be again)
Barbudan
Forubudan
Farbudan
Ferbudan = ferebudan
Vábudan
Váźbudan
Farázbudan
Hambudan
Darhambudan
Kasbudan = kahbudan
Kambudan
Noxbudan
Dirbudan

Avbudan = afbudan = ofbudan = ubudan
(to be off or away)
Urbudan: (to be up or over)
Ubudan: (to be that way)
Ibudan: (to be this way)
Metbudan
Masbudan = mahbudan
Capbudan = hoybudan
Peybudan
Vespbudan = harvesfbudan
Behbudan
Jodbudan = godbudan = gobudan =
zobudan
Basbudan: (to be sufficient)
Pasbudan
Piwbudan

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Piwbud, piwbude: (antecedent; precedent)
Piwbudi: (antecedence; precedence)
Piwbudár: (forerunner)
Vespbovi, harvesfbovi: (ubiquity; omnipresence)
Vespbudár, harvespbudár: (ubiquitous; omnipresent)

44- Áfarin; Áfarid; Farid; Frid: (to bless)

Root: fri (Avest)(to like; delight; to bless)

Áfaridan, Áfarinidan, Faridan, Fridan

Faridan		
Farinidan	farin	farid
Faridani	farini	faridi
-	farine	faride
-	farinemán	faridemán
-	farinande	-
-	fariná, farinán	-
-	farinew	-
-	-	faridár
-	farinegi	faridegi
-	farinád	-

از پیوند "فریدن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید:

Bázfaridan, bázfarinidan
Barfaridan, barfarinidan
Nefaridan, nefarinidan: (to curse)
Váźfaridan, váźfarinidan
Hufaridan, hufarinidan
Metfaridan, metfarinidan
Doźfaridan, doźfarinidan
Pádfaridan, pádfarinidan

از کارواژه های بالا تنها "نفریدن" و "نفرینیدن" بازمانده اند که ما در پایین از آن شکافته ها بدست میآوریم.

Nefridan, Nefrinidan: (to curse)

Nefridan	nefrin	nefrid
Nefridani	nefrini	nefridi
-	nefridák	-
-	nefrine	nefride
-	nefrinemán	nefridemán
-	nefrinande	-
-	nefriná	-
-	nefrinán	-

-	nefrinew	-
-	-	nefridár
-	nefrinegi	nefridegi
-	nefrinád	-

"آنچه مردم نفریدنی بودند در آن شهر گرد آمدند."
"در آن روزگار تاریک پدر نفرینی و مادر نفرینی پسندیده بود."
"نفرینمانی که جادوگر پی افکند از پنج بند ساخته شده بود."
"پدر نالان و نفرینان رهسپار خانه شد."
"پارسیان که در برابر دشمنان سست و ناتوان شدند نفریدار گشته و دیگر جنگاور نبودند."
"پیرزنان نفریدار که از چالش با دشمن ناتوانند کاری جز نفریدن ندانستند کرد."
"جادوی بزرگ بنفرین روزگار تاریکی برای مردم ایران پدید آورد."

45- Ámáy; Ámud: (to prepare)

Root: á-ma-y-ane (Avest)

Ámudan

Ámudan, Ámádan		
Ámáyidan	ámáy	ámud
Ámudani, ámádani	ámáyi	ámudi
-	ámáyák	-
-	ámáye	ámude
-	ámáyemán	ámudemán
-	ámáyá	-
-	ámáyán	-
-	ámáyande	-
-	ámáyew	-
-	-	ámudár
-	ámáyegi	ámudegi
-	ámáyád	-

"آمودن" و کوتاه شده ی آن "مودن" به چم "to prepare" است.
"آمودن" و "آمادن" و "آماییدن" یکی هستند و زمان گزشته ی کارواژه ی بالا نیز "آماد ámád" تواند بود و دیگر شکافته های آن "ámádi" و "ámáde" و "ámádár" و "ámádemán" است.
"آ" آغاز کارواژه هنگام پیوند با پیشوندها افکنده میشود.
"آمادگی" "preparation" است و "آمادگاه" جایی است که در آن بکار آمادگی پردازند.
"آمایش" زمین برای کشت.

Bázámudan, bázmudan
Barámudan, barmudan
Farmudan
Fermudan, feremudan
Nemudan, nemádan
Vámudan
Váźmudan
Kasmudna, kahmudan
Tarámudan
Noxmudan
Urmudan

Umudan: (to prepare in that way)
Imudan: (to prepare in this way)
Metmudan
Doźmudan
Peymudan: (1- to measure. 2- to cover)
Vespmudan
Jodmudan = godmudan = gomudan
Basmudan
Pasmudan
Piwmudan

در زیر از هر یک از کارواژه های "فرمودن" و "نمودن" و "پیمودن" شکافته ها بدست میآوریم.

Farmudan

Farmudan	farmáy	farmud
Farmudani	farmáyi	farmudi
-	farmáye	farmude
-	farmáyemán	farmudemán
-	farmá	-
-	farmán	-
-	farmánde, farmáyande	-
-	farmáyew	-
-	-	farmudár
-	farmáyegi	farmudegi
-	farmáyád	-

Nemudan

Nemudan	nemáy	nemud
Nemudani	nemáyi	nemudi
-	nemáyák	-
-	nemáye	nemude
-	nemáyemán	nemudemán
-	nemáyande	-
-	nemáyá	-
-	nemáyn	-
-	nemáyew	-
-	-	nemudár
-	nemáyegi	nemudegi
-	nemáyác	-
-	nemáyád, nemád	-

کارواژه ی "نمودن" را مردم نادرست بکار میبرند و بسیار دیده میشود که آن را همانند "کردن" گرفته برویه ی کارواژه ی میانجی یا کمکی بکار گیرند که پاک نادرست است. "باز نمود"، بجای "باز کرد"، "او را خوار نمود" بجای "او را خوار کرد". "نمودن" را تنها جایی باید بکار برد که خواست "نشان دادن" و "to expose" و "to show" باشد. پس "شادی نمود" اگر خواست ما "شادی کرد" باشد، نادرست است اما اگر خواست ما "شادی نشان دادن یا نمایان کردن" باشد درست است.

"این جامه ی نو نمودی نداشت."
"نماد" را امروزه در کتابهای دبیرستانی برای "exponent" بکار میبرند.
در ۵^۳ نماد ۵، ۳ است. نیز "نماد" به مینی "symbol" است.
"نمایاچ nemáyác"، visual instruments است.
"نمایاک nemáyák"، visual materials است.

Benemudan
Báznemudan: (to analyze; to explain; to solve; to demonstrate)
Barnemudan
Vánemudan: (to pretend)
Váźnemudan
Unemudan: (to show that way)
Inemudan: (to show this way)
Masnemudan = mahnemudan: (to magnify)
Kasnemudan = kahnemudan: (to miniaturize; to reduce in size)
Doźnemudan
Pádnemudan
Vespnemudan
Jodnemudan = godnemudan
Pasnemudan
Piwnemudan
Urnemudan

"وانمودن" "pretend" است و "وانمود" "pretense" باشد و "وانمودار" "pretender" است.
"واژنمودن" وارونه نشان دادن است. نمونه:
"ژاله ی (lens) گوژ (convex) پیکره ها را واژمینمایاند."
"این جامه به تن او دژنمود است."
"در پیکره برداری گاه پیکره ای را مهنموده (mahnemude) سپس آن را چاپ میکنند.
(magnification = mahnemud, masnemud)
"مسنمایش masnemáyew" یا "مهنمایش" رویدادها از ویژگیهای کار اوست.
"این ژاله (lens) پیکره را "مسنموده masnemude" یا "مهنموده mahnemude" (magnifies) و آن دیگری کسمینماید (kasminemáyad) یا کهمینماید (reduce in size)."
Mahnemáyi = magnification (power); kahnemáyi = reduction (power)

Peymudan: (to cover; to measure)

Peymudan	peymáy	peymud
Peymudani	peymáyi	peymudi
-	peymáyák	-
-	peymáye	peymude
-	peymáyemán	peymudemán
-	peymáyá	-
-	peymáyán	-
-	peymáyande	-

-	peymáyew	-
-	-	peymudár
-	peymáyegi	peymudegi
-	peymáyád	-

از پیوند "پیمودن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید:

Bepeymudan
Bázpeymudan
Ferpeymudan = ferepeymudan
Darpeymudan
Vápeymudan
Váźpeymudan
Farázpeymudan
Hampeymudan
Kaspeymudan = kahpeymudan
Tarápeymudan
Dirpeymudan
Upeymudan
Ipeymudan
Doźpeymudan
Pádpeymudan
Vesppeymudan = vespeymudan
Baspeymudan
Paspeymudan
Piwpeymudan

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Zaminpeymá: (land module; land surveyor)
Máhpeymá: (lunar module)
Peymudabzár: (measuring instrument)
Váźpeymudan: (to cover in a reverse fashion; to measure in a reverse fashion)
Tarápeymá: (1- traversing (n, adj). 2- shuttle)
Tarápeymudár: (1- traversing. 2- shuttle)

46- Báz; Báxt: (to gamble; to play; to lose)

Root: vaja-yati (Sansk); vázitan (Pahl)

Báxtan, bázidan	báz	báxt
Báxtani	bázi	báxti
-	bázák	-
-	báze	báxte
-	bázemán	báxtemán
-	bázande	-
-	bázá, bázán	-
-	bázew	-
-	-	báxtár
-	bázegi	báxtegi
-	bázác	-
-	bázándan	-
-	bázád	-

"باختن" و "بازیدن" دو ریشه ی یک کارواژه اند و دو مینی پاک جدا از هم توانند داشت
۱- to play و ۲- to gamble و to lose a game
"سرباز" و "دغلباز" و "گلباز" و "گلبازی" و "آتشبازی" از ریشه ی زمان اکنون بدست آمده اند.
"برد و باخت" به چم gambling بکار میرود.
از سرشتن "باختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Bebáxtan
Bázbáxtan:(to lose again)
Farbáxtan
Ferbáxtan, ferebáxtan
Darbáxtan
Nebáxtan
Vábáxtan
Váźbáxtan
Kasbáxtan, kahbáxtan
Ubáxtan, avbáxtan: (to be ruined in gambling; to lose disastrously)
Afbáxtan, ofbáxtan: (to be ruined in gambling; to lose disastrously)
Metbáxtan
Masbáxtan, mahbáxtan
Doźbáxtan
Peybáxtan, pádbáxtan: (to play or lose in a reciprocal fashion)
Jodbáxtan: (to play or lose differently; to antiplay; to antilose)
Godbáxtan: (to play or lose differently; to antiplay; to antilose)
Gobáxtan: (to play or lose differently; to antiplay; to antilose)
Tarábáxtan
Pasbáxtan
Piwbáxtan

47- Záy; Zád; Zud: (to breed; to generate)

Root: zan; zayata (Sansk); jayati (Sansk)(give birth to: to bear; to be born)

Zádan, Záyidan

Zádan	záy	zád
Zádani	záyi	zádi
-	záyák	-
-	záye	záde
-	záyemán	zádemán
-	záyande	-
-	záyá	-
-	záyán	-
-	-	zádár
-	záyew	-
-	záyegi	zádegi
-	záyándan	-
-	záyád	-

از پیوند "زادن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Bezádan: (to breed; to generate)
Bázzádan: (to bear again; to regenerate)
Barzádan
Foruzádan
Farzádan
Ferzádan, ferezádan, ferehzádan: (to ultrabreed)
Darzádan
Nezádan
Vázádan: (to stop breeding)
Váźzádan
Hamzádan
Kamzádan
Kaszádan, kahzádan
Tarázádan
Noxzádan: (to be born first; primogeniture)
Dirzádan
Urzádan
Huzádan
Afzádan, avzádan, ofzádan, ufzádan, uzádan
Metzádan
Doźzádan
Peyzádan: (to regenerate in response to)
Vespzádan
Uzzádan
Behzádan
Jodzádan, godzádan, gozádan : (to heterogenerate; to antibreed)
Baszádan
Paszádan
Piwzádan

واژه ی "دژزادن در پزشکی بکار گرفته میشود مانند doźzáyemán و doźzáyew که همچند "dystocia" است.
از "بهزادن" تنها "بهزاد" در سخن امروز بجای مانده که نام پسران باشد.
از "فرزادن" تنها "فرزاد" بجای مانده که آن هم نام پسران است.
از "همزادان" "همزاد" یا "twin" امروزه بجا مانده که بکار میرود.

48- Vand; Band; Bast; Vast: (to tie)

Root: bandh (Sansk)(bind; tie; fasten); bandáme (Avest)(I bind)

Bastan, Bandidan

Bastan	band	bast
Bastani	bandi	basti
-	bandák	-
-	bande	baste
-	bandemán	bastemán
-	bandá	-
-	bandán	-
-	bandande	-
-	bandew	-
-	-	bandár
-	bandegi	bastegi
-	bandác	-
-	bandád	-

کارواژه ی کهن و ارجدار "bastan" و "vand" و "vastan" و "band" چند چم بنیادین دارد:

۱- "لخته شدن"- چون شیر یا ماست که میبندد. (to clot)

۲- "چسباندن به"- چون زنگ را به نخ بند کردن. (to attach)

۳- "در زندان کردن"- کسی را بستن یا در بند کردن. (to tie)

۴- "راه بیرون روی چیزی را گرفتن"- راه را بستن، در را بستن. (to shut; to close)

"بنده" یا "بندک" کسی است که در بند باشد.

ما در زیر هنگام پیوند پیشوندها با کارواژه ها "bastan" و "vastan" و "vandidan" را جدا از هم بررسی میکنیم:

B. = bastan, bandidan, band, bast

BáB.

BeB.

BarB.: (to wrap up; to pack up)

ForuB.: (to shut up)

FarB.: (See Farvastan)

FerB., fereB.

DarB.

NeB.

MaB.

VáB.

VarB.

VáźB.

FarázB.

HamB., hanB.

DarhamB.

KasB., kahB.

TaráB.	CapB., hoyB., huyB.
NoxB.	PeyB.: (See Peyvastan)
DirB.	VespB.
UrB.	UzB.
HuB.	JodB., godB., goB., zoB.
UB.	TarB.
IB.	BasB.
MetB.	PasB.
MasB., mahB.	PiwB.
DoźB.	

Vastan, Vandidan, Vand, Vast

Vastan	vand	vast
Vastani	vandi	vasti
-	vandák	-
-	vande	vaste
-	vandemán	vastemán
-	vandá	-
-	vandán	-
-	vandande	-
-	vandew	-
-	-	vaster
-	vandegi	vastegi
-	vandác	-
-	vandád	-

از پیوند پیشوندها با کارواژه ی "وستن" واژه های نوین زیر بدست میآید:

Bevastan	Varvastan
Bázvastan	Váźvastan
Foruvastan	Farázvastan
Farvastan, parvastan: (to contain; to enclose)	Hamvastan
Fervastan, ferevastan	Kasvastan, kahvastan
Darvastan	Tarávastan
Nevastan	Noxvastan
Mavastan	Dirvastan
Vávastan	Urvastan
	Huvastan

Uvastan, avvastan, ofvastan, ufvastan	Uzvastan
Ivastan	Behvastan = vehvastan = vivastan
Uvastan	Jodvastan, godvastan, govastan, zovastan
Metvastan	Tarávastan
Masvastan, mahvastan	Tarvastan
Doźvastan	Basvastan
Capvastan, hoyvastan	Pasvastan
Peyvastan	Piwvastan
Vespvastan	

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Farvand: (unit (as of ship or airplane))
Barbaste: (inanimate)
Barbastegán: (inanimate world)
Hambaste: (alloy)
Hambastegi: (solidarity)
Peyband: (continuation)
Piwband: (apron)
Vábaste: (attaché)
Vábaste: (dependent)
Vábastegi: (dependence)

Parvastan: (to contain; to enclose)

Parvastan	parvand	parvast
Parvastani	parvandi	parvasti
-	parvandák	-
-	parvande	parvaste
-	parvandemán	parvastemán
-	parvanande	-
-	parvandá	-
-	parvandán	-
-	parvandew	-
-	-	parvastár
-	parvandád	-

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Parvaste: (enclosed; content(s))
Parvastegán: (contents)
Parvande: (folder)
Parvastár: (consisting; containing)

Peyvastan: (to join; to attach; to graft)

Peyvastan	peyvand	peyvast
Peyvastani	peyvandi	peyvasti
-	peyvandák	-
-	peyvande	peyvaste
-	peyvandemán	peyvastemán
-	peyvandande	-
-	peyvandá	-
-	peyvandán	-
-	peyvandew	-
-	-	peyvastár
-	peyvandegi	peyvastegi
-	peyvandác	-
-	peyvandád	-

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Peyvand: (1- graft. 2- family relationship. 3- connection. 4- relationship)
Peyvast: (1- addendum. 2- annex. 3- supplement)
Peyvaste: (1- joined. 2- continuously; uninterruptedly)
Peyvastegi: (1- continuity. 2- coherence)
Peyvastár: (1- relationship. 2- relation)
Peyvastár: (liaison committee)

برخی دیگر از شکافته های "بستن" را که امروزه هنوز در زبان مردم بکار میرود در زیر یاد میکنیم:
"فروبستن" را بیشتر با "دم" بکار میبرند به مینی "to keep quiet"، "to shut up"، "to be silent".
از "دربستن" "دربست" بجای مانده که به مینی "charter" میتوان آن را بکار برد. چون "اتوبوس یا هواپیمای دربست" "charter bus"، "charter plane".
"وابستن" "to allege" و "to relate" است. نیز "to make interdependent" از این رو: "این بهتان را باو بستند یا وابستند؟ (to relate)"
"چگونه میتوانید این دو را بهم وابندید؟ " (to relate)
"وابستگی آن دو بهم سخت دیرینه است. (interdependence)"
"کشورهای وابسته." (dependent)
"وابستار vábastár" را میتوان به چم "allegation" بکار برد.
"همبستگی" "solidarity" است.
"همبسته" را به مینی "alloy" در فرهنگها آورده اند اما بیگمان این تنها مینی "همبسته" نیست.
"همبستگان (relatives) ما در تهران میزیند."
"پسبند" یا "پی بند peyband" یا پست بند" "continuation" است.

49- Ávar; Ávard: (to bring)

Root: ábaratiy (Old Persian); ábhar (Sansk)(procure; bring; carry)

Ávardan

Ávardan	ávar	ávard
Ávardani	ávari	ávardi
-	ávarák	-
-	ávare	ávarde
-	ávaremán	ávardemán
-	ávarande	-
-	ávará	-
-	ávarán	-
-	ávarew	-
-	-	ávardár
-	ávaregi	ávardegi
-	ávarád	-

بیشتر شکافته های بالا را همراه با دیگر واژه ها برویه ی پسوند بکار برده واژه های نو میسازند. نمونه "نان آور"، "نان آوری"، "خواب آور"، "اشک آور".
از پیوند "آوردن" با پیشوندها واژه های زیر پدید میآید:

Bázávardan: (to bring back, to return)
Barávardan: (to accord (a wish); to accomplish; to estimate; to conclude)
Farávardan: (to produce; to process)
Darávardan: (to extract; to extirpate)
Návardan (?Ne+ávardan): (to contest)
Váávardan: (to stop or cease bringing)
Varávardan: (to make exfoliate; to make to come off)
Vážávardan
Farázávardan: (to bring (up) to …)
Hamávardan: (to cause to heal; to settle (as a difficult issue); to curtail; to contest)
Taráávardan: (to transport)
Metávardan
Dożávardan
Pádávardan, peyávardan
Vespávardan
Behávardan
Jodávardan, godávardan
Basávardan
Pasávardan: (to return (vt))
Piwávardan: (to cause; to offer; to bring forth)

در این جا باز به این بنسته ی ارجدار برمیخوریم که در بسیاری باره ها از پیوند پیشوندها با ریشه ها واژه های نوینی پدید میآید که مینی آنها را نمیتوان بسادگی از روی مینی پیشوند و ریشه گمان زد و پیش بینی کرد. برای نمونه:

"برآوردن"

۱- آرزوی او را برآوردم.

۲- برآورد او از هزینه ی ساختمان یک میلیون تومان (یک کرور تومان) بود.

۳- برآورد شما از این داستان که او گفت چه بود؟

"هم آوردن"

۱- سر زخم را هم آورد.

۲- سر و ته داستان را هم آورد.

"پیش آوردن"

۱- گرفتاری بزرگی پیش آورد.

۲- یک سینی بزرگ پر از میوه پیش آورد.

Farávardan

Farávardan	farávar	farávard
Farávardani	farávari	farávardi
-	farávarák	-
-	farávare	farávarde
-	farávaremán	farávardemán
-	farávará	-
-	farávarán	-
-	farávarande	-
-	farávarew	-
-	-	farávardár
-	farávaregi	farávardegi
-	farávarád	-

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Processor	فرآوره	Processing	فرآورش
Processed	فرآورده	Processor, processing	فرآوردار

Hamávardan

Hamávardan	hamávar	hamávard
Hamávardani	hamávari	hamávardi
-	hamávarák	-

-	hamávare	hamávarde
-	hamávaremán	hamávardemán
-	hamávarán	-
-	hamávará	-
-	hamávarande	-
-	hamávarew	-
-	-	hamávardár
-	hamávaregi	hamávardegi
-	hamávarád	-

"همآوردن hamávardan" دو مینی پاک از هم جدا دارد، از روی دو مینی جدا از هم پیشوند "هم" "ham-":
"هم" = "equi-" در این مینی "همآوردن" مانند "ناوردن" است و به چم "to compete" و " to battle" تواند بود که "همآورد" از آن در سخن امروز فارسی بجا مانده.
"هم" = "together"، "con-" مینی دوم"هم آوردن" یا "بهم آوردن" است و آن همچند این واژه ها در انگلیسی میباشد: "to settle"، "to curtail"، "to heal"، "to cause to contract".
کارواژه های "piwávardan" و "pasávardan" را نیز میتوان همانند نمونه های بالا گردانده از همه ی آنان شکافته ها بدست آورد. از اینها تنها "پس آوردن" و "پیشامد" در سخن فارسیان بجا مانده.
نمونه:

Piwávardan

Piwávardan	piwávar	piwávard
Piwávardani	piwávari	piwávardi
-	piwávarák	-
-	piwávare	piwávarde
-	piwávará	-
-	piwávarán	-
-	piwávarande	-
-	piwávarew	-
-	-	piwávardár
-	piwávaregi	piwávardegi
-	piwávarád	-

50- Árámidan: (to rest)

Root: ráma; rámoedvem (Avest); ramati (Sansk)(he rests)

Árámidan	árám	árámid
Árámidani	áráme	árámide
-	árámá	-
-	árámán	-
-	árámande	-
-	árámew	-
-	-	árámidár
-	árámegi	árámidegi
-	árámemán	árámidemán
-	árámándan	-
-	árámád	-

در زیر واژه ی "رامیدن" را میشکافیم.

Rámidan: (to repose; to rest; to relax; to become tranquil)

Rámidan	rám	rámid
Rámidani	-	rámide
-	rámá	-
-	rámán	-
-	rámande	-
-	rámew	-
-	rámemán	rámidemán
-	rámegi	rámidegi
-	rámád	-

از پیوند پیشوندها با "رامیدن" تنها پدرامیدن pedrámidan" کارآیی دارد و شکافته های آن چنین است:

Pedrámidan: (to become pleasant in response to…)

Pedrámidan	pedrám	pedrámid
Pedrámidani	pedrámi	pedrámidi
-	pedrámá(n)	-
-	pedrámande	-
-	pedrámew	-
-	-	pedrámidár
-	pedrámegi	pedrámidegi

نمونه- "اگرچه راه ناپدرام باشد، بپدرامد چو خوش فرجام باشد." (ویس و رامین)
از پیوند "رامیدن" و "آرامیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berámidan, beárámidan
Bázrámidan, bázárámidan
Barrámidan, barárámidan, abarrámidan, abarárámidan
Forurámidan, foruárámidan
Farrámidan, farárámidan, faráárámidan, parrámidan, parárámidan
Ferrámidan, ferárámidan, fererámidan, fereárámidan
Darrámidan, darárámidan
Narámidan, naárámidan
Nerámidan, neárámidan, nirámidan, niárámidan
Nárámidan, náárámidan
Marámidan, maárámidan
Várámidan, váárámidan
Varrámidan, varárámidan
Váźrámidan, váźárámidan, báźrámidan, báźárámidan
Farázrámidan, farázárámidan
Hamrámidan, hamárámidan, hanrámidan, hanárámidan, anrámidan, anárámidan, ámrámidan, ámárámidan, amrámidan, amárámidan, enrámidan, enárámidan
Darhamrámidan, darhamárámidan
Kasrámidan, kasárámidan, kahrámidan, kahárámidan
Kamrámidan, kamárámidan
Tarárámidan, taráárámidan
Noxrámidan, noxárámidan
Dirrámidan, dirárámidan
Urrámidan, urárámidan
Zirrámidan, zirárámidan, jirrámidan, jirárámidan
Hurámidan, huárámidan
Avrámidan, avárámidan, afrámidan, afárámidan, ofrámidan, ofárámidan, ufrámidan, ufárámidan, ourámidan, ouárámidan, urámidan, uárámidan
Urámidan, uárámidan
Irámidan, iárámidan
Metrámidan, metárámidan, merámidan, meárámidan
Masrámidan, masárámidan, mahrámidan, mahárámidan
Doźrámidan, doźárámidan
Huyrámidan, huyárámidan, hoyrámidan, hoyárámidan, caprámidan, capárámidan
Pádrámidan, pádárámidan, pedrámidan, pedárámidan, peyrámidan, peyárámidan, pirámidan, piárámidan
Vesprámidan, vespárámidan, harvesprámidan, harvespárámidan, harverámidan, harveárámidan
Uzrámidan, uzárámidan, azrámidan, azárámidan
Behrámidan, behárámidan, vehrámidan, vehárámidan, virámidan, virárámidan
Nárámidan, náárámidan
Tarrámidan, tarárámidan
Jodrámidan, jodárámidan, godrámidan, godárámidan, gorámidan, goárámidan, zodrámidan, zodárámidan
Basrámidan, basárámidan
Pasrámidan, pasárámidan
Piwrámidan, piwárámidan

51- Cár; Cárd

Cárdan, Vicárdan: (to determine; to diagnose; to explain; to discern; to solve a problem; to interpret)

Root: cara (Avest); karoti (Sansk)(to make; to form)

Vicárdan	vicár	vicárd
Vicárdani	vicári	vicárdi
-	vicárák	-
-	vicáre	vicárde
-	vicáremán	vicárdemán
-	vicárá	-
-	vicárán	-
-	vicárande	-
-	vicárew	-
-	-	vicárdár
-	vicáregi	vicárdegi
-	vicárád	-

کارواژه ی بنیادین "چاردن" را شکافته از آن واژه های نوین بدست میآوریم:

Cárdan	cár	cárd
Cárdani	cári	cárdi
-	cárák	-
-	cáre	cárde
-	cáremán	cárdemán
-	cárá	-
-	cárán	-
-	cárande	-
-	cárew	-
-	-	cárdár
-	cáregi	cárdegi
-	cárád	-

از پیوند "چاردن" با پیشوندها کارواژه های نوین زیر بدست میآیند:

Becárdan	Farcárdan
Barcárdan	Fercárdan, ferecárdan

Necárdan
Vácárdan
Váźcárdan
Behcárdan, vehcárdan, vicárdan
Hamcárdan, hancárdan, amcárdan
Hucárdan
Avcárdan, ofcárdan, ufcárdan, ucárdan
Ucárdan
Icárdan

Metcárdan
Doźcárdan
Peycárdan
Vespcárdan
Jodcárdan, godcárdan, gocárdan
Tarcárdan
Pascárdan
Bascárdan, vascárdan
Piwcárdan

"در آموزاک هندسه میتوان ورزش دوم و سوم و چهارم را واچارد." "One can solve the exercises number 2, 3, and 4 in geometry."

52- Ruy; Rost: (to grow)

Root: raodhati (Sansk); raoďhe (Avest)(Avest)(grow; wax; increase)

Rostan, Ruyidan

Rostan, ruyidan	ruy	rost, ruyid
Rostani, ruyidani	ruyi	rosti, ruyidi
-	ruye	roste, ruyide
-	ruyemán	rostemán
-	ruyá	-
-	ruyán	-
-	ruyande	-
-	ruyew	-
-	-	rostár, ruyidár
-	ruyegi	rostegi, ruyidegi
-	ruyándan	-
-	ruyád	-

"روی" و "رویی" به پرهیب پسوند بکار میروند مانند "خودروی" "wild" و "خودرویی".
"رستنی" "plant"، "vegetation" است.
"رویش" در نوشته های کهن به چم "tumor" و "excrescence" بکار رفته است. نیز به مینی "growth" است.
از پیوند پیشوندها با ریشه ی "رستن" کارواژه های نوین زیر پدید میآید:

Berostan, beruyidan: (to grow)
Bázrostan, bázruyidan: (to regrow)
Forurostan, foruruyidan: (to grow into another thing; to ingrow)
Farrostan, farruyidan: (to grow up (to); to flourish; to thrive)
Ferrostan, ferruyidan, fererostan, fereruyidan
Nerostan, neruyidan: (to grow down)
Várostan, váruyidan: (to grow and become separate from to stop growing)
Váźrostan, váźruyidan
Báźrostan, báźruyidan
Farázrostan, farázruyidan
Hamrostan, hamruyidan
Kasrostan, kasruyidan, kahrostan, kahruyidan
Dirrostan, dirruyidan
Hurostan, huruyidan
Avrostan, avruyidan, afrostan, afruyidan, ofrostan, ofruyidan, ufrostan, ufruyidan, urostan, uruyidan
Urostan, uruyidan
Irostan, iruyidan
Metrostan, metruyidan: (to pseudogrow)

Masrostan, masruyidan, mahrostan, mahruyidan
Doźrostan, doźruyidan
Peyrostan, peyruyidan, pedrostan, pedruyidan
Vehrostan, vehruyidan, behrostan, behruyidan, virostan, viruyidan
Vesprostan, vespruyidan
Uzrostan, uzruyidan
Jodrostan, jodruyidan, godrostan, godruyidan, gorostan, goruyidan
Basrostan, basruyidan, vasrostan, vasruyidan
Pasrostan, pasruyidan
Piwrostan, piwruyidan

در زیر از برخی شکافته ها بویژه در زمینه ی پزشکی یاد میکنیم.

Ferruyew, ferruyemán: (hyperplasia)
Kasruyemán, kasruyew, kahruyew: (hypoplasia)
Kasrostár, kahrostár: (hypoplasia)
Doźruyew, doźruyemán, doźrostár: (dysplasia, dystrophy)
Peyrostár, peyruyew: (regrowth, regeneration)
Jodruyew, jodruyemán, jodrostár: (heteroplasia, heterogrowth)
Goruyew, goruyemán, gorostár: (heteroplasia, heterogrowth)
Basruyew, vasruyew, vasruyemán, vasrostár: (hyperplasia)

53- Bin; Vin; Did: (to see; videre (Latin); vis-,; scopere)
Root: dáy-va-ina; dái-didiy (Old Persian); dhai (Sansk)(to see)

Didan, binidan, vinidan

Didan	bin, vin	did
Didani	bini	didi
-	binák	-
-	bine	dide
-	binemán	didemán
-	biná	-
-	binán	-
-	binande	-
-	binew	-
-	-	didár
-	binegi	didegi
-	binád	-

"بین" مانند "خودبین"، "ریزبین"، "کم بین" و "دوربین".
"دید" مانند "رویداد"، "دید و بازدید"، "دیدگاه" و "دیده بان".
"بینی" مانند "خودبینی"، "خُردبینی".
"بیننده" در نوشته های کهن به مینی "چشم" بکار رفته اما امروز به مینی "spectator" است.
"بینش" گرچه به مینی "vision" است اما بیشتر همچند "insight" بکار میرود.
"دیدار" را برای "visit" بکار میبرند و "دیدارگر" "visitor" است.
از پیوند پیشوندها با "دیدن" واژه های زیر بدست میآید:

Bedidan
Bázdidan: (1- to revisit. 2- to pay a visit to somebody. 3- to inspect)
Fardidan
Feredidan, ferehdidan
Vádidan
Váźdidan
Farázdidan
Hamdidan
Kasdidan, kahdidan
Tarádidan: (transvision)
Hudidan
Avdidan, afdidan, ofdidan, ufdidan, udidan
Udidan: (to see that way)
Ididan
Metdidan
Masdidan, mahdidan
Doźdidan
Peydidan, peydidan
Vespdidan
Uzdidan
Behdidan, vehdidan, vididan
Joddidan, goddidan, godidan

Pasdidan: (retrovision)　　　　　　　　　　Urdidan
Piwdidan: (to foresee; to predict)

"بیناک" هر چیز است که آن را بتوان دید و دیدنی "visible" باشد. "ابیناک abinák" و "اویناک avinák"، "invisible" است. "ریزبین" "microscope" و "دوربین" "telescope" است. "نزدیک بین" "myopic" است و "دوربین" "hyperopic" است. "دیدنی" "spectacular" است نیز "visible" تواند بود.

54- Táb; Táv; Táft: (1- to incandesce; to enrage. 2- to endure; to resist. 3- to twist)
Root: tápayeiti (Avest)(to warm; burn; shine); tafsat (Avest)(to spin; he rolls; he turns)

ریشه های "تاو"، "تاب" و "تافت" دارای سه مینی پاک جدا از هم هستند. ما هرسه را در این جا بررسی میکنیم:

I- Táftan: (to incandesce; to (be) enrage(d))
II- Táftan: (to resist; to endure)
III- Táftan: (to twist; to swing)

I- Táftan, Tábidan
در زیر از "تافتن" و "تابیدن" شکافته ها بدست میآوریم:

I- Táftan, Tábidan: (to incandesce; to enrage; to shine)

Táftan	táb	táft, tábid
Táftani	tábi	táfti, tábidi
-	tábák	-
-	tábe	táfte, tábide
-	tábemán	táftemán, tábidemán
-	tábá	-
-	tábán	-
-	tábande	-
-	tábew	-
-	-	táftár, tábidár
-	tábegi	tábidegi táftegi
-	tábándan	-
-	tábád	-

از پیوند "تافتن" و "تابیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

I- Táftan, Tábidan

Betáftan, betábidan
Báztáftan, báztábidan
Bartáftan, bartábidan
Fartáftan, fartábidan
Fertáftan, fertábidan, feretáftan, feretábidan

Vátáftan, vátábidan
Báźtáftan, báźtábidan, váźtáftan, váźtábidan
Tarátáftan, tarátábidan
Noxtáftan, noxtábidan
Dirtáftan, dirtábidan
Urtáftan, urtábidan
Hutáftan, hutábidan
Aftáftan, aftábidan, avtáftan, avtábidan, oftáftan, oftábidan, uftáftan, uftábidan, utáftan, utábidan
Utáftan, utábidan
Itáftan, itábidan
Mettáftan, mettábidan
Mastáftan, mastábidan, mahtáftan, mahtábidan
Doźtáftan, doźtábidan
Peytáftan, peytábidan, pedtáftan, pedtábidan, pitáftan, pitábidan
Vesptáftan, vesptábidan
Uztáftan, uztábidan
Jodtáftan, jodtábidan, godtáftan, godtábidan, gotáftan, gotábidan
Bastáftan, bastábidan
Pastáftan, pastábidan
Piwtáftan, piwtábidan

II- Táftan, Táb: (to endure; to resist)

نمونه ی این کارواژه "برتافتن" است که "to endure" و "to tolerate" باشد. شکافته های "تافتن" و "تاویدن" را در زیر یاد میکنیم:

Táftan	táb, táv	táft, távid
Táftani	tábi, távi	táfti, távidi
-	tábe, táve	táfte, távide
-	tábemán, távemán	tábidemán, távidemán
-	tábá, tává	-
-	tábán, taván	-
-	tábande, távande	-
-	tábew, távew	-
-	-	táftár, távidár
-	tábegi, távegi	táftegi, távidegi
-	tábád, távád	-

"برتافتن"، "بازتافتن"، "فروتافتن"، "فرتافتن" و دیگر واژه ها را از پیوند "تافتن" و "تاویدن" با پیشوندها بدست میآوریم.
"تاب táb" و "تاو táv" به چم "resistance" است.
"تافتار" نیز "resistance" و "resistor" تواند بود.
"تاب نیاورد."
"این تخته تاب این بار را ندارد."
از پیوند "تافتن" و "تاویدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

II- Táftan, Távidan

Betáftan, betávidan
Báztáftan, báztávidan
Bartáftan, bartávidan
Fartáftan, fartávidan
Fertáftan, fertávidan, feretáftan, feretávidan
Vátáftan, vátávidan
Váźtáftan, váźtávidan
Kastáftan, kastávidan, kahtáftan, kahtávidan
Tarátáftan, tarátávidan
Noxtáftan, noxtávidan
Dirtáftan, dirtávidan
Urtáftan, urtávidan
Hutáftan, hutávidan
Avtáftan, avtávidan, aftáftan, aftávidan, oftáftan, oftávidan, uftáftan, uftávidan, utáftan, utávidan
Utáftan, utávidan
Itáftan, itávidan
Mettáftan, mettávidan
Mastáftan, mastávidan, mahtáftan, mahtávidan
Doźtáftan, doźtávidan
Peytáftan, peytávidan
Vesptáftan, vesptávidan
Uztáftan, uztávidan
Jodtáftan, jodtávidan, godtáftan, godtávidan, gotáftan, gotávidan, zotáftan, zotávidan
Bastáftan, bastávidan
Pastáftan, pastávidan
Piwtáftan, piwtávidan
Bastáftan, bastávidan, vastáftan, vastávidan

III- Táftan, Tábidan: (1- to twist. 2- to warp. 3- to swing)

"پارچه ی تافته"، "تخته تاب برداشت."، "دستش را تاباند."، "ریسمان را تاب داد."، "تخت تاب میخورد."

اینها مینی های "تافتن" شماره ی ۳ هستند. در زیر شکافته های آن را برمیشماریم.

Táftan, tábidan	táb	táft
Táftani	tábi	táfti
-	tábák	-
-	tábe	táfte
-	tábemán	táftemán
-	tábá	-
-	tábán	-
-	tábande	-
-	tábew	-
-	-	táftár
-	tábegi	táftegi
-	tábád	-

از پیوند پیشوندها با "تافتن" و "تابیدن" واژه های نوین زیر بدست میآید:

III- Táftan, Tábidan: (to twist; to warp; to swing)

Betáftan, betábidan
Báztáftan, báztábidan
Bartáftan, bartábidan
Fartáftan, fartábidan
Fertáftan, fertábidan, feretáftan, feretábidan
Vátáftan, vátábidan
Váźtáftan, váźtábidan
Kastáftan, kastábidan
Tarátáftan, tarátábidan
Noxtáftan, noxtábidan
Dirtáftan, dirtábidan
Urtáftan, urtábidan
Hutáftan, hutábidan

Avtáftan, avtábidan, aftáftan, aftábidan, utáftan, utábidan
Utáftan, utábidan
Itáftan, itábidan
Mettáftan, mettábidan
Doźtáftan, doźtábidan
Peytáftan, peytábidan
Vesptáftan, vesptábidan
Uztáftan, uztábidan
Jodtáftan, jodtábidan, godtáftan, godtábidan, gotáftan, gotábidan, zotáftan, zotábidan
Bastáftan, bastábidan
Pastáftan, pastábidan
Piwtáftan, piwtábidan

در این جا شکافته های توانستن را نیز میآوریم.

Tavánestan, Távidan, Táyidan: (1- to be able; can; to afford)

Tavánestan	taván	tavánest
Tavánestani	taváni	tavánesti
-	taváne	taváneste
-	tavánа́	-
-	tavánán	-
-	tavánande	-
-	-	tavánestár
-	tavánew	-
-	tavánegi	tavánestegi
-	tavánád	-

از کارواژه های نویی که از این کارواژه ساخته اند یکی "بازتوانی" است که بجای "rehabilitation" بکار برده اند. "همتوان" "equipotent" است و "همتوانستی hamtavánesti" "equipotence" است. "توان" را همچند "-dynamos" و "power" بکار میبرند. "وسفتوان vesftaván" یا "وسپتوان vesptaván" "omnipotent" است و "وستوان vastaván" یا "بستوان bastaván" همان "plenipotentiary" یا "pluripotential" است.

55- Hel; Hewt: (1- to let; allow. 2-to let go, abandon; to leave. 3- to pardon. 4- to put; to set)

Root: herezaite (Avest); srijate (Sansk)(1- to let; allow. 2- let go; leave; abandon. 3- to pardon. 4- put, set)

Hewtan, Helidan

Hewtan, helidan	hel	hewt
Hewtani, helidani	heli	hewti
-	helák	-
-	hele	hewte
-	helemán	hewtemán
-	helá	-
-	helán	-
-	helande	-
-	helew	-
-	-	hewtár
-	helegi	hewtegi
-	helád	-

در سخن مردم واژه ی "ولش velew" که گاه "وللش velelew" نیز میگویند هست و این "وللش" براستی "váhel-ew" بوده است از "váhewtan" که رویه ی فرمایش آن میشود "واهلش vàhelew" و آن مینی !give it up!, abandon it!, leave it است.
از پیوند "هشتن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید.

Behewtan, behelidan
Bázhewtan, bázhelidan
Barhewtan, barhelidan
Foruhewtan, foruhelidan: (1- to abandon. 2- to divorce. 3- to give up)
Farhewtan, farhelidan
Darhewtan, darhelidan
Nehewtan, nehelidan: (to leave (down); to abandon)
Váhewtan, váhelidan: (to abandon completely; to detach)
Váźhewtan, váźhelidan, báźhewtan, báźhelidan
Farázhewtan, farázhelidan
Kashewtan, kashelidan, kahhewtan, kahhelidan
Taráhewtan, taráhelidan
Dirhewtan, dirhelidan
Avhewtan, avhelidan, afhewtan, afhelidan, ofhewtan, ofhelidan, ufhewtan, ufhelidan, uhewtan, uhelidan
Urhewtan, urhelidan
Huhewtan, huhelidan

Uhhewtan, uhhelidan: (to leave in that manner)
Ihewtan, ihelidan: (to leave in this manner)
Methewtan, methelidan
Mashewtan, mashelidan
Doźhewtan, doźhelidan
Peyhewtan, peyhelidan, pádhewtan, pádhelidan, pedhewtan, pedhelidan
Vesphewtan, vesphelidan
Uzhewtan, uzhelidan
Jodhewtan, jodhelidan, godhewtan, godhelidan, gohewtan, gohelidan
Bashewtan, bashelidan
Pashewtan, pashelidan
Piwhewtan, piwhelidan

"او به کشیدن تریاک خوگر بود اما چند ماه است آن را فروهشته."
"فروهشتار تریاک نیاز به درمان با شیوه ی ویژه دارد."
"واهشتاری چنان که در گیتا از آن سخن میرود چند گونه است (واهشتاری Gita detachment):"
"واسپرداری یا relinquishment آن است که کسی کاری را انجام دهد و هوده ی آن را به (خدا یا شری کریشنا) سپارد و چشمداشت به هوده ی کار نداشته باشد چنان که در گیتا (Gita) کار را کرده هوده را به خدا میسپارند."
"واهشتاری، بریدن از همه ی" بستگی ها" یا "attachments" است."
"فروهشتن بچه از شیر و فروهشتن بیمار از دستگاه دم (respirator) هردو نیاز به شیوه ی ویژه دارد. (فروهشتن از = to wean off)"

56- Káh; Kást: (to decrease; to diminish; to reduce)

Root: kaso (Avest); kad (Old Persian)(to reduce; subtract; decrease; lessen)

Kástan, Káhidan

Kástan, káhidan	káh	kást
Kástani	káhi	kásti
-	káhák	-
-	káhe	káste
-	káhemán	kástemán
-	káhá	-
-	káhán	-
-	káhande	-
-	káhew	-
-	-	kástár
-	káhegi	kástegi
-	káhád	-

مینی بیشتر شکافته های بالا آشکار است. این واژه گرچه بسیار سترگ است و تاکنون نمرده است اما خیلی کمتر از آن چه که باید بکار میرود.

"روانکاه" "nerve-wrecking" "کاستگی روان"، "کاستگی منش"، "جانکاه".

"کاهش تن" در ذخیره ی خوارزمشاهی برای "cachexia" و "آترفی" بکار رفته است.

"کاستی" "defect" است.

"کاستار" "بسیار کاهنده" و "دراز کاهنده" است.

از پیوند "کاستن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Bekástan, bekáhidan
Bázkástan, bázkáhidan
Barkástan, barkáhidan
Forukástan, forukáhidan
Farkástan, farkáhidan
Ferkástan, ferkáhidan, ferekástan, ferekáhidan
Vákástan, vákáhidan
Váźkástan, váźkáhidan
Hamkástan, hamkáhidan
Kaskástan, kaskáhidan
Tarákástan, tarákáhidan
Dirkástan, dirkáhidan
Hukástan, hukáhidan
Avkástan, avkáhidan, afkástan, afkáhidan, ofkástan, ofkáhidan, ufkástan, ufkáhidan, ukástan, ukáhidan
Metkástan, metkáhidan
Doźkástan, doźkáhidan
Peykástan, peykáhidan, pádkástan, pádkáhidan
Vespkástan, vespkáhidan
Uzkástan, uzkáhidan

Jodkástan, jodkáhidan, godkástan, godkáhidan, gokástan, gokáhidan
Paskástan, paskáhidan
Baskástan, baskáhidan, vaskástan, vaskáhidan
piwkástan, piwkáhidan
Urkástan, urkáhidan

در دانش شمار "کاستن" "to substract" است و "کاهش" "subtraction" است. "کاها"، "کاهان" و "کاهنده" "subtractor" است. در (۵ = ۳ – ۸) "۳" "کاها" و "۸" "کاهیده" یا "کاسته" یا "subtracted" است. و "مانده" یا "remainder" "۵" است. که "بازمانده" نیز توان گفت.
در پزشکی "کاهش" "atrophy" است. گاه "کاهش" در "شمار یاخته ها"ست و گاه در "اندازه ی" آنان. اگر بخواهیم همچند "hyperplasia" و "hypertrophy" و "hypoplasia" و "hypotrophy" را بگوییم "هیپوپلازی" "kasrostár" است. اما "هیپوتروفی" "کاهش" است. آتروفی" نیز همچند "هیپوترفی" است و واژه ی "کاهش" را میتوان برای آن نیز بکار برد.

57- Dus; Dusid: (1- to stick. 2- to smear)

Root?: dus-in-it-an (Pahl)(to cover or smear with something; to glue together)

Dusidan

Dusidan	dus	dusid
Dusidani	dusi	dusidi
-	dusák	-
-	duse	duside
-	dusemán	dusidemán
-	dusá	-
-	dusán	-
-	dusande	-
-	dusew	-
-	-	dusidár
-	dusegi	dusidegi
-	dusác	-
-	dusád	-

از پیوند "دوسیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedusidan
Bázdusidan
Bardusidan, vardusidan
Forudusidan
Fardusidan
Ferdusidan, feredusidan
Nedusidan
Vádusidan
Váźdusidan
Hamdusidan, handusidan
Kasdusidan, kahdusidan
Tarádusidan
Urdusidan
Hudusidan
Avdusidan, afdusidan, ofdusidan, ufdusidan, udusidan
Udusidan
Idusidan
Metdusidan
Masdusidan, mahdusidan
Doźdusidan
Peydusidan, pidusidan, pedusidan
Vespdusidan, harvesfdusidan
Uzdusidan
Behdusidan, vehdusidan, vidusidan
Joddusidan, goddusidan, godusidan, zodusidan
Basdusidan, vasdusidan
Pasdusidan
Piwdusidan

58- Xáb; Xoft: (to sleep)

Root: xv́afsa (Avest)(to sleep); svapati (Sansk)(he sleeps)

Xábidan, Xoftan

Xoftan, xábidan	xáb	xoft, xábid
Xoftani, xábidani	xábi	xofti, xábidi
-	xábe	xofte, xábide
-	xábemán	xoftemán, xábidemán
-	xábá	-
-	xábán	-
-	xábande	-
-	xábew	-
-	-	xoftár, xábidár
-	xábegi	xoftegi, xábidegi
-	xábándan	-
-	xábád	-

Xos, xosb, xosp, xosid, xosbid, xospid: (to sleep)
Xosbidan, xospidan, xosidan

Xosbidan	xos	xosbid
Xosbidani	xosi	xosbidi
-	xose	xosbide
-	xosemán	xosbidemán
-	xosá	-
-	xosán	-
-	xosande	-
-	xosew	-
-	-	xosbidár
-	xosegi	xosbidegi
-	xosándan	-
-	xosád	-

"خفته" را به مینی "potential (adj)" باید بکار برد. مانند "بیم خفته" "potential danger"،
"نیروی خفته" "potential energy" و "سرمایه ی خفته" "potential wealth".
"خفتار" "بسیار خوابیدن" یا "شیوه ی خفتن" باشد.

"خواباندن" را به مینی "to quench" و "to quiet" بکار میبریم چون "شورش را خواباندن"، نیز همچند "to suppress" است.
"خوابیدن" را برای "to lie down" بکار میتوان برد اما "خفتن" را نه.
از پیوند "خفتن" و "خوابیدن" و "خسبیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

X. = xoftan, xábidan, xosidan, xosbidan, xospidan

BeX.
BázX.
BarX.
ForuX.: (to become quiet, still or quenched)
FarX.
FerX., fereX.
VáX.
VáźX., báźX.
HamX.
KasX., kahX.
TaráX.
UrX.
HuX.
AvX., afX., ofX., ufX., uX.
UX.
IX.
MetX.
DoźX.
PeyX., pádX., pedX., piX.
VespX., harvesfX.
UzX.
BehX., vehX., viX.
JodX., godX., goX.
BasX.
PasX.
PiwX.

"همخوابه" "concubine" است. "کم خوابی kamxábi" و "بیخوابی" همچند "insomnia" است و برای "doźxábi" همچندی در انگلیسی نمیشناسم و آن "ناآسوده خوابیدن" است. "هوخفتار huxoftár" "خواب آسوده و خوب و ژرف باشد. "metxoftár" همان "pseudosomnia" است. "بسخفتار basxoftár"، "polysomnia" است و "پرخوابی porxábi" همچند "hypersomnia" است.

59- Dah; Dád: (to give)

Root: dá (Old Persian); dha (Sansk)(to give; donate; bestow; grant)

Dádan

Dádan	dah	dád
Dádani	dahi	dádi
-	dahák	-
-	dahe	dáde
-	dahá	-
-	dahán	-
-	dahande	-
-	dahemán	dádemán
-	dahew	-
-	-	dádár
-	dahegi	dádegi
-	dahád	-

"رویداد"، "رخداد" از واژه های سرشته با "داد"اند.
"دادار" که در بالا یاد شد به مینی "دهنده" یا "بسیار دهنده" است. در این جا بیاد داشته باشیم که "دادن" دوتاست و دو مینی پاک از هم جدا دارد. یکی "to give" است که در این جا از آن سخن میگوییم و دیگری "آفریدن" است که در پایین تر خواهیم آورد. "دادار" که در نوشته های کهن آمده از مینی "آفریدن" است و به مینی "آفریدگار" یا "creator" است. از دیگر شکافته های "دادن" به این مینی دوم در پایین یاد خواهیم کرد.
"دهش" "donation" است و "اشوداد" "almsgiving" و "charity" است.
از پیوند "دادن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedádan
Bázdádan :(to give back; to give again; to return)
Bardádan
Forudádan :(1- to swallow. 2- to pocket (as an insult))
Fardádan
Ferdádan, feredádan
Dardádan :(to release)
Vádádan :(to give up; to yield; to surrender; to give way to)
Váźdádan
Hamdádan, handádan
Kasdádan, kahdádan
Kamdádan
Tarádádan
Dirdádan
Urdádan
Hudádan
Avdádan, afdádan, ofdádan, udádan
Udádan
Idádan

Metdádan	Behdádan, vehdádan, vidáda
Masdádan, mahdádan	Joddádan, goddádan, godádan, zodádan
Doźdádan	Basdádan
Peydádan, peddádan, pidádan	Pasdádan :(to return; to give back)
Vespdádan, harvesfdádan	Piwdádan :(to prepay; to deposit)
Uzdádan	

از شکافته های بالا چند تا را زندیده گشاده تر مینویسیم:
"بازدادن" "پس دادن" است. "بازده" را همچند "output" بکار میبرند و مینی های دیگر آن "result" و "benefit" است.
"فرودادن" هم "to swallow" است و هم مینی پندارین آن "to pocket" است. چون: "سخن درشتی را فرودادن."
"دردادن": "یکی یکی بندیان را درداد." "آب بند واداد و لاخیز همه چیز را فروشست و برد."
خود واژه ی "داده dáde" به مینی "data" این روزها بکار میرود و بجاست.
اکنون میپردازیم به واژه ی "دادن" به مینی "آفریدن"

Dádan: (to create)

Root: dá (Old Persian)(to make); dá (Avest)(to create)

Dádan	dah	dád
Dádani	dahi	dádi
-	dahák	-
-	dahe	dáde
-	dahemán	dádemán
-	dahá, dahán	-
-	dahande	-
-	dahew	-
-	dahegi	dádegi
-	-	dádár
-	dahád	-

"دادار" همان جور که در بالا گفتیم آفریدگار است (creator)
"خداداد" را هم میتوان "داده از سوی خدا" دانست و هم "آفریده ی خدا" مینی کرد.
"دهش" را به دو مینی میشناسیم. یکی به مینی "بخشش" است اما به مینی "آفرینش" "creation" نیز بکار رفته" واژه ی "بن دهش bondahew" و "بن دهشن bondahewn" همان " primeval creation" است.

60- Dár; Dáwt: (1- to have; to possess. 2- to hold. 3- to manage)

Root: adárey (Old Persian)(he was held fast); adare (Sansk)(to have; possess; to hold)

Dáwtan

Dáwtan	dár	dáwt
Dáwtani	dári	dáwti
-	dárák	-
-	dáre	dáwte
-	dáremán	dáwtemán
-	dárá	-
-	dárán	-
-	dárande	-
-	dárew	-
-	-	dáwtár
-	dáregi	dáwtegi
-	dárád	-

"دوست داشتنی"، "نگاهدار"، "دوستدار"، "بزرگداشت"، "راهداری" از سرشته های "دار" و "داشت" هستند.

"داشتار" "possession" است و "possessing".

"داراک dárák"، "property" و "possession" است.

Bázdáwtan :(1- to arrest; to apprehend. 2- to stop some one from doing something; to prevent; to hinder; to hold back)

Bardáwtan :(1- to pick up. 2- to remove (as an obstacle))

Forudáwtan

Fardáwtan

Ferdáwtan, feredáwtan

Dardáwtan

Vádáwtan :(to compel; to induce to; to lead to)

Váźdáwtan :(to hold upside-down)

Hamdáwtan, handáwtan :(to hold together)

Kasdáwtan, kahdáwtan

Tarádáwtan

Dirdáwtan :(to hold long)

Urdáwtan

Udáwtan, afdáwtan, avdáwtan, ofdáwtan

Metdáwtan

Masdáwtan, mahdáwtan

Doźdáwtan :(to hold poorly)

Peydáwtan :(to continue; to have continuity)

Vespdáwtan

Uzdáwtan

Behdáwtan :(to sanitize; to make hygienic)
Joddáwtan, goddáwtan, jodáwtan, godáwtan
Basdáwtan
Pasdáwtan :(to hold back)
Piwdáwtan
Nádáwtan :(not to have; to be poor)

از شکافته های "ناداشتن"، "نادار"، "ناداشت"، "ناداری"، "ناداشته" و "ناداشتار" را باید نام برد. از شکافته های "پیشداشتن"، "پیشدار"، "پیشداشت"، "پیشداری"، "پیشداشتی"، "پیشداشته" و "پیشداشتار" را باید شناخت.
واژه ی "برداشتن" و شکافته هایش مینی های بسیار گوناگونی دارد. برای نمونه:
- "برداشت" میتواند "product" باشد. "برداشت امسال خوب بود."
- "برداشت" میتواند "conclusion" باشد. "برداشت شما از سخن او درست نبود."
- "پیکره برداشتن" "to photograph" است.
از کارواژه ی "داشتن" به مینی "to manage" واژه های ارجداری ساخته اند. "خانه داری"، "گله داری"، "گاوداری"، "شوهرداری"، "دکانداری" و مانند آن. دیگر از واژه های سودمند ساخته شده با "داشتن" به این مینی "بهداشتن" است که از آن شکافته های ارجدار زیر هم اکنون روان شده است "بهداشت" "hygiene" و "sanitation" و "بهداشتی" "hygienic" و "sanitary" است. در همین زمینه "بهدار" "health or physician’s assistant" است و "بهداری" "health department" است.

61- Bár; Bárd; Báwt: (to load; to fill; to stuff)
Bár: (load)
Root: See below, under anbáwtan and ubárdan

Bárdan, Báwtan

Bárdan, báwtan	bár	báwt, bard
Bárdani, báwtani	bári	báwti, bárdi
-	bárák	-
-	báre	báwte, bárde
-	báremán	báwtemán
-	bárá	-
-	bárán	-
-	bárande	-
-	bárew	-
-	-	báwtár, bárdár
-	báregi	báwtegi, bárdegi
-	bárád	-

ریشه ی "باردن" یا "باشتن" (سانسکریت "bhárá" = "load") امروزه بکار نمیرود، اما سرشته های آن با پیشوند بکار میروند. مینی ریشه ی "باردن" یا "باشتن" "to fill"، "to stuff"، "to load" است.
از پیوند "باردن" و "باشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebárdan, bebáwtan
Báz bárdan, bázbáwtan
Barbárdan, barbáwtan
Forubárdan, forubáwtan
Farbárdan, farbáwtan
Ferbárdan, ferbáwtan, ferebárdan, ferebáwtan
Darbárdan, darbáwtan
Nebárdan, nebáwtan
Mabárdan, mabáwtan
Bábárdan, bábáwtan
Vábárdan, vábáwtan
Varbárdan, varbáwtan
Váźbárdan, váźbáwtan
Farázbárdan, farázbáwtan
Hambárdan, hambáwtan, hanbárdan, hanbáwtan, anbárdan, anbáwtan
Kasbárdan, kasbáwtan, kahbárdan, kahbáwtan
Tarábárdan, tarábáwtan
Noxbárdan, noxbáwtan
Dirbárdan, dirbáwtan
Urbárdan, urbáwtan
Hubárdan, hubáwtan
Avbárdan, avbáwtan: (to swallow; to throw into a well; to fill)
Ubárdan, ubáwtan
Ibárdan, ibáwtan
Metbárdan, metbáwtan

Masbárdan, masbáwtan, mahbárdan, mahbáwtan
Doźbárdan, doźbáwtan
Hoybárdan, hoybáwtan, capbárdan, capbáwtan
Pádbárdan, pádbáwtan, peybárdan, peybáwtan, pibárdan, pibáwtan
Vespbárdan, vespbáwtan, harvesfbárdan, harvesfbáwtan
Uzbárdan, uzbáwtan
Behbárdan, behbáwtan, vehbárdan, vehbáwtan, vibárdan, vibáwtan
Jodbárdan, jodbáwtan, godbárdan, godbáwtan, gobárdan, gobáwtan, zobárdan, zobáwtan
Tarbárdan, tarbáwtan
Basbárdan, basbáwtan
Pasbárdan, pasbáwtan
Piwbárdan, piwbáwtan

از واژه های بالا دوتا اکنون روانند یکی "انباردن" و "انباشتن" است و دیگر "اوباردن". نخست درباره ی "انباردن" و "انباشتن" سخن میگوییم. این واژه به مینی "to stow away"، "to store"، " to stock"، "to accumulate"، "to hoard" است و "انبارداری" "hoarding" است. مینی های دیگر آن "to cram"، "to fill up"، "to pile up"، "to jam"، "to stuff"، "to pack"، "to heap up" است. در زیر "انباردن" و "انباشتن" را میشکافیم.

Anbárdan, Anbáwtan

Root: ham-, + root: par-,; hampáfraiti (Avest)(he fattens)

Anbárdan, anbáwtan	anbár	anbáwt
Anbárdani, anbáwtani	anbári	anbáwti
-	anbárák	-
-	anbáre	anbáwte
-	anbárá	-
-	anbárán	-
-	anbárande	-
-	anbárew	-
-	-	anbáwtár
-	anbáregi	anbáwtegi
-	anbárád	-

"انبار" بتنهایی و به ریخت پسوند در خیلی جاها بکار میرود. چون "آب انبار".
"انباشته"- "در روزشماری هر چهار سال یک سال ۳۶۶ روز دارد و آن سال را "سال انباشته" یا "leap year" گویند."
"انباره" "accumulator" است.
"انباشتن" به مینی "بند آوردن" راهی در پی انباشته شدن چیزی در آن نیز میآید، همانا "to clog"، " to stop up".

Avbárdan = Ubárdan = Ubáwtan

Root: ava-,: Root: par (Avest)(to fill); and ubárdan: Root: ava+párayati (Old Iranian)(to swallow)

Avbárdan	avbár	avbárd, avbáwt
Avbárdani	avbári	avbárdi, avbáwti
-	avbárák	-
-	avbárá	-
-	avbárán	-
-	avbárande	-
-	avbáremán	avbárdemán, avbáwtemán
-	avbárew	-
-	-	avbárdár, avbáwtár
-	avbáregi	avbárdegi, avbáwtegi
-	avbárád	-

درباره ی "اوباردن avbárdan, ubárdan" یا "اوباشتن avbáwtan, ubáwtan" باید سخنی درازتر بگوییم. "avbárdan" را با "avbáridan" نباید آمیخت. "avbáridan" از سانسکریت "vris" به مینی "to rain" و "to flow" است و "avbáridan" یا "ubáridan" با "بارش یا باریدن شستن و بردن و نابود کردن است." آن که در کتاب "ترکتازان هند" فراوان آمده است: "لاخیزهای دشت اوبار" (لاخیز = flood) (اوباریدن to flush away, to flood). این کارواژه ی "avbáridan" را که با "بارش و باریدن شستن و نابود کردن باشد" فرهنگ نویسان و گاه چامه سرایان با "اوباردن
avbárdan" یا "ubárdan" که از ریشه ی سانسکریت "bhárá" است آمیخته اند و پیام راستین آنان را درست درنیافته اند. بویژه چون ریشه ی زمان اکنون هردو یکی و یکسان است. "ubárdan" = "avbárdan" = "ubáwtan" = "avbáwtan" به مینی "u-"، "av-" = "away"، "off" و "باردن" و "باشتن" "fill"، "to load" است. این واژه سه مینی پاک از هم جدا تواند داشت:

۱- به مینی "فرودادن" چون خوراک را "to swallow"- در این مینی " One loads or stores the food down or away" و از این رو آن را "فرومیدهد" یا "swallows". در چامه ی زیر از "رودکی" این کارواژه هم درست بکار رفته و هم درست گردانده شده (conjugated)، اما فرهنگ نویس (فرهنگ عمید) بجای آن که آن را زیر "اوباردن" بنویسد زیر "اوباریدن" نوشته ناآگاه از آن که اگر رودکی "اوباریدن" را در چشم داشت میبایست بگوید "بیوباریدم" نه "بیوباردم."

"به دشت ار بشمشیر بگذاردم   از آن به که ماهی بیوباردم."

۲ و ۳- مینی دوم و سوم "اوباردن" آن است که ما "باری را گرفته و در جایی در پایین و دوردست افکنیم" چون در ته چاه یا ته دره هر جای مانند آن. پس یک مینی آن میتواند در جایی چون در چاه انداختن و رویهم انباشتن باشد. از سوی دیگر چون چیزها را در چاهی یا جای ژرفی افکنیم آن چاه یا

مغاک کم کم آکنده و پر میشود. از این روست که در چامه ی زیر هر دو مینی "اوباردن" درست داده شده اما فرهنگ نویس "چه cah" را که کوتاه شده ی "چاه" باشد "چه" یا همچند "چون" پنداشته!!

"هست اوباشتن چه افکندن   معنی دیگرش چه آگندن"

منشته و باور من بر این است که "اوباشتن" یا "اوباردن avbárdan" یا "avbáwtan" را تنها برای مینی های ۱ و ۲ بکار بریم همانا to stow away (in a well), to swallow و از مینی دیگر آن to fill up (a well or cavity) چشم بپوشیم.

اکنون که مینی های "اوباردن" را دانستیم دریافتن چم واکیام زیر آسان میشود.

"برادران یوسف او را اوباشتند یا اوباردند." (او را در چاه افکندند.)

62- Kaf; Kaft: (to fall upon; to attack; to fall)

Root: pat (Old Persian)(to fall; to fall upon; to attack)

Kaftan

Kaftan	kaf	kaft
Kaftani	kafi	kafti
-	kafe	kafte
-	kafemán	kaftemán
-	kafá	-
-	kafán	-
-	kafande	-
-	kafew	-
-	-	kaftár
-	kafegi	kaftegi
-	kafád	-

واژه ی کهن "کفتن" در گویش گیلکی هنوز زنده است و بکار میرود و به مینی "افتادن" و "زمین خوردن" یا "to fall" است. در چامه ی گیلکی زیر گوید:

"Kor ti pá ciliska xure kafi áb e miyán" "áb tere bare qáziyan e mordáb e miyán!"

"ای دختر پایت لیز خورده" میافتی "در آب و آب ترا بمیان مرداب غازیان میبرد!"

در زبان پهلوی یا پارسی میانه "kaftan" به مینی "to attack" و "to assault" است بویژه اگر با پیشوند "پهی" "-pahi" بسته شود. پیشوند "-pahi" همان رویه ی کهن "-pey" و "-pád" است و "pahikaftan" پهلوی همان "peykaftan" بزبان امروزی است و به مینی "to attack" و " to fall upon" است.

از پیوند پیشوندها با "کفتن" واژه های زیر پدید میآید:

Bázkaftan
Barkaftan
Forukaftan
Farkaftan
Ferkaftan, ferekaftan
Darkaftan
Vákaftan
Váźkaftan
Farázkaftan
Hamkaftan
Darhamkaftan
Urkaftan
Afkaftan, avkaftan, ofkaftan, ufkaftan,ukaftan: (to fall = to die (as in battle))
Ukaftan
Ikaftan
Metkaftan
Doźkaftan
Peykaftan, pahikaftan, pádkaftan, pedkaftan: (to attack, to assault)
Vespkaftan

Uzkaftan
Jodkaftan, godkaftan, gokaftan, zokaftan
Baskaftan
Paskaftan
Piwkaftan

گمان میکنم "کفتار" یا "hyena" نام خود را از آن جا یافته است که بسیار بر جانداران و مردار "کفته" آنان را میخورد.
نمونه از کاربرد "کفتن":
"نیروهای خودی دشمن را پیکفتند."
"در پی کفت (peykaft) تاریخ ۶ دسامبر نیروهای دشمن پس رانده شدند."
"نیروهای پیکفتی (peykafti) به بندر آمدند."

Peykaft: (counter-attack; counter-assault)
Niruhá ye peykafti: (counter-attacking or counter-assaulting forces)

63- Tak: (to run; to attack)

Root: tak; tac (to run); taka (Avest)(1- fast; quick. 2- running)

Takidan

Takidan	tak	takid
Takidani	taki	takidi
-	take	takide
-	takemán	takidemán
-	taká	-
-	takán	-
-	takande	-
-	takew	-
-	-	takidár
-	takegi	takidegi
-	takándan	-
-	takád	-

"تکیدن" ناگزرا (vi) و "تکاندن" گزرا (vt) است.
"تکاپو" فراوان بکار میرود و آن از "تک + ا + پو" (از "پوییدن") پدید آمده.
"تکاور" نیز تازگی فراوان بکار میرود و همچند "combatant" و "commando" است.
از پیوند پیشوندها با "تکیدن" واژه های زیر بدست میآید:

Betakidan
Báztakidan
Bartakidan
Forutakidan
Fartakidan
Fertakidan
Dartakidan
Vátakidan
Váźtakidan
Hamtakidan
Kastakidan, kahtakidan
Noxtakidan
Dirtakidan
Urtakidan

Avtakidan, oftakidan, uftakidan, utakidan
Hutakidan
Mettakidan
Mastakidan
Doźtakidan
Huytakidan, hoytakidan, captakidan
Peytakidan
Vesptakidan
Uztakidan
Utakidan
Itakidan
Jodtakidan, godtakidan, gotakidan, zotakidan
Tartakidan

Tarátakidan	Pastakidan
Bastakidan	Piwtakidan

واژه های پزشکی "anterograde" و "retrograde" را در cardiac electrophysiology مانند "anterograde, retrograde conduction" "رسانش پیش تک" و "رسانش پس تک" ترجمه میکنیم. پروا کنید که اگر میخواستیم واژه های "anterograde" و "retrograde" را ترجمه کنیم (از روی پاره های واژه ها) میبایست آن را "پیشرون" یا "پسرون" ترجمه کنیم ("رون" = "direction")، یا "نشیب" و "فرشیب" بگوییم. زیرا "grade" را یا باید "شیب" ترجمه کنیم یا "direction". پس بستگی به این دارد که خواست ما از این واژه ها چه باشد. اگر خواست ما "رسانش" فراسوی "شیبی بىالا" یا "پایین" باشد آنگاه آن را باید "فرشیب" و "نشیب" ترجمه کنیم و سرانجام اگر بخواهیم "takidan" به "پس" یا "پیش" را بگوییم آن را "پیش تک" یا "پس تک" ترجمه میکنیم.
"express train" را "کاروان تیزتک" و "express mail" یا "پیک تیز تک" ترجمه میکنیم.
"نیروهای دشمن به شهر مرزی تکیده آن را تاراج کردند."
"پاتک دشمن را شکسته آنان را پس راندند."
"تک و پاتک" در زبان ارتشیان به مینی "attack" و "counterattack" است.

64- Táz; Táxt: (1- to run. 2- to attack. 3- to (make) flow)

Root: tac (Avest)(to tun); tak (Sansk)(to rush; to dash)

Táxtan	táz	táxt
Táxtani	tázi	táxti
-	táze	táxte
-	tázemán	táxtemán
-	tázá	-
-	tázán	-
-	tázande	-
-	tázew	-
-	-	táxtár
-	tázegi	táxtegi
-	tázád	-

"تاختن" سه مینی دارد. یکی "دویدن" است یا "با اسب یا چیز دیگر تند رفتن." "تاخته و در دو روز به نیشابور رسید." "اسب تازی"، "گاری تازی"، "سگ تازی"، "شتر تازی"، "ناوتازی" (navigation). مینی دوم آن "to attack" است: "به دشمن تاختند." "چرا چنان بمن میتازی؟". مینی سوم آن "to flow" است که در نوشته های کهن بیش از همه به "آب تاختن" بر میخوریم به مینی "to urinate" "آب تاختن"، "اشک تاختن"، "شیر تاختن"، "بنزین تاختن" و "روغن تاختن" نیز توان گفت.
از پیوند "تاختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betáxtan
Báztáxtan
Bartáxtan
Forutáxtan
Fartáxtan
Fertáxtan, feretáxtan
Dartáxtan
Netáxtan
Vátáxtan
Váźtáxtan
Faráztáxtan
Hamtáxtan, hantáxtan, antáxtan, amtáxtan
Kastáxtan, kahtáxtan
Tarátáxtan
Noxtáxtan

Dirtáxtan
Urtáxtan
Hutáxtan
Avtáxtan, aftáxtan, oftáxtan, uftáxtan, utáxtan
Mettáxtan, metáxtan
Mastáxtan, mahtáxtan
Doźtáxtan
Peytáxtan, pitáxtan, pedtáxtan,pádtáxtan
Vesptáxtan
Uztáxtan
Jodtáxtan, godtáxtan, gotáxtan
Bastáxtan
Pastáxtan
Piwtáxtan

65- Raz; Rowt: (to brush (as paint); to paint?)

Root:?; cf root: reg (to color); rajyati (Sansk)(it becomes red); raga (Sanskrit)(red color)

Rowtan, Razidan, Rawtan

Rowtan, razidan	raz	rowt, razid
Rowtani, razidani	razi	rowti, razidi
-	razák	-
-	raze	rowte, razide
-	razemán	rowtemán
-	razá	-
-	razán	-
-	razande	-
-	razew	-
-	-	rowtár, razidár
-	razác	-
-	razegi	rowtegi, razidegi
-	razád	-

این کارواژه پاک از نیرو افتاده و در سخن امروز مردم تنها در "رنگرز" بجای مانده. به باور من مینی راستین آن "با فرچه و غلم مو و مانند آن مالیدن است" نه "to paint" زیرا در واژه ی "رنگرز" و "رنگرزی" اگر "raz" و "razi" خود "to paint" بوده باشد دیگر آوردن واژه ی "رنگ" بیجاست. پس "رنگ رز" کسی است که رنگ را با فرچه یا غلم مو "میمالد". و "رنگرزی" با فرچه یا غلم مو "مالیدن" رنگ است. پس "رزیدن" یا "رشتن" همچند "to brush" است. از این کارواژه ی سودمند کاربرد دیگری در زبان امروزیان نمی شناسم. اما میتوان آن را بیشتر بکار برده و روان ساخت. بجای "رنگ" میتوان "روغن رزی" و "مرهم رزی" نیز گفت.
از پیوند "رشتن" و "رزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Berowtan, berazidan
Bázrowtan, bázrazidan
Barrowtan, barrazidan
Forurowtan, forurazidan
Farrowtan, farrazidan
Ferrowtan, ferrazidan, fererowtan, fererazidan
Darrowtan, darrazidan
Várowtan, várazidan
Váźrowtan, váźrazidan
Farázrowtan, farázrazidan
Hamrowtan, hamrazidan
Darhamrowtan, darhamrazidan
Kasrowtan, kasrazidan, kahrowtan, kahrazidan
Tarárowtan, tarárazidan

Noxrowtan, noxrazidan
Urrowtan, urrazidan
Hurowtan, hurazidan
Avrowtan, avrazidan, afrowtan, afrazidan, ofrowtan, ofrazidan, urowtan, urazidan
Metrowtan, metrazidan
Masrowtan, masrazidan, mahrowtan, mahrazidan
Urowtan, urazidan
Irowtan, irazidan
Doźrowtan, doźrazidan
Peyrowtan, peyrazidan, pádrowtan, pádrazidan, pedrowtan, pedrazidan
Vesprowtan, vesprazidan
Uzrowtan, uzrazidan
Behrowtan, behrazidan, vehrowtan, vehrazidan, virowtan, virazidan
Jodrowtan, jodrazidan, godrowtan, godrazidan, gorowtan, gorazidan
Basrowtan, basrazidan
Pasrowtan, pasrazidan
Piwrowtan, piwrazidan

"rowtár" و "razidár" همچند "painting" و "brushing" است و "rowtárgar" "brusher" و "painter" است. "raze" هر چیز است که بتوان رنگ و همانندگان آن را با کمک آن به چیزی مالید.

66- Vezá; Gazá; Vezást; Gazid: (1- to sting; to bite. 2- to harm; to hurt. 3- to insult; to offend)
Root: han (Sansk)(to harm; to hurt); vi-zut-an (Pahl)(to sting; to harm)

Gazidan, Vezástan

Gazidan, vezástan	gazáy, vezáy	gazid, vezást
Gazidani, vezástani	gazáyi	gazidi, vezásti
-	gazák, vezák	-
-	gaze, gazáye, vezáye	gazide, vezáste
-	gazemán, gazáyemán, vezáyemán	gazidemán, vezástemán
-	gazá, gazán, vezá, vezán	-
-	gazande, gazáyande, vezande, vezáyande	-
-	gazew, gazáyew, vezáyew	-
-	-	gazidár, vezástár
-	gazegi, vezáyegi	gazidegi, vezástegi
-	gazád, gazáyád, vezád	-

"گزیدن" تنها "نیش زدن" نیست و همان جور که در بالا نوشتیم مینی های "to harm" "to hurt" و "to insult" و "to offend" را هم میدهد.
"گزنده" شناخته شده است و "گزند" و "vezand" نیز از همین ریشه میآید و آن "harm" و "hurt" است. "pathology" را در فارسی "آسیب شناسی" مینی کرده اند که گزینش خوب و بجایی است اما میتوان "گزندشناسی" را نیز همچند آن دانست.
از پیوند پیشوندها با "گزیدن" و "وزاستن" واژه های نوین زیر بدست میآید.

Begazidan, bevezástan
Báz gazidan, bázvezástan
Bargazidan, barvezástan
Forugazidan, foruvezástan
Fargazidan, farvezástan
Fergazidan, fervezástan, feregazidan, ferevezástan
Vágazidan, vávezástan
Váźgazidan, Váźvezástan
Farázgazidan, farázvezástan
Bargazidan, barvezástan
Hamgazidan, hamvezástan
Kasgazidan, kasvezástan, kahgazidan, kahvezástan
Tarágazidan, tarávezástan
Dirgazidan, dirvezástan
Urgazidan, urvezástan
Hugazidan, huvezástan
Avgazidan, avvezástan, afgazidan, afvezástan, ofgazidan, ofvezástan, ugazidan, uvezástan
Metgazidan, metvezástan
Masgazidan, masvezástan, mahgazidan, mahvezástan
Doźgazidan, doźvezástan

Peygazidan, peyvezástan, pádgazidan, pádvezástan
Vespgazidan, vespvezástan
Uzgazidan, uzvezástan
Jodgazidan, jodvezástan, godgazidan, godvezástan, gogazidan, govezástan, zogazidan, zovezástan
Targazidan, tarvezástan
Basgazidan, basvezástan
Pasgazidan, pasvezástan
Piwgazidan, piwvezástan

67- Marz: (1- to copulate. 2- to fornicate)

Root: marez-, (Avest); ámarezen (Avest)(to have sexual intercourse with; to copulate; to fomicate)

Marzidan

Marzidan	marz	marzid
Marzidani	marzi	marzidi
-	marzák	-
-	marze	marzide
-	marzemán	marzidemán
-	marzá	-
-	marzán	-
-	marzande	-
-	marzew	-
-	-	marzidár
-	marzegi	marzidegi
-	marzác	-
-	marzád	-

واژه ی "مرزیدن" را بجای "gádan" که بار مینوی زشتی یافته است میتوان بکار برد بویژه در زمینه های دانشیک. "مرزیدن" دو مینی پاک از هم جدا دارد، ۱- یکی "to copulate" و "to fuck" و " to have intercourse with" و ۲- دیگری "to fornicate".
واژه ی "کون مرز" و "کون مرزی" در نوشته های کهن هست و آنها همچند "sodomy" و " anal coitus" است. چون "کون" نیز بار مینایی (maynáyi) زشتی پیدا کرده بجای آن میتوان در زمینه های دانشیک از واژه ی "pend" کمک گرفت و بجای آن "pendmarzi" پندمرزی (anal coitus) گفت. "مرزش" پایان کار "مرزیدن" را نشان میدهد و "مرزمان" همه گونه کارهاست که هنگام جفت گیری و نزدیکی انجام میشود. "مرزمان نامه نام دفتری است که درآن شیوه های راندن کام دل نوشته شده". واژه های "جه مرز jehmarz" و "جه مرزی jehmarzi" به مینی "خفت و خیز کننده" و "خفت و خیز با روسپیان" است.
از پیوند "مرزیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Bemarzidan	Fermarzidan, feremarzidan
Bázmarzidan	Darmarzidan
Barmarzidan	Vámarzidan
Forumarzidan	Váźmarzidan
Farmarzidan	Hammarzidan

Kasmarzidan, kahmarzidan
Tarámarzidan
Dirmarzidan
Humarzidan
Avmarzidan, afmarzidan, ufmarzidan, ofmarzidan, umarzidan
Metmarzidan
Masmarzidan, mahmarzidan
Doźmarzidan
Peymarzidan, pedmarzidan
Vespmarzidan
Uzmarzidan
Behmarzidan, vehmarzidan, vimarzidan
Jodmarzidan, godmarzidan, gomarzidan
Tarmarzidan
Basmarzidan
Pasmarzidan
Piwmarzidan

68- Máy: (to perform coition; to copulate; to fuck)
Root?: máy-iwn (Pahl); máy-ut (Pahl)(coitus)

Máyidan	máy	máyid
Máyidani	máyi	máyidi
-	máye	máyide
-	máyemán	máyidemán
-	máyá	-
-	máyán	-
-	máyande	-
-	máyew	-
-	-	máyidár
-	máyegi	máyidegi
-	máyác	-
-	máyád	-

واژه ی "مایيدن" همچند "gádan" و "gáyidan" است و بويژه در زمينه های پزشکی و زيست شناسی که واژه ی "گادن" را از روی بار مينايی (maynáyi) زشت امروزينش نميتوان بکار برد ميتوان بکار گرفت.
هرچه درباره ی واژه ی "مرزيدن" گفتيم در اين زمينه نيز درست است. اما "مایيدن" مينی "fornication" را نميدهد و از اين رو در اين زمينه نبايد بکار رود.
از پيوند "مایيدن" با پيشوندها واژه های نوين زير بدست ميآيد:

Bemáyidan
Bázmáyidan
Barmáyidan
Forumáyidan
Farmáyidan
Fermáyidan, feremáyidan
Darmáyidan
Vámáyidan
Váźmáyidan
Hammáyidan, hanmáyidan
Kasmáyidan, kahmáyidan
Tarámáyidan
Dirmáyidan
Urmáyidan
Humáyidan
Avmáyidan, ofmáyidan, umáyidan
Metmáyidan
Masmáyidan, mahmáyidan
Doźmáyidan
Peymáyidan
Vespmáyidan
Uzmáyidan
Jodmáyidan, godmáyidan, gomáyidan, zomáyidan
Tarmáyidan
Basmáyidan
Pasmáyidan
Piwmáyidan

69- Zan; Zad: (1- to hit. 2- to afflict. 3- to throb, pulsate; pulse)

Root: gn-,; jan-,; jaente (Avest)(he hits); hanta (Sanskrit)(to kill)

Zadan

Zadan	zan	zad
Zadani	zani	zadi
-	zanák	-
-	zane	zade
-	zanemán	zademán
-	zaná, zanán, zanande	-
-	zanew	-
-	-	zadár
-	zanegi	zadegi
-	-	zadác
-	zanád	-

این کارواژه ی سترگ کاربردهای فراوان دارد. نمونه از سرشته ها- "دروغ زن"، "ماست زنی"، "دل زده"، "سرزده"، "آتش زنه"، "ملخ زده"، "غم زده". "زدار" به مینی "afflicting" و "کشنده" بکار رفته است. پس مانند "خریدار" شکافته از "خریدن" باید تنها بریخت "کننده ی کار" بکار رود.
از پیوند "زدن" با پیشوندها واژه های زیر پدید میآید:

Bezadan
Bázzadan: (to revolt; to disobey)
Barzadan
foruzadan
Farázzadan
Ferzadan, ferezadan
Andarzadan
Nezadan
Vázadan
Váźzadan
Hamzadan: (to stir; to mix up)
Darhamzadan: (to multiply (math))
Kaszadan, kahzadan
Tarázadan
Dirzadan
Urzadan

Huzadan
Uzzadan: (to kill; to murder)*
Metzadan
Maszadan, mahzadan
Doźzadan
Peyzadan: (to cut the Achilles Tendon of men or animals)
Vespzadan
Behzadan, vehzadan, vizadan
Jodzadan, godzadan, gozadan
Tarzadan
Baszadan
Paszadan: (to push back; not to accept; to repel)
Piwzadan

* "اوزدن" از پیوند پیشوند "-av"، "-of"، "-uf" یا "-u" با "زدن" پدید آمده و به مینی "کشتن" است.
"آزاده را میازار چون آزردی بیوزن." (قابوسنامه)
از کارواژه های بالا یکی "وازدن" است و به مینی "واماندن" میان کاری بکار میرود. "پیوسته خورد و خورد و ناگهان وازد." "خیلی خوب در دانشگاه میخواند و پیش میرفت اما ناگهان وازد." "هم زدن" به مینی "to stir" است مانند "چای را هم زدن". خودِ "زدن" به مینی "to multiply" در دانش شمار بکار میرود نیز "درهم زدن". "۴ را در ۷ بزنید."

70- Kon; Kard: (1- to do; to perform. 2- to fix; to make)

Root: konautiy (Old Persian); krinuti (Sansk)(to do; to make; to act)

Kardan

Kardan	kon	kard
Kardani	koni	kardi
-	konák	-
-	kone	karde
-	konemán	kardemán
-	koná	-
-	konán	-
-	konande	-
-	konew	-
-	-	kardár
-	konegi	kardegi
-	konád	-

"koná" و "konán" همچند "active" است و "کنش" همچند "function" است و "کردار" برای "character" و "manners" بکار میرود. "konád" همچند "committee" است که کسروی آن را "کراد karád" خوانده است زیرا او باور داشت کارواژه های پارسی باید تنها یک ریشه ای باشند نه دوریشه ای. مینی کهن "کردن" را که "ساختن" باشد و "درست کردن" نباید فراموشید. چنان که میگفتند "آش کرد"، "خانه کرد"، "خورش کرد"، "دستکرده" (کار دست) و "خودکرده".
از پیوند پیشوندها با "کردن" واژه های زیر بدست میآید:

Bekardan
Bázkardan: (1- to redo; to repeat. 2- to open up)
Forukardan: (1- to penetrate. 2- to entrench)
Farkardan
Ferkardan, ferekardan
Darkardan: (1- to shoot (a bullet). 2- to release. 3- to dislocate))
Vákardan
Báźkardan
Farázkardan: (to bring forth)
Hamkardan: (to close; to shut)
Darhamkardan : (to mix up)
Kaskardan, kahkardan
Tarákardan
Dirkardan: (to come late; to be late)
Urkardan
Hukardan
Avkardan, ofkardan, ufkardan, ukardan
Ukardan: (to do or make that way)
Ikardan: (to do or make this way)
Metkardan
Maskardan, mahkardan
Doźkardan
Peykardan, pedkardan

Vespkardan	Tarkardan
Uzkardan	Baskardan: (to suffice; to be enough)
Behkardan, vehkardan, vikardan	Paskardan
Jodkardan, godkardan, gokardan, zokardan	Piwkardan: (1- to close; to semiclose; to semishut. 2- to bring forward.)

از "واکردن" "واکنش" به مینی "reaction" فراوان بکار میرود. از "دژکردن" "دژکردار" به مینی "vile" و "malicious" شناخته شده اند.

71- Guy; Goft: (to say; to utter)

Root: gaubataiy (Old Persian); gádati (Sansk)(to say; to speak; to utter)

Goftan

Goftan	guy, gu	goft
Goftani	guyi	gofti
-	guyák	-
-	guye	gofte
-	guyemán	goftemán
-	guyá	-
-	guyán	-
-	guyande	-
-	guyew	-
-	-	goftár
-	guyándan	-
-	guyád	-
-	guyegi	goftegi

از واژه های سرشته ی شکافته از "گفتن" میتوان چند نمونه نام برد: "سخنگوی"، "پرگوی"، "بازگو"، "بازگفت"، "پیشگو". "گویش" را برای "dialect" بکار برده.
از پیوند "گفتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begoftan
Bázgoftan: (o retell; to reiterate; to repeat)
Forugoftan
Fargoftan: (to declare)
Vágoftan
Váźgoftan: (to say in a reverse manner)
Farázgoftan
Hamgoftan
Kasgoftan, kahgoftan
Tarágoftan
Noxgoftan
Dirgoftan
Urgoftan
Hugoftan

Avgoftan
Ugoftan: (to say that way)
Igoftan: (to say this way)
Metgoftan
Doźgoftan
Peygoftan, pedgoftan
Uzgoftan
Behgoftan
Jodgoftan, godgoftan, gogoftan, zogoftan
Targoftan
Basgoftan
Pasgoftan
Piwgoftan

"دژزبان"، "بدزبان" است. "دژگویی"، "بدزبانی" است. "دژگفتار"، "گفتار بد" و "بدگویی" است.
"پیشگو" "fortune teller" و "پیشگویی" "fortune telling" است. "پیشگفتار" "preface" است و
"پسگفتار" و "پیگفتار" "epilogue" است. "فرگفتن" "to declare" و "to announce" است و
"فرگفت" "declaration" و "announcement" است. "پیش گفته" "aforementioned" است.
گویش "pronunciation" و گفتگو "conversation" است.

72- Yáb; Yáft: (to find)

Root: yáp; yábh; ápti (Sansk)(to get; to obtain; to acquire)

Yáftan

Yáftan	yáb	yáft
Yáftani	yábi	yáfti
-	yábák	-
-	yábe	yáfte
-	yábemán	yáftemán
-	yábá	-
-	yábán	-
-	yábande	-
-	yábew	-
-	-	yáftár
-	yábegi	yáftegi
-	yábác	-
-	yábád	-

از پیوند "یافتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beyáftan
Bázyáftan: (to regain, to retrieve)
Baryáftan
Foruyáftan
Faryáftan
Feryáftan, fereyáftan
Daryáftan: (1- to perceive. 2- to receive; to earn. 3- to come to rescue someone; to help out)
Váyáftan
Báźyáftan, váźyáftan
Farázyáftan
Hamyáftan
Kasyáftan, kahyáftan
Kamyáftan
Diryáftan
Uryáftan
Avyáftan
Uyáftan: (to find that way)
Iyáftan: (to find this way)
Metyáftan
Masyáftan, mahyáftan
Doźyáftan
Pedyáftan
Vespyáftan
Behyáftan, vehyáftan, viyáftan
Jodyáftan, godyáftan, goyáftan
Basyáftan
Pasyáftan
Piwyáftan

"دریافتن" "to perceive" است. "سخن مرا درنیافت." "دریابندگی" "ability to perceive" و "perceptibility" است. مینی دیگر آن "به کمک کسی شتافتن" است: "مرا دریاب!" " Help me out! Come to my rescue!". "دریافتار" "perception" است. "دریافت" یکی به مینی "perception" و "understanding" است و دیگری "receiving, earning" است: "دریافتی امروز او سد تومان بود." "کمیاب" "rare" است و "دیریاب" چیزی است که دیر یافته شود. "پیشیافته" "prefound" و "predetermined" است چون در دانش شمار (mathematics).
پسوند "yáb" را همچند "detector" بکار میبرند. مانند: "سنگ یاب"، "چوب یاب"، "مین یاب" و مانند آن.
"بازیافت" همچند "retrieval" است اما امروز آنرا به مینی "recycle" به کار برده اند.

73- Dáz; Dáxt: (to heat)
Root: dá; daqa (Sansk); dáhah (burning); dagha (Sansk)(burning);

ریشه ی واژه های زیر (انداختن؛ گداختن؛ پرداختن) دانسته نیست. جستار زیر پیشنهاد نویسنده است بر پایه ی ریشه ی یاد شده در بالا.
ریشه ی "داختن dáxtan" "پرداختن" است و امروزه به کار نمیرود. در زیر ریشه ی سه واژه ی "پرداختن"؛ "انداختن" و "گداختن" بررسی میشود.
پیشوند "گ" "-go" در "گداختن" ریخت دیگری از همان پیشوند "جد" "-jod" است. میدانیم "جد" "-jod" به مینی "جدا" و "separate" و "different" و "-hetero" و "apart" است.
کارواژه ی "داختن" از ریشه ی "داخ"، "داز"، "داه" و "داغ" و "داک" (پهلوی) به مینی "to brand" شکافته و ریشه ی سانسکریت آن "dáhah" است. از این رو "گداختن godáxtan" به این مینی است که چیزی را با گرما داغ کردن و آب کردن و آن را از هم جدا کردن، و از ناپاکی جدا کردن. برای نمونه سنگ کانی آهن را میگدازند و با "داختن" آهن را از ریم یا چرک آهن "جدا" (,"jod", "go" "god") میکنند. پس "گداختن" "to heat and melt and to separate" است.
کارواژه ی "انداختن": یک بار در جای دیگر گفتیم که مینی راستین "انداختن" همانا نگار یا نقشی انداختن است و مینی "to throw" یا "to drop" از مینی های دوردست و پندارین آن است. از این رو است که در نیم بند چامه ی زیر- "فلک را سقف بشکافیم و نقش نو درانداز‌یم" این "انداختن" به مینی "نقش یا نگاری نو انداختن" است و امروزه هم به مینی "to draw" و "to design" بکار میرود. از این رو است که برای نمونه در هندسه میگوییم- "سه بری اندازید که پهلوهای آن ۳ و ۵ و ۷ سانتیمتر باشد." اما "انداختن" که به مینی "نگار انداختن" باشد. از "انداختن" در بن "هنداختن" شکافته که به مینی "to brand" است، "آن نگاری را از رو ی مهری داغ کرده به روی چیزی انداختن است، و مینی "to drop" یا "to let fall" پندارین است.
سرانجام ریشه ی "داختن" در واژه ی "پرداختن" نیز دیده میشود و "پرداختن" از پیشوند "پر" "par" که همان "far" یا "fra" باشد و ریشه ی "داختن" پدید آمده. در هنگام "پرداختن" برای نمونه اگر آینه یا شمشیر آهنین زنگار زده بوده آن را داغ کرده یا "داخته" و سپس آن را از زنگار میزدودند. از این رو "پرداختن" در بن به مینی آن است که "با داغ کردن چیزی را از چیز دیگر بزدایند." " to eliminate something (usually undesirable), by heating it up to a certain point" از این رو "پرداختن" در بن به مینی "to polish" است. از این واژه مانند "انداختن" مینی های پندارین بدست میآید. یکی از آنها "بیرون کردن" یا "برگرفتن" یا "to eliminate" است. برای نمونه هنگامی که دیوان بر تهمورس پادشاه ایران خشم گرفتند میخواستند تاج و فر شاهی را از او برگیرند:

"شدند انجمن دیو بسیار مر   که پردخته مانند از او تاج و فر" (فردوسی)

و یا روزی دو جوان را کشته مغز سرشان را بیرون آورده خوراک گرزه مارهای سر دوش ضحاک میکردند:

"بکشتی و مغزش بپرداختی   مر آن اژدها را خورش ساختی." (فردوسی)

و سرانجام مینی "to finish" یا "to end" از همین زمینه و پندارین است. "چون از کار دشمن بپرداختند." باین مینی است که چون از آن کار آسوده شدند و آن کار را بپایان رساندند و آن را از میان

برداشتند. و در همین زمینه هنگامی که "وامی را میپردازیم" براستی مینی زدودن از چیزی ناخواسته در چشم داریم و این مینی "to pay back" نیز در بن با همان "پرداختن" همریشه است.
از ریشه ی "داختن" اکنون شکافته ها بدست آورده و سپس از آن با کمک پیشوندها واژه های نو میسازیم.

Dáxtan: (to heat)

Dáxtan	dáz	dáxt
Dáxtani	dázi	dáxti
-	dázák	-
-	dáze	dáxte
-	dázemán	dáxtemán
-	dázande	-
-	dázá	-
-	dázán	-
-	dázew	-
-	dázegi	dáxtegi
-	dázác	-
-	dázed	-

از خود ریشه ی "داختن" و شکافته های آن در زبان امروز چیزی بجای نمانده اما در بالا همه ی شکافته ها را آوردیم.
"دازش dázew" کنش داغ کردن یا "heating" است.
از پیوند پیشوندها با ریشه ی داختن واژه های زیر بدست میآید:

Hudáxtan
Avdáxtan, ofdáxtan, ufdáxtan, udáxtan
Udáxtan: (to heat that way)
Idáxtan: (to heat this way)
Metdáxtan
Masdáxtan, mahdáxtan
Doździáxtan, dowdáxtan
Huydáxtan, hoydáxtan
Peydáxtan, peddáxtan = pedáxtan, pidáxtan
Vespdáxtan
Uzdáxtan
Behdáxtan, vehdáxtan, vidáxtan
Joddáxtan, goddáxtan, godáxtan
Tardáxtan
Basdáxtan = vasdáxtan
Pasdáxtan
Piwdáxtan
Hamdáxtan = handáxtan = andáxtan
Kasdáxtan, kahdáxtan
Tarádáxtan
Noxdáxtan
Dirdáxtan
Urdáxtan
Zirdáxtan = Jirdáxtan
Bedáxtan

Bázdáxtan	Nedáxtan
Abardáxtan	Madáxtan
Forudáxtan	Vádáxtan
Fardáxtan = pardáxtan	Vardáxtan, bardáxtan
Ferdáxtan = feredáxtan	Váźdáxtan = báźdáxtan
Dardáxtan	Farázdáxtan

از واژه های بالا "پرداختن"، "گداختن" و "انداختن" را میشکافیم.

Pardáxtan: (1- to polish. 2- to eliminate. 3- to pay back)

Pardáxtan	pardáz	pardáxt
Pardáxtani	pardázi	pardáxti
-	pardázák	-
-	pardáze	pardáxte
-	pardázemán	pardáxtemán
-	pardázá	-
-	pardázán	-
-	pardázande	-
-	pardázew	-
-	-	pardáxtár
-	pardázegi	pardáxtegi
-	pardázác	-
-	pardázád	-

از پیوند پرداختن با پیشوندها میتوان واژه های نو پدید آورد، مانند "بازپرداختن" "to repay"، "پس پرداختن" "to pay back"، "پیش پرداختن" "to prepay"، "واپرداختن" "to pay off"، "پیش پرداخت" "prepayment" و " deposit و earnest money"، "کارپردازی" " personnel department" و مانند آن.
در زیر از شکافته های واژه ی "گداختن" یاد میکنیم:

Godáxtan: (to melt (vt, vi))

Godáxtan	godáz	godáxt
Godáxtani	godázi	godáxti
-	godázák	-
-	godáze	godáxte
-	godázemán	godáxtemán

-	godázá	-
-	godázán	-
-	godázande	-
-	godázew	-
-	godázác	-
-	godázegi	godáxtegi
-	godázád	-

"گدازه" را در زمین شناسی برای "lava" بکار گرفته اند.
از پیوند "گداختن" با برخی پیشوندها واژه های نو پدید میآید، مانند: "دیرگداختن"، "برگداختن"، "بازگداختن" و مانند آن.
"کوره ی آهن گداز" "iron foundry" است و "جان گداز" "pitiable" است. "گدازش" و "گداختگی" را در نوشته های پزشکی کهن چون ذخیره ی خوارزمشاهی و هدایت المتعلمین فی الطب برای "atrophy" و "cachexia" بکار برده اند. از این رو "گدازش جگر" "liver atrophy" و "گدازش ماز" "amyotrophy" است.
در زیر شکافته های "انداختن" و روی کهن آن "هنداختن" را میآوریم.

Andáxtan, Handáxtan: (to throw; to design; to transfer (as an image); to project (as an image))

Andáxtan	andáz	andáxt
Andáxtani	andázi	andáxti
-	andázák	-
-	andáze	andáxte
-	andázemán	andáxtemán
-	andázá	-
-	andázán	-
-	andázande	-
-	andázew	-
-	-	andáxtár
-	andázegi	andáxtegi
-	andázác	-
-	andázád	-

شکافته های واژه ی "انداختن" را در زیر یاد میکنیم. نیز برخی از واژه های سرشته از آن را میآوریم:

Bázandáxtan: (to throw again; to redesign)
Barandáxtan, varandáxtan: (to overthrow, topple
("نخست وزیر را برانداختند.")
Foruandáxtan: (to throw down)
Farandáxtan
Darandáxtan: (to make fight
("ما را با فروشنده در انداخت")
Váźandáxtan
Farázandáxtan
Doźandáxtan: (to misdesign; to design badly)
Peyandáxtan: (to design in a reciprocal fashion)
Pasandáxtan: (1- to defer; to postpone. 2- (pejorative) to reproduce:
("سر پیری هفت تا بچه پس انداخت.")
Piwandáxtan: (to move to an earlier date)

بیاد داشته باشیم که مینی راستین "انداختن" "to design (by branding)" است.
هرگاه نیاز باشد بویژه در زمینه های دانشیک میتوان از پرهیب کهن آن "هنداختن" کمک گرفت. در زیر چند نمونه از کاربرد "انداختن" و "هنداختن" را یاد میکنیم:
- "سه بر(sebar e) ABC را چنان بیاندازید که بر(bar e) AB سه متر و بر AC دو متر و بر BC چهار متر باشد."
- "پرهون(parhun=circle) O را چنان اندازید که برهای سه بر ABC را پروسته(parvaste) و گوشه های آن را بساود(besávad)." ("پروستن(parvastan)" = "to enclose"، "ساویدن" " to be tangential"؛ "to touch")

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.
"خاک انداز"، "سنگ انداز"، "بارانداز" (dock)
"انداخت" این کار از آغاز تباه بود." (plan; design)
"دست اندازی (interference) بکار بزرگان."
"هنداسه" همان پرهیب کهن "هندسه" است. این واژه پارسی است و شکافته های دیگر آن نیز از همین ریشه شکافته اند.
"اندازش" و "هندازش" "designing" است.

74- Ruz; Ruxt: (to shine; to be resplendent)
Root: aivi-raoc (Avest); abhi ruc (Sansk)(to light)

واژه ی "روز" که به مینی "day" است در بن "درخشندگی" و "روشنایی" را میرساند و به پرهیبهای گوناگون "روج" "ruj" و "روچ" "ruc" در نوشته های کهن به آن برمیخوریم. برای نمونه (از امثال و حکم دهخدا)

"به شهر ری به منبر بر یکی روچ همی گت (got- گفت) واعظک کاین هرزه لایی
که هفت اعضای مردم روچ محشر دهد بر کرده های خود گواهی
زنی بر عانه میزد دست و میگت (میگفت) بسا ژاژا که ته (ta یا te تو) آن روچ خایی"

پرهیبهای گوناگون روز چنین اند: "روج" "ruj"، "روچ" "ruc"، "روخ" "rux"، "روش" "ruw" همه ی اینان با واژه ی سانسکریت "ruca" به مینی "to be resplendent" و "to shine" و "ruc" و "ruca" به مینی "light"، "luster" و "brightness"، "splendor" هم خانواده اند. از همین ریشه واژه های "روشن" و "روشنک" شکافته و "رخسانا" همانا ریخت دیگری از واژه ی "روشنک" است.
از ریشه ی "روز" کارواژه ی بنیادین "روختن ruxtan" و "روزیدن ruzidan" پدید میآید. ما نخست این واژه را میشکافیم:

Ruxtan, ruzidan, ruwtan, rucidan, ruwidan: (to light; to make shine)

Ruxtan	ruz	ruxt
Ruxtani	ruzi	ruxti
-	ruzák	-
-	ruze	ruxte
-	ruzemán	ruxtemán
-	ruzá	-
-	ruzán	-
-	ruzande	-
-	ruzew	-
-	-	ruxtár
-	ruzegi	ruxtegi
-	ruzác	-
-	ruzád	-

از پیوند واژه ی بالا با پیشوندها واژه های نو پدید میآید:

R. = Ruzidan, Ruxtan, Ruwidan, Ruwtan, Rucidan

BarR.
BerR.
FarR., ParR. = faruzidan, foruzidan
FerR., fereR.
DarR.
VáR., báR.

VáźR.
Afruxtan
HamR., hanR., amR.
KasR., kahR.
TarR.
TaráR.
UR.
IR.
UrR.
MetR.
DoźR.
PedR., piR., peyR.
VespR., harveR., harvespR.
BehR., vehR., viR.
JodR., godR., goR., zoR.
BasR.
PasR.
PiwR.

در زیر "افروختن" و "فروزیدن" را میشکافیم.

Afruxtan, afruzidan = Faruzidan, foruzidan: (to kindle; to light; to ignite)

Afruxtan	afruz, foruz	afruxt
Afruxtani	afruzi, foruzi	afruxti
-	afruzák, foruzák	-
-	afruze, foruze	afruxte
-	afruzá, foruzá	-
-	afruzán, foruzán	-
-	afruzande, foruzande	-
-	afruzew, foruzew	-
-	-	afruxtár
-	afruzegi, foruzegi	afruxtegi
-	afruzác, foruzác	-
-	afruzád, foruzád	-

از پیوند دوباره ی افروختن با پیشوندها واژه های نوین بدست میآید:

Beafruxtan = biafruxtan, biyafruxtan
Bázafruxtan: (to rekindle; to relight)
Barafruxtan: (1- to fire; to set on fire. 2- to become excited)
Farafruxtan
Darafruxtan
Váafruxtan
Váźafruxtan
Kasafruxtan, kahafruxtan
Taráafruxtan
Urafruxtan
Metafruxtan
Doźafruxtan
Pedafruxtan
Vespafruxtan, harvespafruxtan, harveafruxtan
Behafruxtan, vehafruxtan
Jodafruxtan, godafruxtan
Basafruxtan
Pasafruxtan
Piwafruxtan

75- Ris; Rewt: (to spin (yarn))
Root: riwati (Sansk)(to pluck; to tear off)

Rewtan, Risidan

Rewtan, risidan	ris	rewt, risid
Rewtani	risi	rewti, risidi
-	risák	-
-	rise	rewte
-	risemán	rewtemán
-	risá	-
--	risán	-
-	risande	-
-	risew	-
-	-	rewtár
-	risegi	rewtegi
-	risác	-
-	risád	-

از پیوند "رشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bázrewtan, bázrisidan
Barrewtan, barrisidan
Forurewtan, forurisidan
Farrewtan, farrisidan
Ferrewtan, ferrisidan
Darrewtan, darrisidan
Nerewtan, nerisidan
Várewtan, várisidan
Váźrewtan, váźrisidan
Hamrewtan, hamrisidan
Darhamrewtan, darhamrisidan
Kasrewtan, kasrisidan, kahrewtan, kahrisidan
Tarárewtan, tarárisidan
Dirrewtan, dirrisidan
Urrewtan, urrisidan
Afrewtan, afrisidan
Hurewtan, hurisidan
Urewtan, urisidan
Irewtan, irisidan
Masrewtan, masrisidan, mahrewtan, mahrisidan
Doźrewtan, doźrisidan
Peyrewtan, peyrisidan
Vesprewtan, vesprisidan, harvesprewtan, harvesprisidan, harverewtan, harverisidan
Uzrewtan, uzrisidan
Behrewtan, behrisidan, vehrewtan, vehrisidan, virewtan, virisidan
Jodrewtan, jodrisidan, godrewtan, godrisidan, gorewtan, gorisidan
Basrewtan, basrisidan
Pasrewtan, pasrisidan

Piwrewtan, piwrisidan

چند شکافته و سرشته از "رشتن" یاد میکنیم- "نخ ریس"، "پشم ریس"، "درشت ریس"، "ریز ریس"، "ریسه" همه جور ابزار رشتن است (spinner و spinning machines).
"رشتار rewtár" "بسیار ریسنده" و یا "شیوه ی ریسندگی" است.

76- Sor-,; Wor-,: (to flow)

Root: sri; sarati (Sansk)(to flow; to move; to go; to proceed)

ریشه ی "-sor"، میتواند به "-wor" بگردد (میدانیم در پارسی "س" میتواند به "ش" بگردد). در زبان سانسکریت = (sri) to flow, to move, to go است. (به گفتار دوم دیباچه بازگردید.) واژه های "sor" و "soridan" به مینی "to slide"، "to glide" و "سراندن" نیز از همین ریشه اند. دو کارواژه ی بنیادین از این دو ریشه در پارسی بجای مانده که امروز بکار میرود. یکی "afsordan" یا "fosordan" است و دیگری "افشردن"، "افشاردن" یا "فشردن fowordan" است. ما نخست ریشه ی "sordan" یا "wordan" را میشکافیم.

Sordan, Wordan

Sordan	sor, wor	sord, word
Sordani	sori, wori	sordi, wordi
-	sorák, worák	-
-	sore, wore	sorde, worde
-	soremán, woremán	sordemán, wordemán
-	sorá, worá	-
-	során, worán	-
-	sorande, worande	-
-	sorew, worew	-
-	soregi, woregi	sordegi, wordegi
-	sorándan, worándan	-
-	sorád, worád	-

از پیوند "سردن" و "شردن، "ساردن" ، "شاردن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

S. = Sordan, wordan, sárdan, wárdan

BeS.
BázS.
BarS.
ForuS.
FarS.
FerS., fereS.
DarS.
NeS.
VáS.
BáźS., váźS.
FarázS.
HamS.
KahS.
TaráS.
NoxS.
DirS.
UrS.
Afsordan: (to stop to flow thus to freeze)

Afwordan: (to make/flow down and away thus to squeeze)
HuS.
US.
IS.
MetS.
MahS.
DoźS.
PeyS.
UzS.
BehS., vehS., viS.
JodS., godS., goS.
BasS., baS.
PasS., paS.
PiwS.

اکنون شکافته های "افسردن" را که مینی راستین آن "to freeze" است و مینی پندارین آن در زمینه ی روانی "to make or to become depressed" است یاد میکنیم:

Afsordan = Fosordan

Afsordan	afsor	afsordi
Afsordani	afsori	afsordi
-	afsorák	-
-	afsore	afsorde
-	afsoremán	afsordemán
-	afsorá, afsorán	-
-	afsorande	-
-	afsorew	-
-	-	afsordár
-	afsoregi	afsordegi
-	afsorád	-
-	afsorác	-

واژه ی بالا را برای مینی "یخ زدن" و "خشکاندن" و "خشکیدن" در پی یخ زدن بهتر است به پرهیب "fosordan" بکار بریم تا با مینی "افسردن" که بیشتر مردم از آن "اندوه" را درمییابند جدا شود. در زمینه های فنی و هوتخشیک "فسردن fosordan" را میتوانیم بکار بندیم. برای نمونه "فسردگی بندگاهها" که همان "ankylosis" است.
"fosordár" را برای "freezer" میتوان بکار برد.
"برای دو سال دستمزد کارگران را فسردند. (They froze it.) fosordand"
"فسردن" را میتوان با پیشوندها بسته و کارواژه های نوین پدید آورد. مانند
Ferfosorew: (ultrafreezing)
Váfosorew: (thawing)

اکنون شکافته های "افشردن"، "افشاردن" و "فشردن" را برمیشماریم. برای شیوه ی بدست آوردن مینی این واژه از ریشه ی "sor" و "wor" به گفتار دوم دیباچه بازگردید. ما این کارواژه را آن جور که مردم میخوانند "fewordan" مینویسیم.

Fewordan, Fowordan, Afwordan

Fewordan	fewor	feword
Fewordani	fewori	fewordi
-	feworák	-
-	fewore	fеworde
-	feworemán	fewordemán
-	feworá	-
-	feworán	-
-	feworande	-
-	feworew	-
-	-	fewordár
-	feworegi	fewordegi
-	feworád	-

مینی های "فشردن" "to squeeze"، "to compress" و "to summarize" است.
"افشره afwore" به مینی "(any squeeze) juice" است.
"فشرده" به مینی "compact" و "abstract" و "synopsis" است. نیز "دوره ی فشرده" به مینی "crash-course" بکار میرود. "فشردار fewordár" را برای "press" میتوان بکار برد. از پیوند "فشردن" و "افشردن" با پیشوندها واژه های نوین دیگری پدید میآید. چون "هم فشردن"، "درهم فشردن"، "بازفشردن"، "درفشردن"، "فروفشردن" و مانندگان آن.

77- Foruw-,; Foruxt: (to sell)

Root: fra-vaxw (Avest)(to give; to donate)

Foruxtan	foruw	foruxt
Foruxtani	foruwi	foruxti
-	foruwák	-
-	foruwe	foruxte
-	foruwemán	foruxtemán
-	foruwá, foruwán	-
-	foruwande	-
-	-	foruxtár
-	foruwew	-
-	foruwegi	foruxtegi
-	foruwád	-

از پیوند "فروختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beforuxtan, befruxtan
Bázforuxtan, bázfruxtan
Foruforuxtan, forufruxtan
Farforuxtan, farfruxtan
Ferforuxtan, ferfruxtan, fereforuxtan, ferefruxtan
Neforuxtan, nefruxtan
Váforuxtan, váfruxtan
Váźforuxtan, váźfruxtan
Hamforuxtan, hamfruxtan
Kasforuxtan, kasfruxtan, kahforuxtan, kahfruxtan
Dirforuxtan, dirfruxtan
Urforuxtan, urfruxtan
Huforuxtan, hufruxtan
Avforuxtan, avfruxtan, afforuxtan, affruxtan, uforuxtan, ufruxtan
Metforuxtan, metfruxtan
Masforuxtan, masfruxtan, mahforuxtan, mahfruxtan
Doźforuxtan, doźfruxtan
Pedforuxtan, pedfruxtan, peyforuxtan, peyfruxtan
Vespforuxtan, vespfruxtan, harvespforuxtan, harvespfruxtan, harveforuxtan, harvefruxtan
Behforuxtan, behfruxtan, vehforuxtan, vehfruxtan, viforuxtan, vifruxtan
Jodforuxtan, jodfruxtan, godforuxtan, godfruxtan, goforuxtan, gofruxtan
Pasforuxtan, pasfruxtan
Basforuxtan, basfruxtan
Pasforuxtan, pasfruxtan
Piwforuxtan, piwfruxtan

از پیوند "فروختن" و شکافته های آن با دیگر واژه ها، واژه های نوینی پدید میآید. برای نمونه: "خود فروختن"، "خودفروش"، "خودفروختی"، "خودفروشش"، "خودفروختگی"، پرفروش، کم فروش و کم فروختن. همان جور که از واژه ی "خریدن"، "خریدار" را داریم از "فروختن" نیز "فروختار" میشکافد که همچند "seller" است.

78- Gir; Gereft: (to take; to hold; to seize; to contract; to attract; to coagulate; to begin; to commence)
Root: agarbáyah (Old Persian); gribhayate (Sansk)(he seizes)

Gereftan

Gereftan	gir	gereft
Gereftani	giri	gerefti
-	girák	-
-	gire	gerefte
-	giremán	gereftemán
-	girá, girán	-
-	girande	-
-	girew	-
-	-	gereftár
-	giregi	gereftegi
-	girác	-
-	girándan	-
-	girád	-

"گرفتن" مینی های فراوان و گوناگونی دارد. در اینجا یادآور میشویم که گرچه همه ی شکافته های "گرفتن" میتوانند همه ی مینی های آن را برسانند اما در سخن مردم هر شکافته ای تنها برای یک مینی ویژه بکار میرود. برای نمونه "گیره" برای "clamp" بکار میرود و "گرفتار" کسی است که به دردی یا رنجی دچار شده باشد. "گیرا" برای "attractive" بکار میرود. "گیران" و "گیرانه" برای "kindling wood" بکار میرود.
از پیوند "گرفتن" با پیشوندها واژه های زیر پدید میآید:

Begereftan, begreftan
Bázgereftan, bázgreftan: (to wean off)
Forugereftan, forugreftan: (to siege)
Bargereftan, bargreftan: (to pick up)
Fargereftan, fargreftan
Fergereftan, fergreftan, feregereftan, feregreftan
Dargereftan, dargreftan: (to commence)
Vágereftan, vágreftan: (to give up)
Váźgereftan, váźgreftan
Farázgereftan, farázgreftan: (to decide)
Hamgereftan, hamgreftan
Kasgereftan, kasgreftan, kahgereftan, kahgreftan
Kamgereftan, kamgreftan
Tarágereftan, tarágreftan
Dirgereftan, dirgreftan
Urgereftan, urgreftan
Avgereftan, avgreftan, afgereftan, afgreftan, ugereftan, ugreftan
Hugereftan, hugreftan
Ugereftan, ugreftan: (to hold that way)

Igereftan, igreftan: (to hold this way)
Metgereftan, metgreftan
Masgereftan, masgreftan, mahgereftan, mahgreftan
Doźgereftan, doźgreftan
Peygereftan, peygreftan: (1- to pursue; to prosecute; to call to court.
2- Paziroftan: to accept; to admit; to adopt)
Vespgereftan, vespgreftan, harvespgereftan, harvespgreftan, harvegereftan, harvegreftan
Uzgereftan, uzgreftan
Jodgereftan, jodgreftan, godgereftan, godgreftan, gogereftan, gogreftan
Basgereftan, basgreftan
Pasgereftan, pasgreftan: (to take back; to withdraw (as one's proposal, etc); to retrieve)
Piwgereftan, piwgreftan: (to prevent)

"گرفتن" به مینی "آغازیدن"- "باران گرفت." "گریستن گرفت."
"باز گرفتن"- "کودک را از شیر بازگرفت (to wean)."
"فروگرفتن (to besiege)"- شهر را فروگرفتند."
"درگرفتن"- "جنگ بزرگی درگرفت." "درگیری آنان باین زودیها بپایان نخواهد رسید."
درباره ی "پذیرفتن" یا "پزیرفتن" در هنگامی که از "رفتن" سخن میگفتیم یاد کردیم. "پذیرفتن" اگر از ریشه ی "گرفتن" باشد به مینی "to adopt" و "to admit" و "to accept" است. "بچه ای را به بچه خواندگی پزیرفتن." "بخش پزیرش بیمارستان." "سخن شما را پزیرفتم." اما "پی گرفتن" به مینی " to pursue" و "پیگیری" به مینی "pursuit" است و "to chase" بویژه در دادگاه. "پیگرد دادستانیک" "legal prosecution".
"پیشگرفتن" به مینی "prevent" میآید و "پیشگیری" "prophylaxis" است.
"گرفتن" و "گیرا" و "گیرنده" و "گیرش" را به مینی "attraction" و "to attract" باید بکار برد.
"آواز گیرایی دارد." "دخترک گیرایی است." "سخنرانی گیرایی کرد." "سخنش مرا گرفت."

79- Gozár-,; Gozáwt: (1- to interpret; to discuss; to comment)
(2- to let; to allow; to permit to go/ through or pass (See Root 84))
(3- to lay (down); to put down (See Root 84))
Root: vi-tar (Old Persian); vitirati (Sansk)(to run across; to pull through)

Gozárdan, gozáwtan	gozár	gozárd, gozáwt
Gozárdani, gozáwtani	gozári	gozárdi, gozáwti
-	gozárák	-
-	gozáre	gozárde, gozáwte
-	gozáremán	gozárdemán, gozáwtemán
-	gozárá	-
-	gozárán	-
-	gozárande	-
-	-	gozárdár, gozáwtár
-	gozáregi	gozárdegi, gozáwtegi
-	gozárád	-

"خواب گزار خواب او را گزارد."
"آگاهی گزار" "news reporter"- "گزارش امروز" "today's report"
در دستور زبان "نهاد" را برای "subject" و "گزاره" را برای "predicate" بکار برده اند که بسیار بجاست.
"پیش گزارش" همچند "preliminary report" است.
با آن که "گزاردن" خود پیوندی است باز از پیوستن آن با پیشوندها واژه های نو بدست میآید:

Begozárdan, begozáwtan
Bargozárdan, bargozáwtan: (to arrange; to set up; to organize)
Bázgozárdan, bázgozáwtan: (to reinterpret; to rediscuss)
Hamgozárdan, hamgozáwtan
Tarágozárdan, tarágozáwtan
Dirgozárdan, dirgozáwtan
Urgozárdan, urgozáwtan
Avgozárdan, avgozáwtan, afgozárdan, afgozáwtan, ugozárdan, ugozáwtan
Metgozárdan, metgozáwtan: (to pseudointerpret)
Dośgozárdan, dośgozáwtan (to misinterpret)
Peygozárdan, peygozáwtan: (to found)
Vespgozárdan, vespgozáwtan, harvegozárdan, harvegozáwtan
Jodgozárdan, jodgozáwtan
Basgozárdan, basgozáwtan
Pasgozárdan, pasgozáwtan
Piwgozárdan, piwgozáwtan

80- Lis; Lewt: (to lick)

Root: raiz (Avest); lih (Sansk)(to lick; to lap)

	Lisidan, Lewtan, Listan	
Lewtan, lisidan	lis	lisid, lewt
Lewtani, lisidani	lisi	lewti
-	lisák	-
-	lise	lewte
-	lisemán	lewtemán
-	lisá	-
-	lisán	-
-	lisande	-
-	lisew	-
-	-	lewtár, lisidár
-	lisegi	lewtegi, lisidegi
-	lisád	-

از پیوند "لیسیدن" یا "لشتن" با پیشوندها واژه های زیر پدید میآید:

Belisidan, belewtan
Bázlisidan, bázlewtan
Barlisidan, barlewtan
Forulisidan, forulewtan
Farlisidan, farlewtan
Ferlisidan, ferlewtan, ferelisidan, ferelewtan
Darlisidan, darlewtan
Válisidan, válewtan
Váźlisidan, váźlewtan
Hamlisidan, hamlewtan
Kaslisidan, kaslewtan, kahlisidan, kahlewtan
Tarálisidan, tarálewtan
Dirlisidan, dirlewtan
Urlisidan, urlewtan
Hulisidan, hulewtan
Avlisidan, avlewtan, aflisidan, aflewtan, ulisidan, ulewtan
Ulisidan, ulewtan
Ilisidan, ilewtan
Metlisidan, metlewtan
Maslisidan, maslewtan, mahlisidan, mahlewtan
Doźlisidan, doźlewtan
Pádlisidan, pádlewtan, peylisidan, peylewtan
Vesplisidan, vesplewtan, harvesplisidan, harvesplewtan, harvelisidan, harvelewtan
Uzlisidan, uzlewtan
Behlisidan, behlewtan, vehlisidan, vehlewtan, vilisidan, vilewtan
Jodlisidan, jodlewtan, godlisidan, godlewtan, golisidan, golewtan, zolisidan, zolewtan
Baslisidan, baslewtan
Paslisidan, paslewtan
Piwlisidan, piwlewtan

81- Compound verbs: (کارواژه های سرشته)

A Short Discussion About Some Model Compound Verbs.

جستار درباره ی برخی کارواژه های سرشته ی نمونه که از روی پرهیب آنان میتوان کارواژه های نوین پدید آورد.

۱- کارواژه ی پهلوی "اوگونیدن ugunidan" از واژه ی "gun" و پیشوند "-u" (آن جور) پدید آمده و مینی آن "to make that way" است.
۲- کارواژه ی پهلوی "ایگونیدن igunidan" از واژه ی "gun" و پیشوند "ای" "-i" (این جور) پدید آمده و مینی آن "to make this way" است.
۳- کسروی از روی همین نمونه ها کارواژه ی "فراهمیدن faráhamidan" به مینی "to convene" و "to assemble" و "to procure" و "to supply" و "to gather" و "باهمیدن báhamidan" به مینی "to come together" و "to make a party" را ساخته است.
۴- نمونه های بالا را راه را برای ساختن دیگر کارواژه های سرشته هموار میکند.
از واژه ی "از آنِ....." کارواژه ی "ازآنیدن azánidan" را به مینی "to possess" و " to confiscate" پدید میاید. باز بر همین روش "درهمیدن darhamidan" به چم "to mix" و " to mingle" و "to entangle" را میتوان از "درهم darham" ساخت.
۵- "خویشیدن xiwidan" ("xiwinidan" و "xviwinidan") کارواژه ی شناخته در پهلوی به مینی "to appropriate" و "to confiscate" است.
۶- "خیس" را میتوان بن کارواژه گرفت و از آن "خیسیدن" و "خیساندن" به مینی "to soak" را پدید آورد.
به همین روش بالا از "خشک" "خشکیدن"، "خوشیدن" و "هوشیدن" به مینی "to dry up" و "خشکاندن" ساخته میشود. همین جور است "شکافتن"، "جنگیدن" از ریشه ی "جنگ" (to fight). از "تر" میتوان "تریدن" به مینی "to make wet" و "to wet" و از "نم"، "نمیدن" به مینی " to moisten" و "گرمیدن" "to heat" را از "گرم" ساخت.
سرانجام از "بر آن شدن" میتوان "برانیدن" ساخت به مینی "to decide". نمونه: "برآنم که بروم". "برآنی که بروی." "برانیدم که بنویسم." به مینی "بر آن شدم که بنویسم."

جستاری کوتاه درباره ی شمارها و شمارهای "تازی"

آن چه که امروز در زبانهای اروپایی شمارهای "تازی" یا “Arabic” numerals خوانده میشود نام نادرستی است که بر این نشانه ها نهاده اند. این شماره ها براستی سانسکریت و از ریشه ی "هند و اروپایی" هستند نه "سامی" و "تازی" و تازیکان را در پدید آوردن آنها کاری نبوده است. در زیر شمارهای سانسکریت را میآوریم و زیر هرکدام شماره های اروپایی را مینویسیم.

० १ २ ३ ४ ५ ६ ७ ८ ९

0 1 2 3 4 5 6 7 8 9

شماره های 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و ... تا 9 سانسکریت یا هند و اروپایی هستند و از این رو نامیدن آنها به "شماره های تازی" یا “Arabic” numerals نادرست است. خود شماره های تازی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و مانند آن از شماره های سانسکریت شکافته است. برای نمونه اگر २ سانسکریت را از دست راست ۹۰ درجه بچرخانیم میشود "۲" که همان "۲" تازیست. نیز اگر ३ سانسکریت را ۹۰ درجه بچرخانیم میشود "۳" تازی.

82- Baxw: (to divide; to give freely; to forgive; to exempt)
Root: bhakwa-, bhakwati (Sansk)(to give; bestow; grant)

واژه ی "بخشیدن" چند مینی پاک جدا از هم دارد: ۱- بخشیدن to divide. ۲- بخشیدن to give freely. و ۳- بخشیدن و بخشودن به مینی to forgive و to exempt.
در این جا تنها "بخشیدن" را شکافته و آن را برای هر سه چم بالا بکار میبریم.

Baxwidan	baxw	baxwid
Baxwidani	baxwi	baxwidi
-	baxwák	-
-	baxwe	baxwide
-	baxwemán	baxwidemán
-	baxwá	-
-	baxwán	-
-	baxwande	-
-	baxwew	-
-	-	baxwidár
-	baxwegi	baxwidegi
-	baxwád	-

از پیوند "بخشیدن" یا "بخشودن" با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآید.

Bebaxwidan, bebaxwudan
Bázbaxwidan, bázbaxwudan
Barbaxwidan, barbaxwudan
Forubaxwidan, forubaxwudan
Farbaxwidan, farbaxwudan
Darbaxwidan, darbaxwudan
Ferbaxwidan, ferbaxwudan,
 ferebaxwidan, ferebaxwudan
Vábaxwidan, vábaxwudan
Váźbaxwidan, váźbaxwudan
Hambaxwidan, hambaxwudan
Kasbaxwidan, kasbaxwudan
Kahbaxwidan, kahbaxwudan
Tarábaxwidan, tarábaxwudan
Dirbaxwidan, dirbaxwudan
Urbaxwidan, urbaxwudan
Avbaxwidan, avbaxwudan, afbaxwidan,
 afbaxwudan, ubaxwidan, ubaxwudan
Ubaxwidan, ubaxwudan
Ibaxwidan, ibaxwudan
Metbaxwidan, metbaxwudan
Masbaxwidan, masbaxwudan,
 mahbaxwidan, mahbaxwudan
Doźbaxwidan, doźbaxwudan,
Pedbaxwidan, pedbaxwudan
Vespbaxwidan, vespbaxwudan,
 harvespbaxwidan, harvespbaxwudan,
 harvebaxwidan, harvebaxwudan
Uzbaxwidan, uzbaxwudan
Behbaxwidan, behbaxwudan
Jodbaxwidan, jodbaxwudan,
 godbaxwidan, godbaxwudan,
 gobaxwidan, gobaxwudan
Basbaxwidan, basbaxwudan
Pasbaxwidan, pasbaxwudan
Piwbaxwidan, piwbaxwudan

83- Xoruw: (to crow; to murmur)

Root: apa-xraosaka (Avest); krowa (Sansk)(to shout; to cry)

Xoruwidan, Xorustan

Xoruwidan, xorustan	xoruw	xoruwid, xorust
Xoruwidani, xorustani	xoruwi	xoruwidi, xorusti
-	xoruwe	xoruwide, xoruste
-	xoruwemán	xoruwidemán, xorustemán
-	xoruwá	-
-	xoruwán	-
-	xoruwande	-
-	xoruwew	-
-	-	xoruwidár, xorustár
-	xoruwegi	xoruwidegi, xorustegi
-	xoruwád	-

از پیوند پیشوندها با "خروشیدن" کارواژه های زیر بدست میآید:

Bexoruwidan, bexorustan
Bázxoruwidan, bázxorustan
Barxoruwidan, barxorustan
Foruxoruwidan, foruxorustan
Farxoruwidan, farxorustan
Ferxoruwidan, ferxorustan,
ferexoruwidan, ferexorustan
Darxoruwidan, darxorustan
Váxoruwidan, váxorustan
Váźxoruwidan, váźxorustan
Farázxoruwidan, farázxorustan
Hamxoruwidan, hamxorustan
Kasxoruwidan, kasxorustan,
kahxoruwidan, kahxorustan
Taráxoruwidan, taráxorustan
Dirxoruwidan, dirxorustan
Urxoruwidan, urxorustan
Avxoruwidan, avxorustan, afxoruwidan,
afxorustan
Uxoruwidan, uxorustan
Ixoruwidan, ixorustan
Metxoruwidan, metxorustan
Masxoruwidan, masxorustan,
mahxoruwidan, mahxorustan
Doźxoruwidan, doźxorustan
Peyxoruwidan, peyxorustan
Vespxoruwidan, vespxorustan,
harvespxoruwidan, harvespxorustan,
harvexoruwidan, harvexorustan
Uzxoruwidan, uzxorustan
Behxoruwidan, behxorustan,
vehxoruwidan, vehxorustan,
vixoruwidan, vixorustan
Jodxoruwidan, jodxorustan,
godxoruwidan, godxorustan,
goxoruwidan, goxorustan
Basxoruwidan, basxorustan
Pasxoruwidan, pasxorustan
Piwxoruwidan, piwxorustan

واژه ی "خروستن" و "خروشیدن" از "خروس" یا "خروش" پدید آمده. "در هنگام جنگ پهلوانان برمیخروشیدند"، "دریای خروشان" و "رودخانه ی خروشان" آوازی بلند پدید میآورند. "فلانی برخروشید و گفت...."
هم چنان که گردش آب در رودخانه "میخروشد" میتوانیم پیدایش آواز در سینه ی بیمار و دل او در پی بیماریهای دریچه ای یا مادرزادی را "خروش" بنامیم و یا "خروشیدار" یا "خروستار" را بکار بریم.
"خروش" از همه برای "murmur" شایسته تر است. پس "systolic murmur" را "خروش تپشیک tapewik" و "diastolic murmur" را "خروش واتپشیک vátapewik" خوانیم. "خروش پیوسته" "continuous murmur" است و "خروش فزاینده" "crescendo murmur" است و "خروش کاهنده" "decrescendo murmur" است.

84- Gozar; Gozawt: (1- to pass. 2- to penetrate)

Root: tar- (Old Persian); vitare-tutano (Avest); tirati (Sansk)(cross over; pass by; pass through; die; forgo)

Gozawtan, Gozardan

Gozawtan	gozar	gozawt
Gozawtani	gozari	gozawti
-	gozare	gozawte
-	gozaremán	gozawtemán
-	gozará	-
-	gozarán	-
-	gozarande	-
-	gozarew	-
-	-	gozawtár
-	gozaregi	gozawtegi
-	gozarád	-

مینی بنیادین "گزشتن" to pass است. اما چندین مینی دیگر نیز دارد مانند "to forsake" و " to penetrate". نمونه:

"از خیابان گزشت." (to pass)

"از لغزش او گزشت." (to forgive)

"از رفتن به نمایش گزشتیم." (to forsake)

"نور از شیشه میگزرد." (to pass و to penetrate)

"رهگزر" "passenger" و "pedestrian" است.

"گزرا" و "گزران" و "گزرنده" همه به مینی "ephemeral" و "transient" و "transitory" بکار میروند.

در دستور زبان "گزرا" "transitive" است و "ناگزرا" "intransitive" است.

چند نمونه ی دیگر را نیز در زیر یاد میکنیم:

"از خودگزشتگی" همچند "abnegation" و "self-sacrifice" است.

"گزر" به ریخت نام واژه به مینی "canal" و "duct" و "passage" و "passageway" بکار میرود.

از پیوند پیشوندها با "گزردن" یا "گزشتن" کارواژه های زیر بدست میآید:

Begozawtan, begozardan: (to forsake; to take for granted)

Bázgozawtan, bázgozardan: (to leave (one to oneself); to bequeath)

Bargozawtan, bargozardan: (to pass by)

Forugozawtan, forugozardan: (to fail (somebody))

Fergozawtan, fergozardan

Dargozawtan, dargozardan: (1- to forgive. 2- to die; to expire)
Negozawtan, negozardan
Vágozawtan, vágozardan: (to transfer (as of property))
Váźgozawtan, váźgozardan
Farázgozawtan, farázgozardan
Hamgozawtan, hamgozardan
Noxgozawtan, noxgozardan
Dirgozawtan, dirgozardan
Urgozawtan, urgozardan
Hugozawtan, hugozardan
Avgozawtan, avgozardan, afgozawtan, afgozardan
Ugozawtan, ugozardan: (to pass in that way)
Igozawtan, igozardan: (to pass in this way)
Metgozawtan, metgozardan
Doźgozawtan, doźgozardan
Pádgozawtan, pádgozardan, peygozawtan, peygozardan
Vespgozawtan, vespgozardan, harvespgozawtan, harvespgozardan, harvegozawtan, harvegozardan
Uzgozawtan, uzgozardan
Behgozawtan, behgozardan, vehgozawtan, vehgozardan, vigozawtan, vigozardan
Jodgozawtan, jodgozardan
Basgozawtan, basgozardan
Pasgozawtan, pasgozardan
Piwgozawtan, piwgozardan

"سرگزشت" "biography" است و "گزر" را برای "isthmus" نیز بکار میبرند. "درگزشته" "deceased" است و "درگزشت" "death" و "expiration" است. رویه ی گزرای این دو کارواژه "zár" و "záw" است و از پیوند آنان با پیشوند "jod" یا "-go" واژه های "gozárdan" و "gozáwtan" وابسته به گزشتن است و به مینی های "to allow" و "to let" و "to permit" و نیز پندارین "to put down (fig.)" است.
چند نمونه ی دیگر از کارواژه های پیوندی بالا و کاربرد آنان:
"درگذشتن"- "از سر خون او درگذشت."
"درگذشتن"- "فلانی ده سال است که درگذشته."
"فروگذاردن"- "او مرا در کار چاپ این نامه فروگذارد."
"واگذاردن"- "مغازه را به پدرش واگذاشت."
"واگذاری" "transfer (as of property)"
"واگذارده" "transferee"

85- Bar-,; Bord: (to carry; to take (away); to win)

Root: baraite (Avest)(he carries); abaram (Old Persian)

Bordan

Bordan	bar	bord
Bordani	bari	bordi
-	barák	-
-	bare	borde
-	baremán	bordemán
-	bará	-
-	barán	-
-	barande	-
-	barew	-
-	-	border
-	baregi	bordegi
-	barád	-

"بردن" یکی به مینی "to carry" و "to take away" است و دیگری به مینی "to win" و دیگری به مینی "to remove" و "to do away with" و "to undo" است. نمونه: "آب را بردم." "بازی را برد." "رنگ پارچه را برد." "هوشبر" و "هوشبری" به مینی "anesthetist" و "anesthesiology" است. "بردار" "carrier" و "vehicle" است و در زبان امروزی برای "vector" جا افتاده و بکار میرود چون در دانش شمار و زیست شناسی. نمونه: "پشه ی آنوفل بردار پلاسموديوم مالاريا است."
از پیوند پیشوندها با "بردن" کارواژه های زیر پدید میآید:

Bebordan
Bázbordan
Barbordan
Forubordan: (to swallow)
Farbordan
Ferbordan, ferebordan
Darbordan: (to rescue)
Vábordan
Vážbordan
Farázbordan
Hambordan
Kasbordan, kahbordan
Tarábordan: (to transport)

Noxbordan
Dirbordan
Urbordan
Hubordan
Avbordan: (to carry down, off or away)
Metbordan
Masbordan, mahbordan
Dożbordan
Huybordan, hoybordan, capbordan
Peybordan, pádbordan: (to come to know)
Vespbordan, harvespbordan, harvebordan

Uzbordan
Behbordan, vehbordan, vibordan
Jodbordan, godbordan, gobordan, zobordan

Tarbordan
Pasbordan
Piwbordan: (to further; to make progress)

"دربردن"- "از مرگ جان بدر برد."
خود واژه ی "برد" به مینی "range" بکار میرود. "برد این تفنگ دو برابر آن دیگری است." "این دو همبردند (of equal range)."
"ترابردن" را برای "to transport" بکار برده اند و "ترابری" همچند "transport" و "transportation" است و "ترابردار" "transporter" است.
"پی بردن" مانند "بو بردن" است و "کم کم چیزی را دریافتن."
"پیش بردن"- مانند "در پیشبرد کارها سخت کوشیدن."

86- Mas-,; Más-,: (to touch)

Root?: mas-it-an (Pahl); pahrmáhiwn (Pahl)(to touch)

Masidan; Másidan

Masidan	mas, más	masid
Masidani	masi	masidi
-	masák	-
-	mase	maside
-	masemán	masidemán
-	masá	-
--	masán	-
--	masande	-
-	masew	-
-	-	masidár
-	masegi	masidegi
-	masád	-

کارواژه ی بنیادین "masidan" چند مینی دارد که در فرهنگ بهرام فره وشی اینها آمده است: ۱- چیدن- برگرفتن to pick (up). ۲- دست مالیدن to palpate. ۳- شستن to wash. ۴- آلودن to smear. ۵- مالیدن و فشردن to massage.

واژه ی ماسیدن نیز در زبان امروز بیشتر به چم "to clot"، "to freeze" و "to smear"، " to pollute" بکار میرود.

از پیوند پیشوندها با "مسیدن" و "ماسیدن" کارواژه های زیر پدید میآید:

Bemasidan; bemásidan

Bázmasidan; bázmásidan: (to touch again)

Barmasidan; barmásidan: (to pick (up); to pick (as flowers))

Forumasidan; forumásidan

Parmasidan; parmásidan: (to touch; to palpate)

Fermasidan; fermásidan, feremasidan; feremásidan: (to touch; to palpate)

Darmasidan; darmásidan

Nemasidan; nemásidan

Vámasidan only; vámásidan: (to clot; to freeze; to smear; to pollute)

Vážmasidan; vážmásidan

Farázmasidan; farázmásidan

Hammasidan; hammásidan

Kasmasidan; kasmásidan, kahmasidan; kahmásidan

Tarámasidan; tarámásidan

Dirmasidan; dirmásidan

Urmasidan; urmásidan

Humasidan; humásidan

Avmasidan; avmásidan, umasidan; umásidan: (to wash away; to rub away)
Metmasidan; metmásidan
Masmasidan; masmásidan, mahmasidan; mahmásidan
Doźmasidan; doźmásidan
Pádmasidan; pádmásidan, peymasidan; peymásidan
Vespmasidan; vespmásidan, harvespmasidan; harvespmásidan, harvemasidan; harvemásidan
Uzmasidan; uzmásidan
Behmasidan; behmásidan, vehmasidan; vehmásidan, vimasidan; vimásidan
Jodmasidan; jodmásidan, godmasidan; godmásidan, gomasidan; gomásidan
Pasmasidan; pasmásidan
Piwmasidan; piwmásidan
Basmasidan; basmásidan

واژه ی "پرماسیدن" در فرهنگها هست و آن "دست زدن" است و بویژه در زمینه پزشکی بکار رفته. پس "پرماسش" "palpation" است.

87- Marj: (to kill; to destroy; to ruin)

Root: marc (Avest); merencaiti (Avest)(to kill; to destroy)

Marjidan

Marjidan	marj	marjid
Marjidani	marják	-
-	marje	marjide
-	marjemán	marjidemán
-	marjá	-
-	marján	-
-	marjande	-
-	marjew	-
-	-	marjidár
-	marjegi	marjidegi
-	marjád	-

واژه ی "مرجیدن" به مینی "to destroy" "ویران کردن"، "میراندن"، "to kill" و "تباه کردن" " to slay" آورده شده است. واژه ی "هرج و مرج" در سخن امروز هست و بباور من مانند "خوش وبش"، "گفتگو"، "خورد و خواب" و "زد و خورد"، "هرج" نیز از کارواژه ی "هرجیدن" شکافته چنان که "مرج" نیز از "مرجیدن" چدید آمده و در "هرج و مرج" یا "chaos" تباهی و مرگ و میر فراوان است. درباره ی "هرج"، واژه ی "هرج" و "هرز" و "هرچ" هر سه یکی هستند و "چ" به "ج" و "ز" میگردد چنان که "روز" و "روچ" و "روج" هر سه یکی هستند. "هرز" و "هرزیدن" "بی آیین و سامان بودن" است و "هرج و مرج" همانا بی آیینی و بیسامانی و ادادمندی (بیدادی) (lawlessness) است و از این رو مایه ی تباهی ویرانی و مرگ است.

از پیوند "مرجیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bemarjidan
Bázmarjidan
Barmarjidan, abarmarjidan
Forumarjidan
Farmarjidan, farámarjidan, parmarjidan
Fermarjidan, feremarjidan
Darmarjidan
Namarjidan
Nemarjidan, nimarjidan
Námarjidan
Mamarjidan

Vámarjidan
Varmarjidan
Váźmarjidan, báźmarjidan
Farázmarjidan, farámarjidan
Hammarjidan, hanmarjidan, anmarjidan, ámmarjidan, ammarjidan, enmarjidan
Darhammarjidan
Kasmarjidan, kahmarjidan
Kammarjidan
Tarámarjidan
Noxmarjidan

Dirmarjidan
Urmarjidan
Zirmarjidan, jirmarjidan
Humarjidan
Avmarjidan, afmarjidan, ofmarjidan,
ufmarjidan, oumarjidan, umarjidan
Umarjidan
Imarjidan
Metmarjidan, memarjidan
Masmarjidan, mahmarjidan
Doźmarjidan
Huymarjidan, hoymarjidan, capmarjidan
Pádmarjidan, pedmarjidan, peymarjidan,
pimarjidan
Vespmarjidan, harvespmarjidan,
harvemarjidan
Uzmarjidan, azmarjidan
Behmarjidan, vehmarjidan, vimarjidan
Námarjidan
Tarmarjidan
Jodmarjidan, godmarjidan, gomarjidan,
zodmarjidan
Basmarjidan
Pasmarjidan
Piwmarjidan

88- Mir-,; Mord: (to die)

Root: mar-, mrira (Avest); mriyataiy (Old Persian); mri-yati (Sansk)(perish; die; decease; become extinct)

Mordan	mir	mord
Mordani	miri	mordi
-	mire	morde
-	miremán	mordemán
-	mirá	-
-	mirán	-
-	mirande	-
-	mirew	-
-	-	mordár
-	miregi	mordegi
-	mirándan	-
-	mirád	-

"مرگ و میر" "mortality" است. "مردنی" "mortal" و "puny" است. "میرا" "mortal" است و "مردار" "carrion" است. "میراندن" "to put to death" است و "میراناد" همچند "death squad" میباشد. "میراد" گروهی از کسان یا جاندارانی هستند که در جایی باهم بمیرند.
از پیوند پیشوندها با "مردن" واژه های زیر بدست میآید:

Bemordan
Bázmordan
Forumordan: (to die; to become extinct; to be extinguished)
Barmordan
Farmordan
Darmordan
Vámordan
Váźmordan
Hammordan
Kasmordan, kahmordan
Tarámordan
Dirmordan
Humordan
Avmordan, umordan
Umordan
Imordan
Metmordan
Masmordan
Doźmordan
Pádmordan, peymordan
Vespmordan, harvespmordan, harvemordan
Uzmordan
Behmordan, vehmordan, vimordan
Jodmordan, godmordan
Basmordan
Pasmordan
Piwmordan

89- Xáh; Xást: (to wish; will, desire)

Root: svadati (Sansk)(wish; want; seek; desire)

Xástan

Xástan	xáh	xást
Xástani	xáhi	xásti
-	xáhák	-
-	xáhe	xáste
-	xáhemán	xástemán
-	xáhá	-
-	xáhán	-
-	xáhande	-
-	xáhew	-
-	-	xástár
-	xáhegi	xástegi
-	xáhád	-
-	xáh	xást

"خواستنی" "desirable" است. "خواست" به مینی های "to want"، "to wish" و "will" و "to desire" است. "خواستار" بسیار خواهنده است: "wishful" و "desirous".

از پیوند "خواستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bexástan: (to ask for; to summon)
Bázxástan: (to ask again; to inquire; to interrogate)
Foruxástan
Farxástan
Ferxástan, ferexástan
Darxástan: (to apply for; to request; to ask for)
Váxástan: (to become due; to become overdue)
Váźxástan
Hamxástan
Kasxástan, kahxástan
Kamxástan: (to be abstemious)
Dirxástan
Urxástan
Huxástan
Avxástan, uxástan
Uxástan: (to wish for…that way)
Ixástan: (to wish for…this way)
Metxástan
Masxástan, mahxástan
Pedxástan, peyxástan
Vespxástan, harvespxástan, harvexástan
Uzxástan
Behxástan, vehxástan, vixástan
Jodxástan, godxástan, goxástan
Basxástan
Pasxástan: (to call back)
Piwxástan: (to ask for a deposit or down payment)

"پس خواستن"- "کارخانه ی جنرال موتورز همه ی موتورهای ساخت سال ۶۶ را پس خواست."
"پیش خواستن"- "پیش خواست"، "پیش خواسته"، "پیش خواستار"
"باز خواست" همچند "enquiry" و "interrogation" است.
"درخواست" همچند "application" و "request" است.
"واخواست" و "واخواسته" "overdue" است.

90- Mán; Mánd: (to remain; to stay)

Root: amánayad (Old Persian)(he waited); opamanayen (Avest)(stay; remain)

	Mándan	
Mándan	mán	mánd
Mándani	máni	mándani
-	máne	mánde
-	mánemán	mándemán
-	máná	-
-	mánán	-
-	mánande	-
-	mánew	-
-	-	mándár
-	mánegi	mándegi

"ماندن" به مینی "درجایی بودن" نیز به مینی "to be fatigued" میآید، آن چه که امروزه مردم نادرست "خسته" میگویند. گردانش این "ماندن" با "ماندن" دیگر که پس از این میآید هردو یکسان است اما مینی این دومی "to be similar to" است.

از پیوند پیشوندها با "ماندن" واژه های زیر بدست میآید:

Bemándan: (to remain; to stay)
Bázmándan: (to remain back)
Forumándan: (1- to be surprised; to be flabbergasted. 2- to fail)
Farmándan
Fermándan, feremándan
Darmándan: (to fail)
Vámándan: (to stop)
Váźmándan
Hammándan
Kasmándan, kahmándan
Tarámándan
Dirmándan
Urmándan
Humándan
Avmándan
Metmándan
Masmándan, mahmándan
Doźmándan
Pedmándan, peymándan
Vespmándan, harvemándan
Uzmándan
Behmándan, vehmándan
Jodmándan, godmándan, gomándan
Pasmándan: (to fall back)
Piwmándan

نمونه ها:

"بازماندن"- "همه رفتند و او در تهران بازماند." "۸ را از ۱۷ کاستیم ۹ بازماند."

"فروماندن"- "یکی روبهی دید بی دست و پای، فروماند در (لطف و صنع) خدای"

"او در این کار فروماند و نتوانست آن را بانجام برساند."

"درماندن"- "درمانده شد." "درماندگی مردم ایران بدرد خود مایه ی شرم است."
"واماندن"- "خرک در میان گل و لای واماند." "ماشین میان کار واماند."
"مان" به مینی "dwelling" است و "مانبان" "نگهبان خانه" است و در گزشته به "سگ نگهبان خانه" "مانبان" میگفتند. "مانش "residence" و "sojourn" و "stay" است. "ماندار" "remaining" است و "مانده" "remainder" است. "ماندگی" همچند "خستگی" امروز یا "tiredness" یا "fatigue" است. "درماندگی" "helpnessness" است و "درمانده" "helpless". "پس مانده" "leftover" است و "پس ماندگی" و یا "پس مانش" "underdevelopment" است. "واماندگی" "failing (n)" و "وامانده" "failing (adj)" میباشد. "ماندگار" همچند "residence" است.

91- Mán; Mánest: (to be like)

Root: mana (Sansk)(picture; likeness); manayen ahe yaťa (Avest)(like…; similar to)

Mándan, Mánestan

Mánestan	mán	mán
mánestani	máni	máni
-	máne	mánde
-	mánemán	mánestemán
-	máná	-
-	mánán	-
-	mánande	-
-	mánew	-
-	-	mándár, mánestár
-	mánegi	mánestegi
-	mánád	-

گردانش این کارواژه و شکافته های آن همه مانند "ماندن" است که زیر شماره ی ۹۰ یاد شد، اما مینی آن "to be similar to" و "to take after" است: "به پدرش میماند." "مانش" و "مانستگی" و "مانگی" "similarity" است. "ماندار" "similar" و "like" و "homologous" است و "مانندگان" همچند "and the like" یا "etc" بکار میرود.

از کارواژه ی پیوندی با "مانستن"، "هممانستن hammánestan" را میشناسیم و آن " to be homologous to" یا "to be similar to each other" یا "to be like one another" است.

"jodmánestár" یا "gománestár" میتواند بسیار سودمند باشد و آن "ناهمانند بودن" یا "dissimilarity" را میرساند. از این رو "گمانش" و "گمانستگی" و "گمانگی" همچند "heterologousness" و "dissimilarity" است و "گمانه" یا "جدمانه" همچند "dissimilar" و "heterologous" است.

از پیوند "ماندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bemándan	Darmándan
Bázmándan	Namándan
Barmándan, abarmándan	Nemándan, nimándan
Forumándan	Námándan
Farmándan, farámándan, parmándan	Mamándan
Fermándan, feremándan	Vámándan

Varmándan
Váźmándan
Farázmándan, farámándan
Hammándan, hanmándan, anmándan,
ámmándan, ammándan, enmándan
Darhammándan
Kasmándan, kahmándan
Kammándan
Tarámándan
Noxmándan
Dirmándan
Urmándan
Zirmándan, jirmándan
Humándan
Avmándan, afmándan, ofmándan,
ufmándan, oumándan, umándan
Umándan
Imándan

Metmándan, memándan
Masmándan, mahmándan
Doźmándan
Huymándan, hoymándan, capmándan
Pádmándan, pedmándan, peymándan,
pimándan
Vespmándan, harvespmándan,
harvemándan
Uzmándan, azmándan
Behmándan, vehmándan, vimándan
Námándan
Tarmándan
Jodmándan, godmándan, gomándan,
zodmándan
Basmánda, vasmándan
Pasmándan
Piwmándan

92- Farámuw: (to forget)

Root: mares-, (Avest); mrdta; mrwta (Old Persian); pramriwta (Sansk)(to forget)

Farámuwidan, Farámowtan

Farámowtan	farámuw	farámuwid, farámowt
Farámowtani	farámuwi	farámowti
-	farámuwák	-
-	farámuwe	farámowte
-	farámuwemán	farámowtemán
-	farámuwá	-
-	farámuwán	-
-	farámuwande	-
-	farámuwew	-
-	-	farámowtár
-	farámuwegi	farámowtegi
-	farámuwándan	-
-	farámuwád	-

Farámuwew: (forgetting; amnesia)
Farámowtár: (forgetful; amnesic)

از پیوند "فراموشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Befarámuwidan
Bázfarámuwidan
Barfarámuwidan, abarfarámuwidan
Forufarámuwidan
Farfarámuwidan, faráfarámuwidan, parfarámuwidan
Ferfarámuwidan, ferefarámuwidan
Darfarámuwidan
Nafarámuwidan
Nefarámuwidan, nifarámuwidan
Náfarámuwidan
Mafarámuwidan
Váfarámuwidan
Varfarámuwidan
Váźfarámuwidan
Farázfarámuwidan, faráfarámuwidan
Hamfarámuwidan, hanfarámuwidan, anfarámuwidan, ámfarámuwidan, amfarámuwidan, enfarámuwidan
Darhamfarámuwidan
Kasfarámuwidan, kahfarámuwidan
Kamfarámuwidan
Taráfarámuwidan
Noxfarámuwidan
Dirfarámuwidan
Urfarámuwidan

Zirfarámuwidan, jirfarámuwidan
Hufarámuwidan
Avfarámuwidan, affarámuwidan, offarámuwidan, uffarámuwidan, oufarámuwidan, ufarámuwidan
Ufarámuwidan
Ifarámuwidan
Metfarámuwidan, mefarámuwidan
Masfarámuwidan, mahfarámuwidan
Doźfarámuwidan
Huyfarámuwidan, hoyfarámuwidan, capfarámuwidan
Pádfarámuwidan, pedfarámuwidan, peyfarámuwidan, pifarámuwidan
Vespfarámuwidan, harvespfarámuwidan, harvefarámuwidan
Uzfarámuwidan, azfarámuwidan
Behfarámuwidan, vehfarámuwidan, vifarámuwidan
Náfarámuwidan
Tarfarámuwidan
Jodfarámuwidan, godfarámuwidan, gofarámuwidan, zodfarámuwidan
Basfarámuwidan, vasfarámuwidan
Pasfarámuwidan
Piwfarámuwidan

93- Mál; Mowt: (to knead; to massage; to rub)

Root: mrw-t (Old Persian); marezaiti (Avest); marwti (Sansk)(to clean; rub clean)

Mowtan, Málidan

Mowtan, málidan	mál	mowt, málid
Mowtani, málidani	máli	mowti, málidi
-	málák	-
-	mále	mowte, málide
-	málemán	mowtemán, málidemán
-	málá, málán	-
-	málande	-
-	málew	-
-	-	mowtár, málidár
-	málegi	mowtegi, málidegi
-	málándan	-
-	málád	-

از پیوند "مالیدن" و "مشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bemowtan, bemálidan
Bázmowtan, bázmálidan
Forumowtan, forumálidan
Barmowtan, barmálidan
Farmowtan, farmálidan
Fermowtan, fermálidan, feremowtan, feremálidan
Darmowtan, darmálidan
Vámowtan, vámálidan
Váźmowtan, váźmálidan
Farázmowtan, farázmálidan
Hammowtan, hammálidan = hamowtan, hamálidan
Kasmowtan, kasmálidan, kahmowtan, kahmálidan
Tarámowtan, tarámálidan
Noxmowtan, noxmálidan
Dirmowtan, dirmálidan
Humowtan, humálidan
Avmowtan, avmálidan, afmowtan, afmálidan, umowtan, umálidan
Umowtan, umálidan
Imowtan, imálidan
Metmowtan, metmálidan
Masmowtan, masmálidan, mahmowtan, mahmálidan
Doźmowtan, doźmálidan
Peymowtan, peymálidan
Uzmowtan, uzmálidan
Behmowtan, behmálidan, vehmowtan, vehmálidan, vimowtan, vimálidan
Jodmowtan, jodmálidan, godmowtan, godmálidan, gomowtan, gomálidan
Basmowtan, basmálidan
Pasmowtan, pasmálidan
Piwmowtan, piwmálidan

"نمدمالی"- "نمدمال"، "خمیرمال"، "خمیرمالی"، "سنگ مالی" و "ماله" از واژه های سرشته با "مالیدن" اند.
"مالش" را در دانش چهر (physics) برای friction بکار میبریم. مالاندن همچند to fractionize است.
مینی پندارین "مالیدن" "to cancel" و "to destroy" است. مانند "مهمانی مالید" که از آن مینی " to cancel" خواسته میشود.
"ورمالیدن" "to roll up" "to rob" "to steal" است.
"فرومالیدن" همچند "to rub in" است.
"درمالیدن" به "درون" یا به "در" چیزی مالیدن است و به ویژه به مالیدن نره (penis) به میان لبهای ناز (vulva) بدون سپوختن آن بدرون زهگیر (vagina) گفته میشود.
"مشتگان (mowtegán)" "masturbation"

94- Már: (1- to perceive. 2- to reckon)

Root: mriw; miriwati (Sansk)(consider; reflect; deliberate)

Márdan

Márdan	már	márd
Márdani	mári	márdi
-	márák	-
-	máre	márde
-	máremán	márdemán
-	márá	-
-	márán	-
-	márande	-
-	márew	-
-	-	márdár
-	máregi	márdegi
-	márád	-

این کارواژه ی کهن امروزه به رویه ی بنیادینش بکار نمیرود اما برخی شکافته های آن را شایسته است بکار بریم مانند "márew" برای "perception"، این ریشه در کارواژه های سرشته بکار میرود که در پایین تر از آنان یاد خواهیم کرد.
واژه ی "اماردن" و "آماردن" را نیز در همین جا بررسی کرده از آن شکافته ها بدست میآوریم:

Amárdan; Ámárdan: (1- to perceive. 2- to reckon; to compute)

Ámárdan	ámár	ámárd
Ámárdani	ámári	ámárdi
-	ámárák	-
-	ámáre	ámárde
-	ámáremán	ámárdemán
-	ámárá	-
-	ámárán	-
-	ámárande	-
-	ámárew	-
-	-	ámárdár
-	ámáregi	ámárdegi
-	ámárád	-

ریشه ی "آمار" که امروزه تنها برای "statistics" بکار میرود مینی گسترده ای دارد یکی "to perceive" است و دیگری "to reckon" که نباید این دو مینی بزرگ را فراموش کرد و بیکار گزاشت.
شیوه های "آماردی ámárdi" همچند reckoning or statistical methods است.
"آماردار ámárdár" همچند "reckoner" و "statistician" و "accountant" است.
بجای واژه ی "رایانه" که دانسته نیست از کجا آمده و بر چه پایه ساخته شده ("رای" را گرفته اند آن را به "انه" پیوند کرده و آن را همچند "computer" دانسته اند.) (گمان میرود از "ráyinitan" از پهلوی ساخته شده باشد). اگر بخواهیم واژه ای بیآوریم که هم "reckoning" (شمارگری) و دریابندگی یا "perception" را در بر داشته باشد باید واژه ی "ماردن" یا "آماردن" را بکار بریم. از این رو برای "computer" همچند شایسته تری گویا "آماراد ámáràd" یا "ماراد márárd" باشد.
از پیوند "ماردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bemárdan
Bázmárdan: (to perceive again; to recompute)
Forumárdan
Barmárdan: (to reckon; to compute; to perceive)
Farmárdan
Fermárdan, feremárdan
Darmárdan
Vámárdan
Váźmárdan: (to count down; to count in reverse fashion)
Hammárdan = hámmárdan = hámárdan = ámárdan
Kasmárdan, kahmárdan
Tarámárdan
Noxmárdan
Dirmárdan
Humárdan
Avmárdan
Umárdan
Imárdan
Metmárdan
Masmárdan
Doźmárdan
Pedmárdan, peymárdan
Vespmárdan, harvespmárdan, harvemárdan
Uzmárdan
Behmárdan, vehmárdan, vimárdan
Jodmárdan, godmárdan = gomárdan
Basmárdan
Pasmárdan
Piwmárdan

"آماردن" از پیوند پیشوند "هام" که همچند "هم" است با "ماردن" بدست آمده و سپس به ریخت "آماردن" درآمده است.
"دژماردن" به مینی "misconceive" و "misperceive" است و "دژمارش" همان "misperception" و "misconception" است.
"گماردن" از پیوند پیشوند "go" که ریخت دیگری از "jod" است با "ماردن" پدید آمده و به مینی "to consider for a separate or special purpose" و از این رو به مینی "to assign" یا "to commit" است.

واژه ی "owmárdan" یا "owmordan" یا "uwmárdan" یا "uwmordan" همان چیزی است که امروزه مردم "womordan" یا "wemordan" گویند و ما در زیر آن را آن جور که مردم میگویند میشکافیم.

Wemordan, Womordan, Womárdan: (count)

Wemordan, womárdan	wemor, womár	wemord, womárd
Wemordani, womárdani	wemori, womári	wemordi, womárdi
-	womárák	-
-	wemore, womáre	wemorde, womárde
-	womáremán	womárdemán
-	womárá	-
-	womárán	-
-	womárdani	-
-	womárew	-
-	-	womárdár
-	womáregi	womárdegi
-	womárád	-

پیشوات "-we" و "-wo" و "-ow" و "-uw" و "-ew" به سر چندین واژه در میآید و به مینی آنان چیزی نمیافزاید. مانند:
"شکفتن"، "اشکفتن"؛ "شنودن"، "اشنودن"؛ "شکافتن"، "شکافتن"؛ "شتافتن"، "اشتافتن" و مانند آن.
از پیوند پیشوندها با "شمردن" واژه های زیر بدست میآید:

Bewomordan, bewomárdan, bewomordan
Bázwomordan, bázwomárdan, bázwomordan
Barwomordan, barwomárdan, barwomordan
Foruwomordan, foruwomárdan, foruwomordan
Farwomordan, farwomárdan, farwomordan
Ferwomordan, ferwomárdan, ferwomordan
Darwomordan, darwomárdan, darwomordan
Váwomordan, váwomárdan, váwomordan
Váźwomordan, váźwomárdan, váźwomordan
Farázwomordan, farázwomárdan, farázwomordan
Hamwomordan, hamwomárdan, hamwomordan
Kaswomordan, kaswomárdan, kaswomordan, kahwomordan, kahwomárdan, kahwomordan
Taráwomordan, taráwomárdan, taráwomordan
Dirwomordan, dirwomárdan, dirwomordan

Avwomordan, avwomárdan, avwomordan
Uwomordan, uwomárdan, uwomordan
Iwomordan, iwomárdan, iwomordan
Metwomordan, metwomárdan, metwomordan
Maswomordan, maswomárdan, maswomordan, mahwomordan, mahwomárdan, mahwomordan
Doźwomordan, doźwomárdan, doźwomordan
Peywomordan, peywomárdan, peywomordan
Vespwomordan, vespwomárdan, vespwomordan, harvewomordan, harvewomárdan, harvewomordan
Uzwomordan, uzwomárdan, uzwomordan
Jodwomordan, jodwomárdan, jodwomordan, godwomordan, godwomárdan, godwomordan, gowomordan, gowomárdan, gowomordan
Baswomordan, baswomárdan, baswomordan
Paswomordan, paswomárdan, paswomordan
Piwwomordan, piwwomárdan, piwwomordan

"برشمردن" و "بازشمردن" همچند "to recount" و "to reiterate" است. "واژشمردن" " to count down" و "بس شمردن" "to multiply" است. "بسشمار" را برای "multiplicand" بکار برده اند.

95- Kaw: (to pull; to draw)
Root: karw-, (Avest); karwayen (Avest); karw-, (Sansk)(to pull)

Kawidan, Kewidan: (to pull; to draw)

Kawidan	kaw	kawid
Kawidani	kawi	kawidi
-	kawák	-
-	kawe	kawide
-	kawemán	kawidemán
-	kawá	-
-	kawán	-
-	kawande	-
-	kawew	-
-	-	kawidár
-	kawegi	kawidegi
-	kawác	-
-	kawád	-

یک مینی دیگر کشیدن "to carry" است مانند "سنگ کش"، "ماسه کش"، "آجرکش" و "زرکش". مینی دیگر آن "to weigh" است. شکافته های آن به این مینی نمیآید. "کشیدار" "بسیار کشنده" و یا "شیوه ی کشیدن" باشد. "کشاندن "to pull" است و مینی پندارین آن "to induce" است چون "کسی را به کاری کشیدن یا کشاندن".

از پیوند "کشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bekawidan
Bázkawidan
Forukawidan: (to pull down)
Barkawidan: (1- to promote. 2- to pull up)
Farkawidan
Ferkawidan, ferekawidan
Darkawidan: (to pull back or inside; to withdraw)
Vákawidan: (to pull out or off)
Farázkawidan
Hamkawidan: (to contract; to pull together)
Kaskawidan, kahkawidan
Tarákawidan
Noxkawidan
Dirkawidan: (to take long)
Hukawidan
Avkawidan, ofkawidan, ukawidan
Metkawidan
Maskawidan, mahkawidan
Doźkawidan
Pádkawidan, peykawidan
Vespkawidan, harvespkawidan, harvekawidan
Uzkawidan

Jodkawidan, godkawidan, gokawidan, zokawidan: (to pull apart; to disjoin)
Baskawidan
Paskawidan: (to pull back; to withdraw)
Piwkawidan: (1- to present. 2- to put forth or forward; to introduce)

"بازکشیدن"- "خود را از زندگی سیاسی بازکشید." "دست از خوردن بازکشید."
"برکشیدن"- "خواجه را به پایگاه پرده داری برکشید." "به درجه ی نخست وزیری برکشیده شد."
"فروکشیدن"- "رخت از تنش فروکشید." "پرده را فروکشید."
"درکشیدن"- "پرده را درکشید." "زبان درکشید."
"هم کشیدن"- "ماهیچه خود را هم کشید." "ابروانش را هم کشید."
"دیرکشیدن"- "این کار سخت دیرکشید."
از شکافته های بالا یکی :"هم کشک hamkewak" است که در پزشکی برای "sphincter" میتواند بکار رود. از "پیش کشیدن" "پیشکش" به مینی "present" و "gift" است.
بسیاری واژه ها با "کشیدن" برویه ی کارواژه ی میانجی یا auxiliary verb بکار میروند مانند "رنج کشیدن" و "سرکشیدن" و "دست کشیدن" و "گردن کشیدن" و "کس کشیدن" و "بو کشیدن" و مانندگان آن که هر یک مینی جداگانه ای برای خود دارد.

96- Maz; Mak: (to suck)

Root: meq; mec (Sansk)(to suck)

Mazidan: (1- to suck. 2- to taste). Makidan: (to suck)

دو کارواژه ی "مزیدن" به مینی "to taste" و "to suck" و "مکیدن" به مینی "to suck" را در یک جا باهم بررسی میکنیم.

Mazidan

Mazidan	maz	mazid
Mazidani	mazi	mazidi
-	mazák	-
-	maze	mazide
-	mazemán	mazidemán
-	mazá	-
-	mazán	-
-	mazande	-
-	mazew	-
-	-	mazidár
-	mazegi	mazidegi
-	mazándan	-
-	mazád	-

Makidan

Makidan	mak	makid
Makidani	maki	makidi
-	makák	-
-	make	makide
-	makemán	makidemán
-	maká, makán	-
-	makande	-
-	makew	-
-	-	makidár
-	makác	-
-	makád	-

"از پیوند "مزیدن" و "مکیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Bemazidan, bemakidan
Bázmazidan, bázmakidan
Forumazidan, forumakidan
Barmazidan, barmakidan
Farmazidan, farmakidan
Fermazidan, fermakidan, feremazidan, feremakidan
Vámazidan, vámakidan
Váźmazidan, váźmakidan
Hammazidan = hamazidan = amazidan, hámmazidan = ámazidan
Hammakidan = hamakidan = amakidan, hámmakidan = ámakidan
Kasmazidan, kasmakidan, kahmazidan, kahmakidan
Tarámazidan, tarámakidan
Noxmazidan, noxmakidan
Dirmazidan, dirmakidan
Urmazidan, urmakidan
Avmazidan, avmakidan
Umazidan, umakidan
Imazidan, imakidan
Metmazidan, metmakidan
Masmazidan, masmakidan, mahmazidan, mahmakidan
Doźmazidan, doźmakidan
Pádmazidan, pádmakidan, pimazidan, pimakidan
Vespmazidan, vespmakidan, harvemazidan, harvemakidan
Uzmazidan, uzmakidan
Behmazidan, behmakidan, vehmazidan, vehmakidan, vimazidan, vimakidan
Jodmazidan, jodmakidan, gomazidan, gomakidan
Basmazidan, basmakidan
Pasmazidan, pasmakidan
Piwmazidan, piwmakidan

97- Farib; Farift: (to deceive; to beguile)

Root: leip-, (to smear with fat; to stick); lipta (Sansk)(sticky); lepyati (Sansk)(he smears)

Fariftan

Fariftan, faribidan	farib	farift
Fariftani	faribi	farifti
-	faribák	-
-	faribe	farifte
-	faribemán	fariftemán
-	faribá	-
-	faribán	-
-	faribande	-
-	faribew	-
-	-	fariftár
-	faribegi	fariftegi
-	faribád	-

از پیوند "فریفتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Befariftan
Bázfariftan
Barfariftan, abarfariftan
Forufariftan
Farfariftan, farázfariftan, parfariftan
Ferfariftan, ferefariftan
Darfariftan
Nafariftan
Nefariftan, nifariftan
Náfariftan
Mafariftan
Váfariftan
Varfariftan
Váźfariftan, báźfariftan
Farázfariftan, faráfariftan
Hamfariftan, hanfariftan, anfariftan, ámfariftan, amfariftan, enfariftan
Darhamfariftan
Kasfariftan, kahfariftan
Kamfariftan
Taráfariftan
Noxfariftan
Dirfariftan
Urfariftan
Zirfariftan, jirfariftan
Hufariftan
Avfariftan, affariftan, offariftan, uffariftan, oufariftan, ufariftan
Ufariftan
Ifariftan
Metfariftan, mefariftan
Masfariftan, mahfariftan
Doźfariftan
Huyfariftan, hoyfariftan, capfariftan

Pádfariftan, pedfariftan, peyfariftan, pifariftan
Vespfariftan, harvespfariftan, harvefariftan
Uzfariftan, azfariftan
Behfariftan, vehfariftan, vifariftan
Náfariftan
Tarfariftan
Jodfariftan, godfariftan, gofariftan, zodfariftan
Basfariftan
Pasfariftan
Piwfariftan

98- Káf; Káft: (to cleave; to split)

Root: kap-, kabh-, (Aryan); kapoti (lit.)(to hack; to hew); skaf-, (Old Persian); skapto (Greek)(to chop; to hack; to dig)

Káftan

Káftan	káf	káft
Káftani	káfi	káfti
-	káfák	-
-	káfe	káfte
-	káfemán	káftemán
-	káfá	-
-	káfán	-
-	káfande	-
-	káfew	-
-	-	káftár
-	káfegi	káftegi
-	káfác	-
-	káfád	-

"شکفتن wekoftan" نیز کارواژه ی ناگزراست و همچند "شکافتن" است و بیشتر برای گل و به مینی "to bloom" و "to blossom" بکار میرود و ما در این جا از آنها جداگانه یاد نخواهیم کرد.
"شکاف" و "کاف" هردو به مینی "cleft" و "split" و "crevice" است. "اشکاف" مینی جداگانه ای یافته و همچند "pantry" بکار میرود. "کافتار" و "شکافتار" بسیار شکافنده و یا شیوه ی "کافتن" است.
در زیر از پیوند "کافتن" و "شکافتن" و "شکفتن" با پیشوندها واژه های نوینی بدست میآوریم:

Bekáftan	Bewkáftan, bewkoftan
Bázkáftan	Bázwkáftan, bázwkoftan
Forukáftan	Foruwkáftan, foruwkoftan
Barkáftan	Barwkáftan, barwkoftan
Farkáftan	Farwkáftan, farwkoftan
Ferkáftan	Ferwkáftan, ferwkoftan
Nekáftan	Newkáftan, newkoftan
Vákáftan	Váwkáftan, váwkoftan
Váźkáftan	Váźwkáftan, váźwkoftan
Hamkáftan	Hamwkáftan, hamwkoftan
Urkáftan	Urwkáftan, urwkoftan

Hukáftan	Huwkáftan, huwkoftan
Avkáftan	Avwkáftan, avwkoftan, Afwkáftan, afwkoftan, Uwkáftan, uwkoftan
Metkáftan	Metwkáftan, metwkoftan
Maskáftan	Maswkáftan, maswkoftan
Doźkáftan	Doźwkáftan, doźwkoftan
Pedkáftan, peykáftan	Peywkáftan, peywkoftan, Pedwkáftan, pedwkoftan, Piwkáftan, piwkoftan
Vespkáftan	Harvewkáftan, harvewkoftan
Uzkáftan	Uzwkáftan, uzwkoftan
Behkáftan	Behwkáftan, behwkoftan, Vehwkáftan, vehwkoftan, Viwkáftan, viwkoftan
Jodkáftan, gokáftan	Jodwkáftan, jodwkoftan, Godwkáftan, godwkoftan, Gowkáftan, gowkoftan
Baskáftan	Baswkáftan, baswkoftan
Paskáftan	Paswkáftan, paswkoftan
Piwkáftan	Piwwkáftan, piwwkoftan

از مینی های بسیار ارزنده و فرامشته ی "کافتن" و "شکافتن" "to derive" است.
"شکافته" و "کافته" "derivative" است و "کافتار" و "شکافتار" "deriving" است. نمونه: "سخن از سخن شکافد." از دیگر مینی های "شکافتن" و "کافتن" "to incise" است. چون "دملی را شکافتن" و "شکافش" همان "incision" است. "واشکافتن" را برای "analyze" بکار میبریم و "واکافش" همچند "analysis" و "واکافتار" همچند "analyzer" میباشد.

99- Par: (1- to fly. 2- to leap; to jump)

Root: parena (Avest)(feather); pru, private (Sansk)(jump; spring)

Paridan

Paridan	par	parid
Paridani	pari	paridi
-	pare	paride
-	paremán	paridemán
-	pará	-
-	parán	-
-	parande	-
-	parew	-
-	-	paridár
-	paregi	paridegi
-	parándan	-
-	parád	-

از پیوند پیشوندها با "پریدن" واژه های زیر بدست میآید:

Beparidan
Bázparidan
Foruparidan
Barparidan
Farparidan
Ferparidan, fereparidan
Darparidan
Váparidan
Varparidan: (to die suddenly)
Váźparidan
Hamparidan, hámparidan
Kasparidan, kahparidan
Taráparidan
Noxparidan
Dirparidan
Huparidan
Avparidan, uparidan
Uparidan
Iparidan
Metparidan
Masparidan
Doźparidan
Pedparidan, peyparidan
Vespparidan, harveparidan
Uzparidan
Behparidan, vehparidan, viparidan
Jodparidan, godparidan, goparidan
Basparidan
Pasparidan
Piwparidan

"دورپر" "long-distance flier" است. "شب پرک" "bat" است. "پریده" به مینی "chipped off" و "پریدگی" برای "chipping off" بکار میرود. "پرنده" به مینی "flying" و "bird" است.

"پراندن" به مینی "to throw" و "to squirt" بکار میرود. چون: "سنگ پراندن" و "آب پرداندن".
"پراد parád" همچند "flying squad" است. از مینی های دیگر "پریدن" "to sublimate" است
همانا "ناگهان از ریخت بربسته یا solid به ریخت دمه یا گاز درآمدن" بدون این که آن چیز از نهاد
آبگونگی بگزرد چون: "ماده ی شیمیایی ید (iodine) میپرد."
"ورپریدن" ناگهان مردن (die suddenly) است و مرگ ناگهانی (sudden death) "ورپرش" است.

100- Tuz; Tuxt: (to compensate; to atone; to repent; to punish)

Root: tujiwn (Pahl); tugan (Armenian)(to punish)

Tuxtan	tuz	tuxt
Tuxtani	tuzi	tuxti
-	tuze	tuxte
-	tuzemán	tuxtemán
-	tuzá	-
-	tuzán	-
-	tuzande	-
-	tuzew	-
-	-	tuxtár
-	tuzegi	tuxtegi
-	tuzád	-

واژه ی "توختن" را امروزه تنها با "کینه" و "کین" بکار میبرند به مینی "to revenge" و "to avenge".

از پیوند "توختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betuxtan
Báztuxtan
Forutuxtan
Bartuxtan
Fartuxtan
Fertuxtan, feretuxtan
Dartuxtan
Vátuxtan
Váźtuxtan
Hamtuxtan, hantuxtan, antuxtan, ámtuxtan
Kastuxtan, kahtuxtan
Tarátuxtan
Dirtuxtan
Urtuxtan
Avtuxtan, aftuxtan, oftuxtan, utuxtan
Utuxtan
Ituxtan
Mettuxtan, metuxtan
Mastuxtan, mahtuxtan
Doźtuxtan
Pádtuxtan, peytuxtan
Vesptuxtan, harvetuxtan
Uztuxtan
Jodtuxtan, godtuxtan, gotuxtan
Bastuxtan
Pastuxtan
Piwtuxtan

101- Sáz; Sáxt: (to build; to agree)

Root: sac-, sacaite (Avest)(to perform; to carry out)

Sáxtan

Sáxtan	sáz	sáxt
Sáxtani	sázi	sáxti
-	sázák	-
-	sáze	sáxte
-	sázemán	sáxtemán
-	sázá	-
-	sázán	-
-	sázande	-
-	sázew	-
-	-	sáxtár
-	sázegi	sáxtegi
-	sázád	-

"ساز" را بریخت پسوند برای ساختن خیلی واژه ها بکار میبرند. "دمساز" "companion"، "کشتی سازی" "ship-building"، "همساز" "symmetrical"، "نیمساز" "bisector".
"ساخت" چون "ساخت ایران" "Made in Iran" و "ساخت و پاخت" به مینی "plotting" است (to plot against somebody).
"ساختار" "structure"، "ساختمان" "building"، "سازمان" "organization" و "سازش" به مینی "agreement" و "condescension"، "compromise" است. "ساختگی" به مینی "fictitious" و "artificial" بکار میرود.
از پیوند "ساختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besáxtan
Bázsáxtan: (to rebuild; to repair; to rehabilitate)
Barsáxtan: (to coin; to invent; to make artificially)
Forusáxtan
Farsáxtan = parsáxtan
Fersáxtan
Nesáxtan
Darsáxtan
Vásáxtan
Váźsáxtan
Násáxtan, nasáxtan: (to disagree)
Hamsáxtan: (to be compatible)
Kahsáxtan
Tarásáxtan
Noxsáxtan
Dirsáxtan
Ursáxtan
Husáxtan
Avsáxtan, afsáxtan, usáxtan
Usáxtan

Isáxtan
Metsáxtan
Mahsáxtan
Dożsáxtan
Pádsáxtan, pedsáxtan, peysáxtan = passáxtan

Vespsáxtan, harvesáxtan
Behsáxtan: (to sanitize; to make sanitary or hygienic)
Bassáxtan
Passáxtan
Piwsáxtan: (to prefabricate)

واژه ی "پساختن" به ویژه به دو چم "to insert" و "to intercalate" بکار میرود. برای نمونه "رشته های نازک ماز" یا "myofibril" را که مانند دندانه های شانه درهم فرومیروند و "intercalated disks" خوانده میشوند میتوان "گرده های پساخته" نامید.

Pasáxtan

Pasáxtan	pasáz	pasáxt
Pasáxtani	pasázi	pasáxti
-	pasázák	-
-	pasáze	pasáxte
-	pasázemán	pasáxtemán
-	pasázá, pasázán	-
-	pasázande	-
-	pasázew	-
-	-	pasáxtár
-	pasázác	-
-	pasázád	-

واژه ی "پساختن" که در بالا آن را شکافتیم بیگمان از واژه ی"ساختن" پدید آمده با پیشوند "pád".
چند نمونه از واژه های پیوندی با "ساختن" را نیز در زیر یاد میکنیم:
"بازسازی شهر پس از بمباران."
"این واژه از برساخته های او است"، همانا آن را از خود ساخته است.
"ناسازگاری" با برخی خوراکها (incompatibility, allergy, hypersensitivity)
"ناساختار" را میتوان به مینی های "allergic" و "hypersensitive" و "incompatible" بکار برد.
"بهسازی شهر بگردن وزارت بهداری است."

102- Riz; Rixt: (1- to pour. 2- to mold; to forge)

Root: ric (Sansk)(to clear; vacate; shift; move); raecayat (Avest)(pour out)

Rixtan

Rixtan	riz	rixt
Rixtani	rizi	rixti
-	rizák	-
-	rize	rixte
-	rizemán	rixtemán
-	rizá	-
-	rizán	-
-	rizande	-
-	rizew	-
-	-	rixtár
-	rizegi	rixtegi
-	rizád	-

"ریخته" "forged" است. "ریخته گری" "(iron) forgery" است. "ریختار" "forger" است و ریختگی "forgedness" "forgery" است.

از پیوند "ریختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berixtan
Bázrixtan
Barrixtan
Forurixtan
Farrixtan
Ferrixtan, fererixtan
Nerixtan
Darrixtan
Várixtan
Váźrixtan
Hamrixtan
Darhamrixtan
Kasrixtan, kahrixtan
Tarárixtan
Noxrixtan
Dirrixtan
Hurixtan
Avrixtan, afrixtan, ufrixtan
Urixtan
Irixtan
Metrixtan
Masrixtan, mahrixtan
Doźrixtan
Pádrixtan, pedrixtan, peyrixtan
Vesprixtan, harverixtan
Uzrixtan
Behrixtan, vehrixtan, virixtan
Jodrixtan = godrixtan = gorixtan
Pasrixtan
Piwrixtan

"فروریختن" همچند "to crumble" و "to disintegrate" است.
"درهم ریختن" به مینی "to mix up" و "to put in disorder" است.
در زیر واژه ی "پرهیختن" یا "پرهیزیدن" یا "پهریختن" را میشکافیم.

Parhixtan, Pahrixtan, Parhizidan: (to abandon; to leave; to avoid)
Root: pati-raik-, (Old Persian); paiti-raek (Avest)(avoid)

Parhixtan	parhiz	parhixt
Parhixtani	parhizi	parhixti
-	parhizák	-
-	parhize	parhixte
-	parhizemán	parhixtemán
-	parhizew	-
-	-	parhixtár
-	parhizá	-
-	parhizán	-
-	parhizande	-
-	parhizegi	parhixtegi
-	parhizándan	-
-	parhizád	-

"پرهیختن" به مینی "to abandon" و "to leave" و "to avoid" است.
"پرهیختار" کسی است که چیزی را رها کند و یا از آن دوری کند. پس میتوان "از خوراک از دارو یا از تریاک پرهیختار بود." "to diet" پرهیز از خوراک است. در زمینه ی دیگر "پرهیختار" از رای دادن" "abstainee" است.
"گریختن " به مینی "to pour apart" و "to flee" و "to escape" میباشد. از "ریز" و همچندش "ریغ" نیز واژه هایی داریم. خود "گریغ" به مینی گریز "escape" و "escapade" و "stampede" است.
"کس از حکم یزدان نیابد گریغ اگر چه بپرد برآید به میغ." (فردوسی)
"ریغ" به مینی "loose diarrheal stool" از همان ریشه ی "ریختن" شکافته.
"ریغو" به مینی "puny" و "cachectic" مینی پندارین است و آن کسی است که گویا پیرو شکم روش فراوان و ریغ زدن نزار (lean) گشته است.

103- Varz; Varzid: (to exert; to exercise; to train)

Root: vareza (Avest)(affect; work; activate)

Varzidan

Varzidan	varz	varzid
Varzidani	varzi	varzidi
-	varzák	-
-	varze	varzide
-	varzemán	varzidemán
-	varzá	-
-	varzán	-
-	varzande	-
-	varzew	-
-	-	varzidár
-	varzándan	-
-	varzád	-

"ورزیدن" را امروزه مردم بیشتر برای "to exercise" و آن هم تنها برای "تن" بکار میبرند که درست نیست زیرا این کارواژه ی ارزنده "ورزیدن" را از نیرو میاندازد. "ورزیدن" به آن مینی هایی که در بالا به انگلیسی یاد کردم باید بکار گرفته شود. پس "کشآورزی" و "کشاورز" از "کش kew" به مینی "boundary" و "مرز" است و "کشور" پاره ای از زمین است که دارای مرز باشد و "کشاورز" کسی است که "مرزی" (در این جا به مینی "بوم" است) میورزد. پس "agriculture" و "farming" از آن بدست میآید. "کارورز" "trainee" است. "ورزا" گونه ای گاو در بوم مازندران و گیلان است و نامش بکارش خوب شایان است. "خمیر را میورزند تا خوب از کار درآید." "ورزش" نه تنها برای "تن" است همانا برای کارهای مغزی میتواند باشد. پس "در آموزاک هندسه میتوان ورزش دوم و سوم و چهارم را واچارد." "One can solve the exercises number 2, 3, and 4 in geometry."
"ورزیدار" همان "agent" است کسی که کاری را انجام دهد.
"ورزاد" اگر تنها برای ورزشهای تن باشد به "sports team" گفته میشود اما میتواند در هر زمینه ی دیگری نیز بکار رود.
از پیوند "ورزیدن" با پیشوندها کارواژه های نوین زیر بدست میآید:

Bevarzidan	Fervarzidan
Bázvarzidan	Nevarzidan
Barvarzidan	Darvarzidan
Foruvarzidan	Vávarzidan
Farvarzidan	Varvarzidan

Váźvarzidan
Farázvarzidan
Hamvarzidan
Kasvarzidan, kahvarzidan
Tarávarzidan
Noxvarzidan
Dirvarzidan
Urvarzidan
Jovarzidan
Uvarzidan
Metvarzidan

Masvarzidan, mahvarzidan
Doźvarzidan
Peyvarzidan
Vespvarzidan, harvevarzidan
Uzvarzidan
Jodvarzidan, godvarzidan, govarzidan
Tarvarzidan
Basvarzidan
Pasvarzidan
Piwvarzidan

104- Kuw; Toxw; Tuxw: (to try; to endeavor)
Root: kownati (Sansk)(to pull); t́v́axw-, (Avest)

Kuwidan, toxwidan	kuw, toxw	kuwid, toxwid
Kuwidani, toxwidani	kuwi, toxwi	kuwidi, toxwidi
-	kuwe, toxwe	kuwide, toxwide
-	kuwemán, toxwemán	kuwidemán, toxwidemán
-	kuwá, toxwá	-
-	kuwán, toxwán	-
-	kuwande, toxwande	-
-	kuwew, toxwew	-
-	-	kuwidár, toxwidár
-	kuwegi, toxwegi	kuwidegi, toxwidegi
-	kuwándan, toxwándan	-
-	kuwád,toxwád	-

واژه ی تخشیدن toxwidan" یا "tuxwidan" گرچه در بن به مینی "کوشیدن" است اما در نوشته های کهن تنها برای "کوشیدن" در کار و پیشه" بکار رفته و از این روست که به ویژه پس از پیوند با پیشوند "هو" همچند "technique" بکار رفته است. پس "هوتخش hutoxw" همچند "technician" است و "هوتخشی" "technic" است و نیز "technical". گرچه واژه ی "فن" و "فند" و "فنی" و "فندیک" نیز همگی پارسی هستند اما بهتر است "هوتخش" و "هوتخشی" را فراموش نکرد.
از پیوند پیشوندهای گوناگون با "کوشیدن" و "تخشیدن" واژه های نوینی پدید میآید که در زیر از چندتای آنان یاد میکنیم:

Bekuwidan, betoxwidan
Bázkuwidan, báztoxwidan: (to try again)
Farkuwidan, fartoxwidan = Ferkuwidan, fertoxwidan: (to persevere)*
Ferekuwidan, feretoxwidan: (to persevere)*
Hamkuwidan, hamtoxwidan: (to try together)
Dirkuwidan, dirtoxwidan: (to try for a long time)
Peykuwidan, peytoxwidan
Vespkuwidan, vesptoxwidan, harvekuwidan, harvetoxwidan
Jodkuwidan, jodtoxwidan, gokuwidan, gotoxwidan
Paskuwidan, pastoxwidan
Piwkuwidan, piwtoxwidan

* "فرکوشیدن" را برای "to persevere" میتوان بکار برد. پس "فرکوش" همچند "persevering" و "فرکوشیدار" "persevering" و فرکوشش و فرکوشی "perseverance" خواهند بود.

105- Źul: (to dishevel; to disarray)

Root: lul-, (Sansk); vilulu (Sansk)(disorder; derange; dishevel)

Źulidan	źul	źulid
Źulidani	źuli	źulidi
-	źulák	-
-	źule	źulide
-	źulemán	źulidemán
-	źulá	-
-	źulán	-
-	źulande	-
-	źulew	-
-	-	źulidár
-	źulegi	źulidegi
-	źulándan	-
-	źulád	-

از پیوند "ژولیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beźulidan	Dirźulidan
Bázźulidan	Huźulidan
Barźulidan	Avźulidan, afźulidan
Foruźulidan	Metźulidan
Farźulidan	Masźulidan, mahźulidan
Ferźulidan	Doźźulidan
Neźulidan	Pádźulidan, peyźulidan, peźulidan
Váźulidan	Vespźulidan, harveźulidan
Váźźulidan	Jodźulidan, godźulidan, goźulidan
Hamźulidan, amźulidan	Basźulidan
Kasźulidan, kahźulidan	Pasźulidan
Taráźulidan	Piwźulidan
Noxźulidan	

"افژولیدن" را "اوژولیدن" نیز نوشته اند. از مینی آن "تباهی" و "ویرانی" از پی پریشانی و پراکندگی خواسته میشود.

"پژولیدن" نیز در "پاسخ و واکنش به چیزی ژولیده و پریشان و پراکنده دل شدن است." نمونه از سنایی:

"صبحدمان مست برآمد زکوی   زلف پژولیده و ناشسته روی."

106- Gari-,: (to weep; to cry)

Root: krandh, krandati (Sansk)(weep; cry; shed tears)

Garistan

Garistan	gary	garist
Garistani	garyi	garisti
-	garye	gariste
-	garyemán	garistemán
-	garyá	-
-	garyán	-
-	garyande	-
-	garyew	-
-	-	garistár
-	garyegi	garistegi
-	garyándan	-
-	garyád	-

از پیوند "گریستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begaristan
Bázgaristan
Bargaristan
Forugaristan
Fargaristan
Fergaristan
Negaristan
Dargaristan
Vágaristan
Váźgaristan
Hamgaristan, amgaristan
Kasgaristan, kahgaristan
Tarágaristan
Noxgaristan
Hugaristan
Afgaristan
Ugaristan
Igaristan
Metgaristan
Masgaristan, mahgaristan
Doźgaristan
Pádgaristan, peygaristan, pigaristan
Vespgaristan, harvegaristan
Uzgaristan
Behgaristan, vehgaristan, vigaristan
Jodgaristan, godgaristan, gogaristan
Basgaristan
Pasgaristan
Piwgaristan

واژه ی "نگریستن" که در بالا از آن یاد شد بستگی به "نگریستن" به مینی "to look at" ندارد و تنها از دیدگاه برونه با آن یک جور است.

107- Xiy: (to sweat; to perspire)

Root: xv́istan (Pahl)(to sweat; to perspire); xv́aiḿda-, (Avest); svidas (Sansk)(to sweat; to perspire)

Xistan (xv́istan)

Xistan	xiy	xist
Xistani	xiyi = xivi	xisti
-	xiye, xive	xiste
-	xiyemán	xistemán
-	xiyá	-
-	xiyán	-
-	xiyande	-
-	xiyew	-
-	-	xistár
-	xiyegi	xistegi
-	xiyád	-

واژه ی "خوی" را که به دبیره ی تازی نویسند در فرهنگها "xoy" خوانده اند که از لغزشهای رسوای فارسی است. این واژه همانند "خواهر" و "خوید" و "خواستن" با "v" نوشته میشده و در زمان باستان در زبان پارسی واتی بوده که مانند وات "w" انگلیسی خوانده میشد و هم اکنون در برخی زبانها و گویشها مانند کردی بازمانده است. این واژه ها را آن زمان "xv́ástan" و "xv́áhar" و "xv́id" میخواندیم و سپس این وات را از دست دادیم و از این رو این واژه ها را با "واو" نوشتند اما "واو" آن را نخواندند. پس چون "خواهر" و "خواستن" و "خوید" و "خویش" را "خاهر" و "خاستن" و "خید" و "خیش" میخوانیم واژه ی "خوی" را باید "xi" خواند نه "xoy" آن جور که در فرهنگها نوشته اند.
کارواژه ی "xistan" در بن "xv́istan " بوده است که "xi کردن" است و چون "v" آن را نمیخوانیم آن را "xistan" نوشته ایم و شاید واژه ی "خیس" امروزی نیز از همین ریشه و زمانی "xvis" بوده است. بهر روی شکافته های بالا بویژه در زمینه ی پزشکی سودمند است. "xiyew" و "xiyemán" همچند "perspiration" است. "خویستار xistár" یا "بسیار "xi" کننده است و یا "بسیار xi کردن" یا "شیوه ی خوی کردن" باشد.
از پیوند "خویستن xistan" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bexv́istan, bexistan
Bázxv́istan, bázxistan
Barxv́istan, barxistan
Foruxv́istan, foruxistan
Farxv́istan, farxistan
Ferxv́istan, ferxistan, ferexvistan, ferexistan
Nexv́istan, nexistan
Darxv́istan, darxistan
Váxv́istan, váxistan

Váźxv́istan, váźxistan
Hamxv́istan, hamxistan, amxv́istan, amxistan
Kasxv́istan, kasxistan, kahxv́istan, kahxistan
Taráxv́istan, taráxistan
Noxxv́istan, noxxistan
Dirxv́istan, dirxistan
Huxv́istan, huxistan
Avxv́istan, avxistan, afxv́istan, afxistan, uxv́istan, uxistan
Uxv́istan, uxistan
Ixv́istan, ixistan
Metxv́istan, metxistan
Masxv́istan, masxistan, mahxv́istan, mahxistan
Doźxv́istan, doźxistan
Pedxv́istan, pedxistan
Vespxv́istan, vespxistan, harvexv́istan, harvexistan
Uzxv́istan, uzxistan
Behxv́istan, behxistan, vehxv́istan, vehxistan, vixv́istan, vixistan
Jodxv́istan, josxistan, godxv́istan, godxistan, goxv́istan, goxistan
Basxv́istan, basxistan
Pasxv́istan, pasxistan
Piwxv́istan, piwxistan

108- Jah; Jast:(1- to jump; to leap. 2- to gush; to squirt)

Root: yah-, (Avest); yasyati (Sansk)

Jastan

Jastan, jahidan	jah	jahid, jast
Jastani	jahi	jasti
-	jahe	jaste
-	jahemán	jastemán
-	jahá	-
-	jahán	-
-	jahande	-
-	jahew	-
-	-	jastár
-	jahegi	jastegi
-	jahándan	-
-	jahád	-

"جستن" به مینی "پریدن" "to jump" و "to leap" و "to gush out" و "to squirt" و "to rush" است. و "جهاندن" "to squirt" و "to make gush out" است. "جهش" "leap" است و در زیست شناسی آن را برای "mutation" بکار برده اند. "جهاد" در پارسی تنی چند از مردمند که باهم بپرند یا چند چیز است چون آب پران و آبدزدک که باهم آب یا چیز دیگری را بپرانند.
"جستار" چیزی یا کسی است که فراوان بجهد یا شیوه ی جهش باشد.
از پیوند "جستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bejastan
Bázjastan
Barjastan
Forujastan
Farjastan
Ferjastan, ferejastan
Nejastan
Darjastan
Vájastan
Váźjastan
Farázjastan
Hamjastan, hanjastan, amjastan
Kasjastan, kahjastan
Noxjastan
Dirjastan
Urjastan
Hujastan
Avjastan, afjastan, ujastan
Ujastan
Ijastan
Metjastan
Masjastan
Doźjastan
Pádjastan, peyjastan, pijastan
Vespjastan, harvejastan
Uzjastan

Behjastan, vehjastan
Tarjastan
Basjastan
Pasjastan
Piwjastan

مینی بیشتر واژه های بالا آشکار است. "واجستن" "to leap back" است. در چامه ی کودکانه که گوید: "ها جستم و واجستم تو حوض نقره جستم." "واجستن" مینی "to be shocked" نیز میدهد: "هنگامی که آگاهی شکست نیروهای خودی را به او دادند واجست. (He was shocked.)

109- Juy; Jost: (to search for; to look for)

Root: yuiďyeiti (Avest)(he fights); jodha (Sansk)

Jostan

Jostan	juy	jost
Jostani	juyi	josti
-	juyák	-
-	juye	joste
-	juyemán	jostemán
-	juyá	-
-	juyán	-
-	juyande	-
-	juyew	-
-	-	jostár
-	juyegi	jostegi
-	juyád	-

از شکافته های بالا "جو" و "جوی" و "جویی" برویه ی پسوند بکار میرود و واژه های دیگری را میتوان به آنان پیوست. نمونه: "هنرجو"، "دانشجو"، "جهانجو"، "کامجو".

"جوینده" "searcher" است.

"جستار" در نوشته های کهن همچند "discussion" بکار رفته است.

"جست و جو" همچند "search" است و "جویاد" را همچند "search squad" بکار توان برد.

از پیوند "جستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bejostan
Bázjostan: (to inquire; to interrogate)
Barjostan
Forujostan
Farjostan
Ferjostan, ferejostan
Nejostan
Majostan
Darjostan
Vájostan
Váźjostan
Hamjostan
Kasjostan, kahjostan
Tarájostan
Noxjostan
Urjostan
Hujostan
Avjostan = afjostan, ujostan
Ujostan
Ijostan
Metjostan
Masjostan, mahjostan
Doźjostan
Pádjostan, peyjostan
Vespjostan = harvejostan
Uzjostan

Tarjostan
Jodjostan = godjostan = gojostan
Basjostan
Pasjostan
Piwjostan

بازجستن" "to inquire" است و یا "دوباره یافتن".
"بازجویی" امروزه بیشتر در زمینه های دادگاهی و به مینی "investigation" و "inquiry" و "inquisition" بکار میرود.
"پی جستن" و "پیجویی" دنبال چیزی گشتن و تا اندازه ای همچند "investigation" و " to investigate" میباشد.
"جستن" را نیز همچند "to find" و "to find out" و "to figure out" میتوان بکار برد. نمونه:
"پاسخ پرسش را جستم." "آیا کفشت را جستی؟"

110- Biz; Bixt; Viz; Vixt: (to sieve; to sift)

Root: vic (Sansk)(to separate or sort out by swinging); vaeg-, (Avest)

Bixtan, vixtan	biz	bixt
Bixtani	bizi	bixti
-	bizák	-
-	bize	bixte
-	bizemán	bixtemán
-	bizá	-
-	bizán	-
-	bizande	-
-	bizew	-
-	-	bixtár
-	bizegi	bixtegi
-	bizád	-

"آردبیز" غربال است، "زربیز" الک زر است، "راویز" ریخت نادرست آردبیز است. خاکبیز سرند است.

از پیوند "بیختن" یا "ویختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebixtan, bevixtan
Báz bixtan, bázvixtan
Barbixtan, barvixtan
Forubixtan, foruvixtan
Farbixtan, farvixtan
Ferbixtan, fervixtan, ferebixtan, ferevixtan
Darbixtan, darvixtan
Vábixtan, vávixtan
Varbixtan, varvixtan
Váźbixtan, váźvixtan
Farázbixtan, farázvixtan
Hambixtan, hamvixtan, ámbixtan, ámvixtan, ambixtan, amvixtan
Kasbixtan, kasvixtan, kahbixtan, kahvixtan
Tarábixtan, torávixtan
Dirbixtan, dirvixtan
Urbixtan, urvixtan
Hubixtan, huvixtan
Avbixtan, avvixtan
Ubixtan, uvixtan
Ibixtan, ivixtan
Metbixtan, metvixtan
Masbixtan, masvixtan, mahbixtan, mahvixtan
Doźbixtan, doźvixtan
Pádbixtan, pádvixtan, peybixtan, peyvixtan
Vespbixtan, vespvixtan, harvebixtan, harvevixtan
Uzbixtan, uzvixtan
Behbixtan, behvixtan, vehbixtan, vehvixtan
Jodbixtan, jodvixtan, godbixtan, godvixtan, gobixtan, govixtan
Basbixtan, basvixtan
Pasbixtan, pasvixtan
Piwbixtan, piwvixtan

111- Cáw: (to teach; to instruct)

Root: caw (to inform; show; communicate); caxw (Avest)(see; announce)

Cáwtan

Cáwidan (cáwtan)	cáw	cáwid (cáwt)
Cáwidani (cáwtani)	cáwi	cáwidi (cáwti)
-	cáwák	-
-	cáwe	cáwide (cáwte)
-	cáwemán	cáwidemán (cáwtemán)
-	cáwá	-
-	cáwán	-
-	cáwande	-
-	cáwew	-
-	-	cáwidár (cáwtár)
-	cáwegi	cáwidegi (cáwtegi)
-	cáwád	-

"چاشاک" "instructions" است و "چاشیدار" "instructor" و "teacher" است.
از پیوند "چاشیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Becáwidan, (becáwtan)
Bázcáwidan, (bázcáwtan)
Forucáwidan, (forucáwtan)
Farcáwidan, (farcáwtan)
Fercáwidan, (fercáwtan), ferecáwidan, (ferecáwtan)
Darcáwidan, (darcáwtan)
Necáwidan, (necáwtan)
Vácáwidan, (vácáwtan)
Varcáwidan, (varcáwtan)
Váźcáwidan, (váźcáwtan)
Farázcáwidan, (farázcáwtan)
Hamcáwidan, (hamcáwtan), amcáwidan, (amcáwtan)
Kascáwidan, (kascáwtan), kahcáwidan, (kahcáwtan)
Tarácáwidan, (tarácáwtan)
Dircáwidan, (dircáwtan)
Urcáwidan, (urcáwtan)
Hucáwidan, (hucáwtan)
Avcáwidan, (avcáwtan), afcáwidan, (afcáwtan), ucáwidan, (ucáwtan)
Metcáwidan, (metcáwtan)
Mascáwidan, (mascáwtan), mahcáwidan, (mahcáwtan)
Doźcáwidan, (doźcáwtan)
Pádcáwidan, (pádcáwtan), peycáwidan, (peycáwtan)
Vespcáwidan, (vespcáwtan), harvecáwidan, (harvecáwtan)
Uzcáwidan, (uzcáwtan)
Jodcáwidan, (jodcáwtan), godcáwidan, (godcáwtan), gocáwidan, (gocáwtan)
Bascáwidan, (bascáwtan)

Pascáwidan, (pascáwtan)   Piwcáwidan, (piwcáwtan)

"فروچاشیدن" یا "فرچاشیدن" را گویا بتوان همچند "inculcate" بکار برد. از این دو به باور من "فروچاشتن" یا "فروچاشیدن" برتر است. پس "فروچاش" و "فروچاشیدار" همچند "inculcator" تواند بود.

112- Ázmáy; Ázmud: (to try; to examine; to experiment)

áz-,; aizi-, (prefix)

Root: má; ámayanti (Avest)(to measure; test; try)

Ázmudan

Ázmudan	ázmáy	ázmud
Ázmudani	ázmáyi	ázmudi
-	ázmáyák	-
-	ázmáye	ázmude
-	ázmáyemán	ázmudemán
-	ázmá, ázmáyá	-
-	ázmáyán	-
-	ázmáyande	-
-	ázmáyew	-
-	-	ázmudár
-	ázmáyegi	ázmudegi
-	ázmáyád	

"زورآزمای" "wrestler" است و "زورآزمایی" "to wrestle with" و نیز به مینی "to tamper with" میآید. "آزمایه" "tester" است. "آزمایش" "test" یا "experiment" یا "examination" است. "آزمودار" "tester" و "examiner" و "experimenter" تواند بود.
"آزمودگی" "experience" یا "experiencedness" "expertise" است.
"آزمایاد" همچند "examiners" یا "experimenters" تواند بود.
از پیوند "آزمودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyázmudan
Bázázmudan
Barázmudan
Foruázmudan
Farázmudan
Darázmudan
Vááżmudan
Váźázmudan
Hamázmudan
Kasázmudan
Dirázmudan
Urázmudan
Metázmudan
Jodázmudan = godázmudan
Basázmudan
Pasázmudan
Piwázmudan

113- Mul: (to procrastinate; to delay)
Root?: [cf deráz]

Mulidan

Mulidan	mul	mulid
Mulidani	muli	mulidi
-	mulák	-
-	mule	mulide
-	mulemán	mulidemán
-	mulá	-
-	mulán	-
-	mulande	-
-	mulew	-
-	-	mulidár
-	mulegi	mulidegi
-	mulád	-

"مولش" "procrastination" است و "مولیدار" "procrastinator" است و "مولاد" "procrastinators" است و آن چه که امروز "قرطاس بازان" گویند گونه ای از "مولاد"ند.
از واژه های پیوندی با "مولیدن" باید "بازمولیدن" و "وامولیدن" و "پادمولیدن" را نام برد.

Bemulidan
Bázmulidan
Barmulidan, abarmulidan
Forumulidan
Farmulidan, farámulidan, parmulidan
Fermulidan, feremulidan
Darmulidan
Namulidan
Nemulidan, nimulidan
Námulidan
Mamulidan
Vámulidan
Varmulidan
Váźmulidan
Farázmulidan, farámulidan
Hammulidan, hanmulidan, anmulidan, ámmulidan, ammulidan, enmulidan
Darhammulidan
Kasmulidan, kahmulidan
Kammulidan
Tarámulidan
Noxmulidan
Dirmulidan
Urmulidan
Zirmulidan, jirmulidan
Humulidan
Avmulidan, afmulidan, ofmulidan, ufmulidan, oumulidan, umulidan
Umulidan
Imulidan
Metmulidan, memulidan

Masmulidan, mahmulidan
Doźmulidan
Huymulidan, hoymulidan, capmulidan
Pádmulidan, pedmulidan, peymulidan, pimulidan
Vespmulidan, harvespmulidan, harvemulidan
Uzmulidan, azmulidan
Behmulidan, vehmulidan, vimulidan
Námulidan
Tarmulidan
Jodmulidan, godmulidan, gomulidan, zodmulidan
Basmulidan, vasmulidan
Pasmulidan
Piwmulidan

114- Yasn; Yawt; Yazn: (1- to venerate. 2- to pray; to say grace. 3- to worship)
Root: yáza-, yayaete (Avest)(venerate); yadátaey (Old Persian)(he must venerate)

Yawtan

Yawtan, yasnidan	yasn	yawt
Yawtani, yasnidani	yasni	yawti
-	yasnák	-
-	yasnemán	yawtemán
-	yasná	-
-	yasnán	-
-	yasnande	-
-	yasnew	-
-	-	yawtár
-	yasnegi	yawtegi
-	yasnád	-

"یشتار" "worshipper" است و "یسناد yasnád" گروه "یشتاران" است.
واژه های "ایزد" و "یزدان" از ریشه ی "یشتن" و "یسن yasn" شکافته اند و به مینی "worshipped" و "venerated" هستند. پس "ایزد" و "یزدان" چیزهایی بوده اند به سخن امروز "گرامی داشتنی" و "پرستیدنی".
در آیین بهدینی "درون drun" که گونه ای نان است بر خوان میزد (mayazd) میگزارند و آن دو گونه است "درون یشته" و "درون نایشته". آن نانی را که بر آن نماز خوانده و بان دمیده اند "درون یشته" خوانند و آن را که بر آن نماز نخوانده اند "درون نایشته" خوانند. (نگاه فرهنگ پهلوی بهرام فره وشی).
امروز مردم واژه ی "یشتن" را فرامشته اند و بجای "نیاییدن" را بکار میبرند.
از پیوند پیشوندها با "یشتن" واژه های زیر بدست میآید:

Beyawtan
Bázyawtan
Baryawtan
Foruyawtan
Faryawtan
Feryawtan
Váyawtan
Varyawtan
Váźyawtan
Farázyawtan
Hamyawtan, amyawtan
Kasyawtan, kahyawtan
Taráyawtan
Noxyawtan

Diryawtan
Huyawtan
Avyawtan, afyawtan, uyawtan
Uyawtan
Iyawtan
Metyawtan
Masyawtan, mahyawtan
Doźyawtan

Pádyawtan, piyawtan
Vespyawtan, harveyawtan
Uzyawtan
Behyawtan
Náyawtan
Basyawtan
Pasyawtan
Piwyawtan

115- Niyáy: (to praise; to acclaim)

niy-, (prefix)

Root: ayatiy (Old Persian)(pray; praise); gáyati (Sansk)(to sing)

Niyáyidan, Neyáyidan

Niyáyidan	niyáy	niyáyid
Niyáyidani	niyáyi	niyáyidi
-	niyáyák	-
-	niyáye	niyáyide
-	niyáyemán	niyáyidemán
-	niyáyá	-
-	niyáyán	-
-	niyáyande	-
-	niyáyew	-
-	-	niyáyidár
-	niyáyegi	niyáyidegi
-	niyáyád	-

"نیاییدن" را امروزه مردم بجای "to praise" و "to acclaim" تنها برای ستودن "خدا" بکار میبرند و از این رو همچند "to pray" شده است. از این رو است که واژه ی "نیایش" که از شکافته های بالا بازمانده است به مینی "prayer" بکار میرود اما براستی مینی این واژه "ستایش" خدا است.
از پیوند "ayáy" "yáy" و "ayáyid" "yáyid" با پیشوندها واژه های انگاریک (hypothetical) زیر پدید میآید.

Yáy-,	Yád	Yáyid
beyáy	beyád	beyáyid
bázyáy	bázyád	bázyáyid
baryáy	baryád	baryáyid
foruyáy	foruyád	foruyáyid
faryáy	faryád	faryáyid
feryáy	feryád	feryáyid
daryáy	daryád	daryáyid
neyáy, niyáy	neyád, niyád	neyáyid, niyáyid
váyáy	váyád	váyáyid

varyáy	varyád	varyáyid
váźyáy	váźyád	váźyáyid
farázyáy	farázyád	farázyáyid
hamyáy	hamyád	hamyáyid
kasyáy, kahyáy	kasyád, kahyád	kasyáyid, kahyáyid
taráyáy	taráyád	taráyáyid
diryáy	diryád	diryáyid
huyáy	huyád	huyáyid
avyáy	avyád	avyáyid
metyáy	metyád	metyáyid
masyáy, mahyáy	masyád, mahyád	masyáyid, mahyáyid
doźyáy	doźyád	doźyáyid
pádyáy, pedyáy,	pádyád, pedyád,	pádyáyid, pedyáyid
peyyáy	peyyád	peyyáyid
vespyáy, harveyáy	vespyád, harveyád	vespyáyid, harveyáyid
azyáy	azyád	azyáyid
behyáy	behyád	bahyáyid
jodyáy, godyáy,	jodyád, godyád,	jodyáyid, godyáyid
goyáy	goyád	goyáyid
basyáy	basyád	basyáyid
pasyáy	pasyád	pasyáyid
piwyáy	piwyád	piwyáyid

116- Vaxw: (to grow)

Root: vaxw-, (Avest)(grow; wax; flourish)

Vaxwidan	vaxw	vaxwid
Vaxwidani	vaxwi	vaxwidi
-	vaxwe	vaxwide
-	vaxwemán	vaxwidemán
-	vaxwá	-
-	vaxwán	-
-	vaxwande	-
-	vaxwew	-
-	-	vaxwidár
-	vaxwegi	vaxwidegi
-	vaxwándan	-
-	vaxwád	-

"وخشیدن" "to grow" است و "بالیدن (vi)" "to develop (vt)" و "پروردن" "to nurture" و " to make develop" است.

از پیوند پیشوندها با "وخشیدن" واژه های زیر بدست میآید:

Bevaxwidan
Bázvaxwidan
Barvaxwidan
Foruvaxwidan
Farvaxwidan
Fervaxwidan, ferevaxwidan
Darvaxwidan
Vávaxwidan
Varvaxwidan
Hamvaxwidan, amvaxwidan
Kasvaxwidan, kahvaxwidan
Tarávaxwidan
Noxvaxwidan
Dirvaxwidan
Urvaxwidan
Huvaxwidan
Avvaxwidan, afvaxwidan, uvaxwidan
Metvaxwidan
Masvaxwidan
Doźvaxwidan
Pádvaxwidan, peyvaxwidan
Vespvaxwidan = harvevaxwidan
Uzvaxwidan
Behvaxwidan
Jodvaxwidan, godvaxwidan, govaxwidan
Basvaxwidan
Pasvaxwidan
Piwvaxwidan

آن چه درباره ی "روییدن" و شکافته های آن نوشتیم درباره ی "وخشیدن" نیز درست است و در آن جا که نتوان از "روییدن" کمک گرفت میتوان "vaxwidan" را بکار بست.

117- [Viz*]: (to flee, to escape)
Root:?

Vaxtan: (to flee, to escape)

Vaxtan	[viz]	vaxt
Vaxtani	vizi	vaxti
-	vize	vaxte
-	vizemán	vaxtemán
-	vizá	-
-	vizán	-
-	vizande	-
-	vizew	-
-	-	vaxtár
-	vizegi	vaxtegi
-	vizád	-

این کارواژه ی وختن به مینی گریختن آمده، و ریشه ی آن دانسته نیست و میتواند نادرست (corrupt form) باشد.
از پیوند "وختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bevaxtan
Bázvaxtan
Barvaxtan
Foruvaxtan
Farvaxtan = parvaxtan
Fervaxtan, ferevaxtan
Nevaxtan
Vávaxtan
Varvaxtan
Váźvaxtan
Farázvaxtan
Hamvaxtan, amvaxtan
Kasvaxtan, kahvaxtan
Tarávaxtan
Dirvaxtan
Huvaxtan
Uvaxtan
Metvaxtan
Doźvaxtan
Pádvaxtan, peyvaxtan
Vespvaxtan, harvevaxtan
Uzvaxtan
Behvaxtan
Jodvaxtan, govaxtan
Basvaxtan
Pasvaxtan
Piwvaxtan

*واژه ی انگاریک (hypothetical)

118- Nevidinidan; Nevididan: (to invite (to a party))

Root: ne-, (prefix); viduye (Avest)(to recognize); vid (Avest)(to see)

Nevididan

Nevididan	nevid	nevidid
Nevididani	nevidi	nevididi
-	nevide	nevidide
-	nevidemán	nevididemán
-	nevidá	-
-	nevidán	-
-	nevidande	-
-	nevidew	-
-	-	nevididár
-	nevidegi	nevididegi
-	nevidánidan	-
-	nevidád	-

این کارواژه امروز بکار نمیرود و تنها نام واژه ی آن به ریخت "نوید nevid" به کار میرود و آن هم به مینی "مژده" یا "آگاهی خوش". اما براستی مینی بنیادین آن "مردم را به مهمانی و جشن و شادمانی فراخواندن" بوده است و از این رو آن را به مینی "آگاهی خوش" گرفته اند. پروا کنید که کارواژه ی گزرای آن(vt) "نویدانیدن nevidánidan" میشود و همان جور که در جای که در جای دیگر در آغاز کارنامه ی پارسیک گفتیم "in" نشان کارواژه ی ناگزرا (vi) و "آن án" نشان کارواژه ی گزرا (vt) است.

از پیوند "نویدیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Benevididan
Báznevididan
Barnevididan, abarnevididan
Forunevididan
Farnevididan, fáránevididan, parnevididan
Fernevididan, ferenevididan
Darnevididan
Nanevididan
Nenevididan, ninevididan
Nánevididan
Manevididan
Vánevididan
Varnevididan
Váźnevididan, báźnevididan
Faráznevididan, faránevididan
Hamnevididan, hannevididan, annevididan, ámnevididan, amnevididan, ennevididan
Darhamnevididan
Kasnevididan, kahnevididan
Kamnevididan
Taránevididan
Noxnevididan

Dirnevididan
Urnevididan
Zirnevididan, jirnevididan
Hunevididan
Avnevididan, afnevididan, ofnevididan, ufnevididan, ounevididan, unevididan
Unevididan
Inevididan
Metnevididan, menevididan
Masnevididan, mahnevididan
Doźnevididan
Huynevididan, hoynevididan, capnevididan
Pádnevididan, pednevididan, peynevididan, pinevididan
Vespnevididan, harvespnevididan, harvenevididan
Uznevididan, aznevididan
Behnevididan, vehnevididan, vinevididan
Nánevididan
Tarnevididan
Jodnevididan, godnevididan, gonevididan, zodnevididan
Basnevididan
Pasnevididan
Piwnevididan

119- Vest: (to shoot?)
Root:?

Vestan

Vestan	ves	vest
Vestani	vesi	vesti
-	vesák	-
-	vese	veste
-	vesemán	vestemán
-	vesá	-
-	vesán	-
-	vesande	-
-	vesew	-
-	-	vestár
-	vesegi	vestegi
-	vesád	-

این کارواژه ی مرده است و ریشه ی آن دانسته نیست (Corrupt form?). از شکافته های آن "وستار "vestár" همچند "shooter" و "sniper" است و "وست" همچند "shot (pp)" میباشد.
از پیوند پیشوندها با "وستن" کارواژه های زیر بدست میآید:

Bevestan
Bázvestan
Barvestan
Foruvestan
Farvestan
Fervestan, ferevestan
Darvestan
Nevestan
Vávestan
Varvestan
Váźvestan
Hamvestan, amvestan
Kasvestan, kahvestanvestan
Tarávestan
Noxvestan
Dirvestan
Urvestan
Huvestan
Uvestan
Metvestan
Masvestan, mahvestan
Doźvestan
Pádvestan, peyvestan
Vespvestan, harvevestan
Behvestan
Tarvestan
Jodvestan, godvestan, govestan
Basvestan
Pasvestan
Piwvestan

120- Báy; Báyast: (must; to require)

Root: bá-, be-, dead preposition; opá-yatiy (Old Persian) = opa-ayatiy (Old Persian); opay-, (Sansk)(means)

Báyastan

Báyastan	báy	báyast
Báyastani	báyi	báyasti
-	báye	báyaste
-	báyemán	báyastemán
-	báyá	-
-	báyán	-
-	báyande	-
-	báyew	-
-	-	báyastár
-	báyegi	báyastegi
-	báyád	-

زمان اکنون این کارواژه تنها در سوم کس یکانی بکار میرود: "باید".
از پیوند "بایستن" با پیشوندها کارواژه های زیر بدست میآید:

Bebáyastan
Barbáyastan
Farbáyastan: (ought)
Darbáyastan: (to be necessary; to be required)
Vábáyastan
Váźbáyastan
Hambáyastan, ambáyastan
Metbáyastan
Doźbáyastan
Pádbáyastan, peybáyastan: (to be reciprocally necessary or required)
Jodbáyastan, gobáyastan
Piwbáyastan: (prerequire)

"او را خوراک میبایست." "او را پوشاک باید."
"دربایست"(necessary)- "همکاری شما دربایست است."
"کمک شما پیش بایسته است." (prerequired)
"پیش بایستار (prerequisite) پیروزی پشتکار است."

121- Páy: (1- to watch; to guard. 2- to endure; to last (long))
Root: pate (Sansk); pathe (Sansk)(protect); pádey (Old Persian)

Páyidan

Páyidan	páy	páyid
Páyidani	páyi	páyidi
-	páyák	-
-	páye	páyide
-	páyemán	páyidemán
-	páyá	-
-	páyán	-
-	páyande	-
-	páyew	-
-	-	páyidár
-	páyegi	páyidegi
-	páyád	-

ریخت گزرای (vt) این کارواژه به مینی "to watch" است. نمونه: "بچه را بپا." "بپا زمین نخوری."
ریخت ناگزرای آن (vi) به مینی "to last" است. نمونه: "روزگارش دیر نپایید." "شادیش دیر نپایید."
"دیری نپایید که...." "این اندوه پایا نیست. (lasting)"
از پیوند پیشوندها با "پاییدن" واژه های زیر بدست میآید:

Bepáyidan
Bázpáyidan
Barpáyidan
Forupáyidan
Farpáyidan
Ferpáyidan, ferepáyidan
Darpáyidan
Vápáyidan
Váźpáyidan
Hampáyidan
Kaspáyidan, kahpáyidan
Tarápáyidan
Noxpáyidan
Dirpáyidan
Urpáyidan
Upáyidan
Metpáyidan
Maspáyidan, mahpáyidan
Doźpáyidan
Pádpáyidan
Vesppáyidan, harvepáyidan
Behpáyidan
Jodpáyidan, godpáyidan, gopáyidan
Baspáyidan
Paspáyidan
Piwpáyidan

از شکافته های بالا در زبان امروزی تنها "همپا" و "همپایی" و "دیرپا" و "دیرپایی" بکار میرود که نخستین آن به مینی "companion" و "equipotent" است و دومین آن به مینی "chronic" و "long-lasting" و "enduring" است. برای نمونه: "ددت (DDT) کارکرد دیرپا دارد. (long-lasting or residual effect)"

"پایدار" نیز براستی "páyidár" است و "پایدار" "páyedár" آن سان که بیشتر مردم گویند "دارای پا" ("legged") است نه "lasting". خوانش درست این واژه "páyidár" است و آن به مینی "long-lasting" و "enduring" است.

122- Andiw: (to ponder; to meditate)
Root: han-dew-it-an (Pahl)

Andiwidan

Andiwidan	andiw	andiwid
Andiwidani	andiwi	andiwidi
-	andiwák	-
-	andiwe	andiwide
-	andiwemán	andiwidemán
-	andiwá	-
-	andiwán	-
-	andiwande	-
-	andiwew	-
-	-	andiwidár
-	andiwegi	andiwidegi
-	andiwád	-

"ژرف اندیش"، "خرد اندیش"، "دیر اندیش"، "اندیشه" و بسیاری دیگر از شکافته های واژه ی "اندیشیدن" شناخته شده اند.
از پیوند "اندیشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:
"اندیشیدار andiwidár" همچند "meditator" و "pondering" است.
"اوزنش اندیشیده" ("uzanew e andiwide") همچند "premeditated murder" است.
واژه ی "اندیشیدن" جز با پیشوندهای "báz" و "vá" و "bar" و "piw" با پیشوندهای دیگری سرشته نمیشود و این نشانگر آن است که "اندیشیدن" کارواژه ی پیوندی است. این واژه در زبان پارسی میانه یا پهلوی "هندیشیدن" بوده است و از پیوند پیشوند "هم" "ham" یا "han" یا "an" با ریشه ی "disidan" به مینی "to form" و "to shape" و "to mold" پدید آمده. پس:
ham+ disidan = ham+diwidan = han+diwidan = andiwidan = to shape, form or mold things together in the mind, thus “to ponder”, “to think”, “to consider”.
در زیر نخست "دیسیدن" را شکافته و سپس از پیوند آن با پیشوندها کارواژه های نوین بدست میآوریم:

Disidan = Diwidan

Disidan	dis	disid
Disidani	disi	disidi
-	disák	-
-	dise	diside

-	disemán	disidemán
-	disá	-
-	disán	-
-	disande	-
-	disew	-
-	-	disidár
-	disegi	disidegi
-	disác	-
-	disád	-

Bedisidan, bediwidan
Bázdisidan, bázdiwidan
Bardisidan, bardiwidan
Forudisidan, forudiwidan
Fardisidan, fardiwidan = pardisidan, pardiwidan
Ferdisidan, ferdiwidan, feredisidan, ferediwidan
Dardisidan, dardiwidan
Nedisidan, nediwidan, nidisidan, nidiwidan
Vádisidan, vádiwidan
Vardisidan, vardiwidan
Váździsidan, váździwidan
Hamdisidan, hamdiwidan, handisidan, handiwidan = andiwidan
Kasdisidan, kasdiwidan, kahdisidan, kahdiwidan
Dirdisidan, dirdiwidan
Hudisidan, hudiwidan
Avdisidan, avdiwidan, afdisidan, afdiwidan, udisidan, udiwidan
Udisidan, udiwidan
Idisidan, idiwidan
Metdisidan, metdiwidan
Masdisidan, masdiwidan, mahdisidan, mahdiwidan
Doździsidan, doździwidan
Páddisidan, páddiwidan, peydisidan, peydiwidan
Vespdisidan, vespdiwidan, harvedisidan, harvediwidan
Behdisidan, behdiwidan, vehdisidan, vehdiwidan, vidisidan, vidiwidan
Joddisidan, joddiwidan, goddisidan, goddiwidan, godisidan, godiwidan: (to metamorphose)
Basdisidan, basdiwidan
Pasdisidan, pasdiwidan
Piwdisidan, piwdiwidan

واژه ی "دگردیسی" را برای "metamorphosis" و "دگردیسیدن" را برای "metamorphose" بکار برده اند که پسندیده است. همچند بهتری برای این واژه ها "گدیسی godisi" و "گدیسیدن godisidan" است که در بالا از آن یاد کردیم.

123- Larz: (to shake; to shiver; to vibrate; to tremble)
Root: larz-it-an (Pahl)

Larzidan

Larzidan	larz	larzid
Larzidani	larzi	larzidi
-	larze	larzide
-	larzemán	larzidemán
-	larzá	-
-	larzán	-
-	larzande	-
-	larzew	-
-	-	larzidár
-	larzegi	larzidegi
-	larzándan	-
-	larzád	-

از پیوند "لرزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Belarzidan
Bázlarzidan
Barlarzidan
Forularzidan
Farlarzidan
Ferlarzidan, ferelarzidan
Darlarzidan
Nelarzidan, nilarzidan
Válarzidan
Varlarzidan
Váźlarzidan
Hamlarzidan
Kaslarzidan, kahlarzidan
Tarálarzidan
Dirlarzidan
Hularzidan
Avlarzidan
Ularzidan
Ilarzidan
Metlarzidan
Maslarzidan, mahlarzidan
Doźlarzidan
Pádlarzidan (1): (to shake in response to; to shake reciprocally)
Vesplarzidan, harvelarzidan
Jodlarzidan, golarzidan
Baslarzidan
Paslarzidan
Piwlarzidan

۱- "هنگامی که یک منار را در منارجنبان سپاهان (اسپهان) میلرزانند منار دیگر پادمیلرزد."

124- Cand; Candid; Candidan: (to quiver; to shake; to quake; to shiver; to tremble)

Root: cf calati (Sansk)(to shake; to tremble); cancalah (Sansk)(moving, shaking, tremulous; trembling)

Candidan	cand	candid
Candidani	candi	candidi
-	cande	candide
-	candemán	candidemán
-	candá	-
-	candán	-
-	candande	-
-	candew	-
-	-	candidár
-	candegi	candidegi
-	candándan	-
-	candád	-

از پیوند "چندیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Becandidan
Bázcandidan
Barcandidan
Forucandidan
Farcandidan
Fercandidan, ferecandidan
Darcandidan
Vácandidan
Varcandidan
Váźcandidan
Hamcandidan, amcandidan
Darhamcandidan
Kascandidan, kahcandidan
Tarácandidan
Noxcandidan
Dircandidan
Hucandidan
Avcandidan, afcandidan, ucandidan
Ucandidan
Icandidan
Metcandidan
Mascandidan, mahcandidan
Pádcandidan, peycandidan
Vespcandidan, harvecandidan
Behcandidan
Jodcandidan, gocandidan
Bascandidan
Pascandidan
Piwcandidan

از واژه ی "چندیدن" تنها "چندش" در زبان امروزیان بجا مانده و آن را همچند "chill" و "feeling of chilliness" بکار میبرند. "چندش آور" به مینی "shocking" است، "بوم چنده bum-cande" یا "بوم چندک" به مینی "earthquake" میباشد.

125- Áwub; Áwuft; Áwoft: (to disturb)

Root: á-, (prefix); xwob-, (to upset); xwofsan (Avest)

Áwoftan, Áwubidan

Áwoftan	áwub	áwoft
Áwoftani	áwubi	áwofti
-	áwubák	-
-	áwube	áwofte
-	áwubemán	áwoftemán
-	áwubá	-
-	áwubán	-
-	áwubande	-
-	áwubew	-
-	-	áwoftár
-	áwubegi	áwoftegi
-	áwubándan	-
-	áwubád	-

از پیوند "آشفتن" و "آشوبیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beáwoftan, beáwuftan
Bázáwoftan, bázáwuftan
Baráwoftan, baráwuftan
Foruáwoftan, foruáwuftan
Faráwoftan, faráwuftan
Feráwoftan, feráwuftan, fereáwoftan, fereáwuftan
Daráwoftan, daráwuftan
Vááwoftan, vááwuftan
Varáwoftan, varáwuftan
Váźáwoftan, váźáwuftan
Hamáwoftan, hamáwuftan
Kasáwoftan, kasáwuftan, kaháwoftan, kaháwuftan
Taráàwoftan, taráàwuftan
Noxáwoftan, noxáwuftan
Diráwoftan, diráwuftan
Uráwoftan, uráwuftan
Aváwoftan, aváwuftan
Metáwoftan, metáwuftan
Masáwoftan, masáwuftan, maháwoftan, maháwuftan
Doźáwoftan, doźáwuftan
Pádáwoftan, pádáwuftan
Vespáwoftan, vespáwuftan, harveáwoftan, harveáwuftan
Uzáwoftan, uzáwuftan
Jodáwoftan, jodáwuftan, godáwoftan, godáwuftan
Basáwoftan, basáwuftan
Pasáwoftan, pasáwuftan
Piwáwoftan, piwáwuftan

از دیگر مینی های "آشفتن" باید "to confuse" و "to agitate" را نام برد.

126- Kow; Kowt: (to kill; to slay; to murder)

Root: kaow-, (Avest); kowaite (Avest); kwi (Sansk)(to kill; destroy; ruin; injure)

Kowtan

Kowtan	kow	kowt
Kowtani	kowi	kowti
-	kowák	-
-	kowe	kowte
-	kowemán	kowtemán
-	kowá	-
-	kowán	-
-	kowande	-
-	kowew	-
-	-	kowtár
-	kowegi	kowtegi
-	kowác	-
-	kowád	-

از پیوند "کشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bekowtan
Bázkowtan
Barkowtan
Forukowtan
Farkowtan
Ferkowtan, ferekowtan
Darkowtan
Nekowtan, nikowtan
Vákowtan
Váźkowtan
Hamkowtan
Kaskowtan, kahkowtan
Tarákowtan
Noxkowtan
Dirkowtan
Urkowtan
Hukowtan
Afkowtan
Ukowtan
Ikowtan
Metkowtan
Maskowtan, mahkowtan
Doźkowtan
Pádkowtan, peykowtan
Vespkowtan, harvekowtan
Uzkowtan
Behkowtan
Tarkowtan
Jodkowtan, godkowtan, gokowtan
Baskowtan
Paskowtan
Piwkowtan

مینی بیشتر شکافته های "کشتن" آشکار است.
"کشتار" همچند "slaughter" یا "mass murder" است.
"کشنده" "murderer" است.
پیشنهاد میکنم "فرکشتار" و "فرکشتن" را برای "religious sacrifice" بکار بریم، آن سان که گوسپندان را از روی آیین دینی سر میبرند. از این رو "جشن فرکشتار" به مینی جشنی است که در آن شمار فراوانی از جانداران چون گوسپندان را از روی آیین دینی سر بریده و بکشند.
"هروه کشتار" همچند "holocaust" تواند بود.
"کشتن" و "فروکشتن" را به مینی "to extinguish" بکار میبرند: "آتش را بکشت."

127- kám-,: (to wish; will; to desire)
Root: kám-ast-an (Pahl)

Kámestan

Kámestan	kám	kámest
Kámestani	kámi	kámesti
-	kámák	-
-	káme	kámeste
-	kámemán	kámestemán
-	kámá	-
-	kámán	-
-	kámande	-
-	kámew	-
-	-	kámestár
-	kámegi	kámestegi
-	kámád	-

از پیوند "کامستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bekámestan
Bázkámestan
Barkámestan
Forukámestan
Farkámestan
Ferkámestan, ferekámestan
Darkámestan
Vákámestan
Varkámestan
Váźkámestan
Hamkámestan
Kaskámestan, kahkámestan
Tarákámestan
Dirkámestan
Hukámestan
Avkámestan, afkámestan, ukámestan
Ukámestan
Ikámestan
Metkámestan
Maskámestan, mahkámestan
Doźkámestan
Pádkámestan, peykámestan
Vespkámestan, harvekámestan
Uzkámestan
Tarkámestan
Jodkámestan, godkámestan, gokámestan
Baskámestan
Paskámestan
Piwkámestan

واژه ی "کام" به مینی "desire" و "wish" است و کارواژه ی آن "کامستن" است. از شکافته های "کامستن" که امروزه بکار میرود باید "کام"، "خودکام"، "خودکامه" (dictator; autocratic) و "خودکامگی" (autocracy و dictatorship) را نام برد.
از واژه های پیوندی بالا "kaskámestan" و "kamkámestan" را به مینی "کم خواستن" و "با کم خرسند بودن" در زمینه های فلسفی و همچند "abstemiousness" میتوان بکار برد. واژه ی "دژکامستن"، "بدخواستن" و "به بدی خواهان بودن" است. "دژکام" و "دژکامه" کسی است که به چیزهای بد آرزو کند و نهادش به چیزهای بد و کارهای درشت و ناپسند گراید.

128- káv: (1- to excavate. 2- to search)

Root: kapetos (Greek)(ditch; trench); kap-, kaph-, (Aryan)

Kávidan	káv	kávid
Kávidani	kávi	kávidi
-	kávák	-
-	káve	kávide
-	kávemán	kávidemán
-	kává	-
-	kávan	-
-	kávande	-
-	kávew	-
-	-	kávidár
-	kávegi	kávidegi
-	kávác	-
-	kávád	-

از پیوند "کاویدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bekávidan
Bázkávidan
Barkávidan
Forukávidan
Farkávidan
Ferkávidan, ferekávidan
Darkávidan
Nekávidan, nikávidan
Vákávidan
Varkávidan
Váźkávidan
Hamkávidan
Kaskávidan, kahkávidan
Tarákávidan
Dirkávidan
Avkávidan, afkávidan, ukávidan
Ukávidan
Ikávidan
Metkávidan
Maskávidan, mahkávidan
Doźkávidan
Pádkávidan, pedkávidan, peykávidan, pikávidan
Vespkávidan, harvekávidan
Uzkávidan
Behkávidan
Tarkávidan
Jodkávidan, godkávidan, gokávidan
Baskávidan
Paskávidan
Piwkávidan

"کاواک" هرچیز است که بتوان آن را کاوید و "excavate" کرد. مینی دیگر آن هرگونه "گودال" است و همچند "cavity" و "pit" و "hole" است. "کاوه káve" همچند "excavator" و "searcher" است.

129- Gand: (to putrefy; to rot; to spoil)

Root: gainti (Avest); gandha (Sansk)

Gandidan

Gandidan	gand	gandid
Gandidani	gandi	gandidi
-	gande	gandide
-	gandemán	gandidemán
-	gandá	-
-	gandán	-
-	gandande	-
-	gandew	-
-	-	gandidár
-	gandegi	gandidegi
-	gandándan	-
-	gandád	-

از پیوند "گندیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begandidan	Noxgandidan
Bázgandidan	Dirgandidan
Bargandidan	Avgandidan, afgandidan, ugandidan
Forugandidan	Ugandidan
Fergandidan, feregandidan	Igandidan
Dargandidan	Metgandidan
Negandidan, nigandidan	Masgandidan, mahgandidan
Vágandidan	Doźgandidan
Vargandidan	Pádgandidan
Váźgandidan	Jodgandidan, gogandidan
Hamgandidan	Basgandidan
Kasgandidan, kahgandidan	Pasgandidan
Tarágandidan	Piwgandidan

130- Goriz; Gorixt: (to escape; to flee)

Root: vi + root: ra-ic (Avest); virika (Sansk)(to empty out; purgate)

Gorixtan

Gorixtan	goriz	gorixt
Gorixtani	gorizi	gorixti
-	gorize	gorixte
-	gorizemán	gorixtemán
-	gorizá	-
-	gorizán	-
-	gorizande	-
-	gorizew	-
-	-	gorixtár
-	gorizándan	-
-	gorizád	-

"میان گریز" "centrifugal" است و "میان گریزی" "centrifugality" است.
"گریزان" "runaway" است "گریز" و "گریزش" "escape" است و "گریختار" همچند "fugitive" میباشد.
با آن که "گریختن" خود واژه ی سرشته است باز میتوان از پیوند آن با پیشوندها دیگر واژه ها بدست آورد:

Begorixtan	Hugorixtan
Bázgorixtan	Metgorixtan
Fargorixtan	Doźgorixtan
Fergorixtan, feregorixtan	Pádgorixtan
Vágorixtan	Harvegorixtan
Váźgorixtan	Basgorixtan
Tarágorixtan	Pasgorixtan
Noxgorixtan	Piwgorixtan

131- Gomár; Gomárd; Gomáwt: (to assign; to commission; to apply)

Root: vi + ma (Old Persian)(to entrust; appoint; assign)

Gomárdan, gomáwtan	gomár	gomárd, gomáwt
Gomárdani, gomáwtani	gomári	gomárdi, gomáwti
-	gomáre	gomárde, gomáwte
-	gomáremán	gomárdemán, gomáwtemán
-	gomárá	-
-	gomárán	-
-	gomárande	-
-	gomárew	-
-	-	gomárdár, gomáwtár
-	gomáregi	gomárdegi, gomáwtegi
-	gomárád	-

"گماردن" و "گماشتن" از پیوند پیشوند "-go" یا "-god" یا "-jod" با "ماردن" پدید آمده.
"او را به کار درودگری گماشتند. (to assign)"
"او را برای بردن پیام به پایتخت گماشتند. (to commission)"
"این شیوه را بکار گماشتند. (to apply)"
با آن که "گماردن" خود واژه ی پیوندی است باز هم از پیوند آن با پیشوندها واژه های دیگری بدست میآید:

Begomárdan, begomáwtan
Bázgomárdan, bázgomáwtan
Bargomárdan, bargomáwtan
Fargomárdan, fargomáwtan
Fergomárdan, fergomáwtan, feregomárdan, feregomáwtan
Dargomárdan, dargomáwtan
Vágomárdan, vágomáwtan
Vargomárdan, vargomáwtan
Váźgomárdan, váźgomáwtan
Hamgomárdan, hamgomáwtan, amgomárdan, amgomáwtan
Dirgomárdan, dirgomáwtan
Hugomárdan, hugomáwtan
Avgomárdan, avgomáwtan, afgomárdan, afgomáwtan, ugomárdan, ugomáwtan
Ugomárdan, ugomáwtan
Igomárdan, igomáwtan
Metgomárdan, metgomáwtan
Doźgomárdan, doźgomáwtan
Pádgomárdan, pádgomáwtan
Vespgomárdan, vespgomáwtan, harvegomárdan, harvegomáwtan
Uzgomárdan, uzgomáwtan
Behgomárdan, behgomáwtan
Basgomárdan, basgomáwtan
Pasgomárdan, pasgomáwtan
Piwgomárdan, piwgomáwtan

132- Gonj; Gonjid: (to fit (vi))

Root?: vanj-it-an (Pahl)

Gonjidan

Gonjidan	gonj	gonjid
Gonjidani	gonji	gonjidi
-	gonje	gonjide
-	gonjemán	gonjidemán
-	gonjá	-
-	gonján	-
-	gonjande	-
-	gonjew	-
-	-	gonjidár
-	gonjegi	gonjidegi
-	gonjándan	-
-	gonjád	-

از پیوند "گنجیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begonjidan
Bázgonjidan
Bargonjidan
Forugonjidan
Fargonjidan
Fergonjidan, feregonjidan
Dargonjidan
Negonjidan, nigonjidan
Vágonjidan
Vargonjidan
Váźgonjidan
Hamgonjidan, amgonjidan
Darhamgonjidan
Kasgonjidan, kahgonjidan
Tarágonjidan
Noxgonjidan
Dirgonjidan
Hugonjidan
Avgonjidan, afgonjidan, ugonjidan
Ugonjidan
Igonjidan
Metgonjidan
Masgonjidan, mahgonjidan
Doźgonjidan
Pádgonjidan, pedgonjidan, pigonjidan
Uzgonjidan
Behgonjidan
Basgonjidan
Pasgonjidan
Piwgonjidan

"گنج" "gonj" و "گنجش gonjew" همچند "capacity" است.
"گنجیدار" همچند "fitting" تواند بود.

133- Gosal; Gosast: (to disrupt; to break)

Root: sard (Old Persian); wár (Sansk); sa-id (Avest); chid (Sansk)

"گسیختن" کارواژه ی ناگزرا (intransitive) است. "گسستن" هم گزرا (transitive) و هم ناگزرا تواند بود.
واژه های "گسستن gosastan"، "گسلیدن gosalidan" و "گسیختن gosixtan" خود واژه های پیوندی هستند و از پیوند پیشوند "-jod" یا "-god" یا "-go" با ریشه ی "sal" یا "sas" و "six" بدست آمده اند. در زیر ما نخست از "گسلیدن" و "گسستن" و سپس از "گسیختن" شکافته ها بدست آورده و سپس واژه ی انگاشتیک (hypothetical) "سستن sastan" و "سلیدن salidan" و "سیختن sixtan" را با پیشوندها میبندیم.

Gosalidan, Gosastan (vt, vi): (to disrupt, to break)

Gosastan	gosal	gosast
Gosastani	gosali	gosasti
-	gosalák	-
-	gosale	gosaste
-	gosalemán	gosastemán
-	gosalá	-
-	gosalán	-
-	gosalande	-
-	gosalew	-
-	-	gosastár
-	gosalegi	gosastegi
-	gosalác	-
-	gosalád	-

Gosixtan (vi)

Gosixtan	gosal	gosixt
Gosixtani	gosali	gosixti
-	gosale	gosixte
-	gosalemán	gosixtemán
-	gosalá	-
-	gosalán	-
-	gosalande	-
-	gosalew	-

-	-	gosixtár
-	gosalegi	gosixtegi
-	gosalád	-

"پیمان را میگسلند." (to break a promise).
"بندها را میگسلند." (to break loose).
"پیوند را میگسلند." (to break a relationship).
"دشتان" (menstrual cycle) گسسته میشود." "زن دشتان گسسته" "menopausal" است و "دشتان گسستگی" "menopause" است.
"گسل زمین" را در زمین شناسی همچند "geological fault" بکار برده اند.
پیشنهاد میکنم "گسیختگی منش" را برای "schizophrenia" و "گسیخته منش" را برای "schizophrenic" بکار بریم.
در زیر از پیوند واژه ی انگاشتیک "سستن sastan" و "سلیدن salidan" و "سیختن sixtan" با پیشوندها کارواژه های نوین پدید میآوریم:

Besastan, besixtan, besalidan
Bázsastan, bázsixtan, bázsalidan
Barsastan, barsixtan, barsalidan
Forusastan, forusixtan, forusalidan
Farsastan, farsixtan, farsalidan
Fersastan, fersixtan, fersalidan, feresastan, feresixtan, feresalidan
Darsastan, darsixtan, darsalidan
Vásastan, vásixtan, vásalidan
Varsastan, varsixtan, varsalidan
Váźsastan, váźsixtan, váźsalidan
Hamsastan, hamsixtan, hamsalidan, amsastan, amsixtan, amsalidan
Kassastan, kassixtan, kassalidan, kahsastan, kahsixtan, kahsalidan
Tarásastan, tarásixtan, tarásalidan
Dirsastan, dirsixtan, dirsalidan
Ursastan, ursixtan, ursalidan
Avsastan, avsixtan, avsalidan, afsastan, afsixtan, afsalidan, usastan, usixtan, usalidan
Metsastan, metsixtan, metsalidan
Massastan, massixtan, massalidan, mahsastan, mahsixtan, mahsalidan
Doźsastan, doźsixtan, doźsalidan
Pádsastan, pádsixtan, pádsalidan, peysastan, peysixtan, peysalidan
Vespsastan, vespsixtan, vespsalidan, harvesastan, harvesixtan, harvesalidan
Bassastan, bassixtan, bassalidan
Passastan, passixtan, passalidan
Piwsastan, piwsixtan, piwsalidan

134- Gostar; Gostard: (to expand; to spread)

Root: vi + stár (Sansk); vistarah (Sansk)(covering; carpet; bed; mat);
avastryátá (Avest)(he was stretched)

Gostardan

Gostardan	gostar	gostard
Gostardani	gostari	gostardi
-	gostarák	-
-	gostare	gostarde
-	gostaremán	gostardemán
-	gostará	-
-	gostarán	-
-	gostarande	-
-	gostarew	-
-	-	gostardár
-	gostaregi	gostardegi
-	gostarác	-
-	gostarád	-

"دادگستر" را برای "furthering justice" بکار برده اند. دادگستری همچند "court of law or
justice" پذیرفته شده. "گستره" را برای "spectrum" بکار برده اند. نمونه: "دارویی با گستره ی
فراخ یا با گستره ی کارکرد تنگ."
"گسترش" "spreading" و "expansion" است. "فرمول گسترده" "expanded formula" است.
"گستردنی" در شاهنامه ی فردوسی فراوان برای همه چیز گستردنی و از آن میان "carpets" و
"rugs" بکار رفته است.
از پیوند "گستردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begostardan
Bázgostardan
Bargostardan
Forugostardan
Fargostardan
Fergostardan, feregostardan
Dargostardan
Negostardan, nigostardan
Vágostardan
Vargostardan
Váźgostardan
Farázgostardan
Hamgostardan, amgostardan
Darhamgostardan
Kasgostardan, kahgostardan
Tarágostardan
Dirgostardan
Urgostardan

Hugostardan
Afgostardan
Ugostardan
Igostardan
Metgostardan
Masgostardan, mahgostardan
Doźgostardan

Pádgostardan, peygostardan
Vespgostardan, harvegostardan
Uzgostardan
Behgostardan
Basgostardan
Pasgostardan
Piwgostardan

135- Gowád; Gowáy; Gowud: (to open)

Root: visa-, (Sansk); visay-ayati (Sansk)(to stop; cease; open)

Gowád, Gowáy, Gowud: (to open)

Gowádan, gowudan	gowáy	gowád, gowud
Gowádani	gowáyi	gowádi
-	gowáyák	-
-	gowáye	gowáde
-	gowáyemán	gowádemán, gowudemán
-	gowáyá	-
-	gowáyán	-
-	gowáyande	-
-	gowáyew	-
-	-	gowádár, gowudár
-	gowáyegi	gowádegi, gowudegi
-	gowáyác	-
-	gowáyád	-

برخی از واژه های شکافته یا سرشته از "گشادن" و "گشودن" را در زیر یاد میکنیم.
"دلگشا" "pleasant"، "رهگشا" "instructive"، "سرگشا" (چون نامه) "open"، "چشم گشا" "sophisticating"، "eye-opener"، "پاگشا" " inauguration feast for the newly wed couple"، "کارگشایی" "pawnshop"، "گشایش" "easing of the circumstances" نیز همچند "inauguration" است. "گشاده" "in detail" و "detailed" است. "بازگشودن" و "بازگشایی" را برای "inauguration" و "inaugurate" بکار میبرند. "برگشودن" را برای "to open" و " to start" و "to begin" بکار میبرند.
در زیر "گشاندن" و "گشودن" را با پیشوندها میبندیم.

Begowádan, begowudan
Bázgowádan, bázgowudan
Bargowádan, bargowudan
Forugowádan, forugowudan
Fargowádan, fargowudan
Fergowádan, fergowudan, feregowádan, feregowudan
Dargowádan, dargowudan
Negowádan, negowudan, nigowádan, nigowudan
Vágowádan, vágowudan
Vargowádan, vargowudan
Váźgowádan, váźgowudan
Farázgowádan, farázgowudan
Hamgowádan, hamgowudan, amgowádan, amgowudan

Kasgowádan, kasgowudan,
kahgowádan, kahgowudan
Tarágowádan, tarágowudan
Dirgowádan, dirgowudan
Urgowádan, urgowudan
Hugowádan, hugowudan
Avgowádan, avgowudan
Ugowádan, ugowudan
Igowádan, igowudan
Metgowádan, metgowudan
Masgowádan, masgowudan,
mahgowádan, mahgowudan
Doźgowádan, doźgowudan
Pádgowádan, pádgowudan,
pedgowádan, pedgowudan,
pegowádan, pegowudan
Vespgowádan, vespgowudan,
harvegowádan, harvegowudan
Uzgowádan, uzgowudan
Behgowádan, behgowudan
Jodgowádan, jodgowudan, godgowádan,
godgowudan, gogowádan,
gogowudan
Basgowádan, basgowudan
Pasgowádan, pasgowudan
Piwgowádan, piwgowudan

136- Xastan; Xast; Xalidan; Xal: (to scratch; to wound)
Root: khad (Sansk)(wounded); xv́; astan (Pahl)(trample; injure)

Xastan, Xalidan

Xastan, xalidan	xal	xast
Xastani, xalidani	xali	xasti
-	xalák	-
-	xale	xaste, xalide
-	xalemán	xastemán
-	xalá	-
-	xalán	-
-	xalande	-
-	xalew	-
-	-	xastár, xalidár
-	xalegi	xastegi, xalidegi
-	xalác	-
-	xalándan = xalidan	-
-	xalád	-

از واژه ی "خستن" تنها "خستگی" در زبان مردم مانده که آن هم به مینی "ماندگی" "fatigue" و "tiredness" بکار میرود. از سوی دیگر بیشتر مردم ریشه ی اکنون "خستن" را که "خلیدن" باشد نمیشناسند. بهر روی از "خلیدن" به مینی "زخمی کردن" امروزه بیشتر کار برمیآید. "خست" و "خستی" و "خلیده" و دیگر شکافته ها را برای "زخمی کردن" و "شدن" باید بکار برد. "خستار" نیز به مینی زخمی کردن است.
از پیوند پیشوندها با "خستن" و "خلیدن" کارواژه های زیر بدست میآید:

Bexastan, bexalidan
Bázxastan, bázxalidan
Barxastan, barxalidan
Foruxastan, foruxalidan
Farxastan, farxalidan
Ferxastan, ferxalidan, ferexastan, ferexalidan
Darxastan, darxalidan
Nexastan, nexalidan, nixastan, nixalidan
Maxastan, maxalidan
Váxastan, váxalidan
Varxastan, varxalidan
Váźxastan, váźxalidan
Hamxastan, hamxalidan, amxastan, amxalidan
Kas xastan, xalidan, kahxastan, kahxalidan
Taráxastan, taráxalidan
Noxxastan, noxxalidan
Urxastan, urxalidan
Huxastan, huxalidan

Avxastan, avxalidan, afxastan, afxalidan, ofxastan, ofxalidan, uxastan, uxalidan
Uxastan, uxalidan
Ixastan, ixalidan
Metxastan, metxalidan
Masxastan, masxalidan
Doźxastan, doźxalidan
Pádxastan, pádxalidan, peyxastan, peyxalidan
Vespxastan, vespxalidan
Uzxastan, uzxalidan
Tarxastan, tarxalidan
Jodxastan, jodxalidan, godxastan, godxalidan, goxastan, goxalidan
Basxastan, basxalidan
Pasxastan, pasxalidan
Piwxastan, piwxalidan

137- Áviz; Ávixt: (to hang; to suspend)
Root: veik (to hang); á-vaeg (Avest)(to hang)

Ávixtan

Ávixtan	áviz	ávixt
Ávixtani	ávizi	ávixti
-	ávizák	-
-	ávize	ávixte
-	ávizemán	ávixtemán
-	ávizá	-
-	ávizán	-
-	ávizadne	-
-	ávizew	-
-	-	ávixtár
-	ávizegi	ávixtegi
-	ávizác	-
-	ávizád	-

"آویختار" را برای "suspender" و "suspending" و "hanging" و "suspensory" میتوان بکار برد. نمونه "زردپی آویختار" همچند "suspensory ligament" تواند بود.
از پیوند پیشوندها با "آویختن" واژه های زیر بدست میآید:

Beávixtan = biyávixtan: (to hang; to crucify)
Bázávixtan
Barávixtan
Foruávixtan
Farávixtan
Ferávixtan, fereávixtan
Darávixtan: (to come to hands; to scuffle; to hang to; to hang on to)
Váávixtan: (to unhook)
Váźávixtan: (to hang upside down)
Hamávixtan: (to wrestle; to fight)
Darhamávixtan: (to wrestle; to hook together)
Kasávixtan, kahávixtan
Taráávixtan
Noxávixtan
Dirávixtan
Huávixtan
Avávixtan, afávixtan, ofávixtan, uávixtan
Uávixtan
Iávixtan
Metávixtan
Doźávixtan
Pádávixtan
Vespávixtan, harvesp, harveávixtan
Uzávixtan
Behávixtan
Jodávixtan, godávixtan, govixtan

Basávixtan Piwávixtan
Pasávixtan

نمونه از واژه های بالا در زمینه ی پزشکی- "متآویختن" به مینی "to pseudosuspend" است، از این واژه "متاویختار" را میشکافیم به مینی "pseudosuspensory"، پس "زردپی متاویختار zardpey e metávixtár" همچند "pseudosuspensory ligament" است.

138- Daraxw; Raxw: (to shine)
Root: raowa; raoxwa (Avest)(to shine)

Daraxwidan, Raxwidan

Raxwidan	raxw	raxwid
Raxwidani	raxwi	raxwidi
-	raxwe	raxwide
-	raxwemán	raxwidemán
-	raxwá	-
-	raxwán	-
-	raxwande	-
-	raxwew	-
-	-	raxwidár
-	raxwegi	raxwidegi
-	raxwándan	-
-	raxwád	-

از پیوند "رخشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beraxwidan	Huraxwidan
Bázraxwidan	Avraxwidan, afraxwidan, ofraxwidan, uraxwidan
Barraxwidan	Uraxwidan
Foruraxwidan	Iraxwidan
Farraxwidan	Metraxwidan
Ferraxwidan, fereraxwidan	Masraxwidan, mahraxwidan
Darraxwidan	Doźraxwidan
Neraxwidan, niraxwidan	Pádraxwidan, peyraxwidan
Váraxwidan	Vespraxwidan, harveraxwidan
Varraxwidan	Uzraxwidan
Váźraxwidan	Behraxwidan
Hamraxwidan, amraxwidan	Jodraxwidan, godraxwidan, goraxwidan
Kasraxwidan, kahraxwidan	Basraxwidan
Taráraxwidan	Pasraxwidan
Noxraxwidan	Piwraxwidan
Dirraxwidan	

139- Ázor; Ázord; Ázar; Ázard; Ázár-,; Ázárd-,: (to vex; to offend; to oppress)

Root: á-zár-ayeinti (Avest)(they torment)

Ázordan, Ázárdan

Ázordan, ázárdan	ázor, ázár	ázord
Ázordani, ázárdani	ázori, ázári	ázordi
-	ázorák, ázárák	-
-	ázore, ázáre	ázorde
-	ázor, ázár	ázord
-	ázoremán, ázáremán	ázordemán
-	ázorá, ázárá	-
-	ázorán, ázárán	-
-	ázorande, ázárande	-
-	ázorew, ázárew	-
-	-	ázordár
-	ázoregi, ázáregi	ázordegi
-	ázorád, ázárád	-

از پیوند "آزردن" و "آزاردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyázordan, biyázárdan
Bázázordan, bázázárdan
Barázordan, barázárdan
Farázordan, farázárdan
Ferázordan, ferázárdan, fereázordan, fereázárdan
Váázordan, váázárdan
Varázordan, váázárdan
Váźázordan, váźázárdan
Hamázordan, hamázárdan
Kasázordan, kasázárdan, kaházordan, kaházárdan
Dirázordan, dirázárdan
Avázordan, avázárdan, afázordan, afázárdan, ofázordan, ofázárdan
Uázordan, uázárdan
Iázordan, iázárdan
Metázordan, metázárdan
Masázordan, masázárdan, maházordan, maházárdan
Dożázordan, dożázárdan
Pádázordan, pádázárdan
Vespázordan, vespázárdan, harveázordan, harveázárdan
Uzázordan, uzázárdan
Jodázordan, jodázárdan, godázordan, godázárdan
Basázordan, basázárdan
Pasázordan, pasázárdan
Piwázordan, piwázárdan

140- Páw; Páwán; Pawanj: (to sprinkle; to spray)
Root: parwati; priwat (Sansk)

Páwidan, Pawanjidan, Fawanjidan

Páwidan	páw	páwid
Pawanjidan	pawanj	pawanjid
Páwidani	páwi	páwidi
Pawanjidani	pawanji	pawanjidi
-	páwák, pawanják	-
-	páwe, pawanje	páwide, pawanjide
-	páwemán	páwidemán
-	pawanjemán	pawanjidemán
-	páwá	-
-	páwán	-
-	páwande	-
-	páwew	-
-	pawanjew	-
-	-	páwidár, pawanjidár
-	páwegi	páwidegi
-	páwác	-
-	páwád	-

از پیوند "پاشیدن" و "پشنجیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepáwidan, bepawanjidan
Bázpáwidan, bázpawanjidan
Barpáwidan, barpawanjidan
Forupáwidan, forupawanjidan
Farpáwidan, farpawanjidan
Darpáwidan, darpawanjidan
Vápáwidan, vápawanjidan
Varpáwidan, varpawanjidan
Váźpáwidan, váźpawanjidan
Hampáwidan, hampawanjidan, ampáwidan, ampawanjidan
Kaspáwidan, kaspawanjidan, kahpáwidan, kahpawanjidan
Tarápáwidan, tarápawanjidan
Dirpáwidan, dirpawanjidan
Urpáwidan, urpawanjidan
Hupáwidan, hupawanjidan
Avpáwidan, avpawanjidan, afpáwidan, afpawanjidan, ofpáwidan, ofpawanjidan
Upáwidan, upawanjidan
Ipáwidan, ipawanjidan
Metpáwidan, metpawanjidan
Maspáwidan, maspawanjidan, mahpáwidan, mahpawanjidan
Doźpáwidan, doźpawanjidan

Pádpáwidan, pádpawanjidan
Vesppáwidan, vesppawanjidan,
harvepáwidan, harvepawanjidan
Uzpáwidan, uzpawanjidan
Behpáwidan, behpawanjidan
Jodpáwidan, jodpawanjidan,
godpáwidan, godpawanjidan,
gopáwidan, gopawanjidan
Baspáwidan, baspawanjidan
Paspáwidan, paspawanjidan
Piwpáwidan, piwpawanjidan

"پاشه páwe" و "پشنجه pawanje" و "پاشیدار" را همچند "spray" و "sprinkler" بکار میبریم.
"سنگ پاش"، "قیرپاش"، "نمک پاش"، "آتش پاش" (flamethrower) از واژه های پیوندی با "پاش" هستند.
از دیگر مینی های "پاشیدن" چون "to squander" و "to disintegrate" است.

141- Paźuh: (to search; to research)
Root: paitiw-vaed (Avest); prati-vid (Sansk)

Paźuhidan

Paźuhidan	paźuh	paźuhid
Paźuhidani	paźuhi	paźuhidi
-	paźuhák	-
-	paźuhe	paźuhide
-	paźuhemán	paźuhidemán
-	paźuhá	-
-	paźuhán	-
-	paźuhande	-
-	paźuhew	-
-	-	paźuhidár
-	paźuhegi	paźuhidegi
-	paźuhác	-
-	paźuhád	-

"پژوهیدن" را امروزه بیشتر برای "scientific research" بکار میبرند و "پژوهش" را همچند "research" و "پژوهنده" را "researcher" میدانیم. در نوشته های کهن "پژوهیدن" را همچند " to search" از هرگونه که باشد بکار میبردند و جا دارد که ما نیز همان جور "پژوهیدن" را بکار بریم.
از پیوند "پژوهیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepaźuhidan
Bázpaźuhidan
Barpaźuhidan, abarpaźuhidan
Forupaźuhidan
Farpaźuhidan, farápaźuhidan, parpaźuhidan
Ferpaźuhidan, ferepaźuhidan
Darpaźuhidan
Napaźuhidan
Nepaźuhidan, nipaźuhidan
Nápaźuhidan
Mapaźuhidan
Vápaźuhidan
Varpaźuhidan
Váźpaźuhidan
Farázpaźuhidan, farápaźuhidan
Hampaźuhidan, hanpaźuhidan, anpaźuhidan, ámpaźuhidan, ampaźuhidan, enpaźuhidan
Darhampaźuhidan
Kaspaźuhidan, kahpaźuhidan
Kampaźuhidan
Tarápaźuhidan
Noxpaźuhidan
Dirpaźuhidan
Urpaźuhidan
Zirpaźuhidan, jirpaźuhidan
Hupaźuhidan

Avpaźuhidan, afpaźuhidan, ofpaźuhidan, ufpaźuhidan, oupaźuhidan, upaźuhidan
Upaźuhidan
Ipaźuhidan
Metpaźuhidan, mepaźuhidan
Maspaźuhidan, mahpaźuhidan
Doźpaźuhidan
Huypaźuhidan, hoypaźuhidan, cappaźuhidan
Pádpaźuhidan, pedpaźuhidan, peypaźuhidan, pipaźuhidan
Vesppaźuhidan, harvesppaźuhidan, harvepaźuhidan
Uzpaźuhidan, azpaźuhidan
Behpaźuhidan, vehpaźuhidan, vipaźuhidan
Nápaźuhidan
Tarpaźuhidan
Jodpaźuhidan, godpaźuhidan, gopaźuhidan, zodpaźuhidan
Baspaźuhidan, vaspaźuhidan
Paspaźuhidan
Piwpaźuhidan

142- Anduz; Anduxt: (to acquire)
Root: ham-taug (Old Persian); turjati (Sansk)

Anduxtan

Anduxtan	anduz	anduxt
Anduxtani	anduzi	anduxti
-	anduzák	-
-	anduze	anduxte
-	anduzemán	anduxtemán
-	anduzá	-
-	anduzán	-
-	anduzande	-
-	anduzew	-
-	-	anduxtár
-	anduzegi	anduxtegi
-	anduzá	-
-	anduzád	-

کارواژه ی "اندوختن" را مردم بیشتر به مینی "انباشتن" گرفته و بکار میبرند. در دو جا بیشتر از آن یاد میکنند یکی در "دانش اندوزی" و دیگری "مال اندوزی". اما همان جور که در بالا یاد شد مینی راستین اندوختن همان "to acquire" یا "بدست آوردن" است و ما این واژه را در جاهای دیگری که واژه ی "to acquire" بکار میرود و واژه ی "اندوختن" از نیرو افتاده بویژه همراه پیشوندها بکار میبریم. در زمینه ی پزشکی بویژه نیاز به واژه ی "acquired" داریم. مانند "بیماریهای مادرزادی" و "acquired" که بتازی "اکتسابی" گویند. یا "ایمنی acquired". در برخی نوشته های کهن واژه ی "دررسیده" را دیده ایم اما از سوی دیگر در بیشتر نوشته های کهن واژه ی "دررسیده" را برای "mature" گرفته و بکار برده اند. مانند "دختری دررسیده که به سن شوی کردن رسیده باشد."
از پیوند پیشوندها با "اندوختن" واژه های زیر بدست میآید:

Beanduxtan = biyanduxtan
Bázanduxtan
Baranduxtan
Faranduxtan: (to acquire)
Daranduxtan
Diranduxtan
Metanduxtan
Masanduxtan, mahanduxtan
Doźanduxtan
Pádanduxtan
Vespanduxtan, harveanduxtan
Jodanduxtan, godanduxtan
Basanduxtan
Pasanduxtan
Piwanduxtan

143- Pálá(y); Pálud: (to filter; to purify; to refine)

Root: pait-, + áludan: Root for áludan: á-láv-ayatiy (Old Persian)

Páludan

Páludan, páláyidan	páláy	pálud
Páludani	páláyi	páludi
-	páláyák	-
-	páláye	pálude
-	páláyemán	páludemán
-	páláyá	-
-	páláyán	-
-	páláyande	-
-	páláyew	-
-	-	páludár
-	páláyegi	páludegi
-	páláyác	-
-	páláyád	-

واژه ی "پالودن" به مینی "پاک کردن" است و از این رو دیگر شکافته ی "پالودن" را به مینی "to refine" و "to purify" و "to filter" بکار میبریم. "پالونه" و "پالاون pálávan" به مینی "filter" است. "پالوده" "filtered" و "purified" است و "پالایش" همچند "filtering" و "purification" است و "پالایشگاه" را برای "refinery" بکار برده اند.

از پیوند "پالودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید.

Bepáludan
Bázpáludan
Barpáludan
Farpáludan
Ferpáludan
Darpáludan
Nepáludan, nipáludan
Vápáludan
Varpáludan
Váźpáludan
Hampáludan
Kaspáludan, kahpáludan
Tarápáludan

Dirpáludan
Hupáludan
Upáludan
Ipáludan
Metpáludan
Maspáludan, mahpáludan
Doźpáludan
Vesppáludan, harvepáludan
Behpáludan
Baspáludan
Paspáludan
Piwpáludan

144- Daráy-,: (to speak daevic; to speak vilely)
Root: duy-it-an; ráyidan (Pahl)

Daráyidan

Daráyidan	daráy	daráyid
Daráyidani	daráyi	daráyidi
-	daráye	daráyide
-	daráyemán	daráyidemán
-	daráyá	-
-	daráyán	-
-	daráyande	-
-	daráyew	-
-	-	daráyidár
-	daráyegi	daráyidegi
-	daráyád	-

این واژه امروزه بیشتر همراه "هرزه" بکار میرود و تنها چیزی که از آن بجا مانده گویا "هرزه درا" و "هرزه درایی" باشد که به مینی "slanderer" و "slandering" است. مینی راستین آن چنان است که در بالا یاد شد و ما باید آن را برای "زشتگویی" بکار بریم. چون واژه ی "زشتگویی" سرشته است بویژه به این واژه ی یک پارچه نیاز هست. پس "درایش daráyew" همان "هرزه گویی" یا "slandering" و "malicious talk" است و "درایيدار daráyidár" همچند "هرزه گو" است.
از پیوند "درایيدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedaráyidan
Bázdaráyidan
Bardaráyidan
Forudaráyidan
Fardaráyidan
Ferdaráyidan, feredaráyidan
Vádaráyidan
Vardaráyidan
Váźdaráyidan
Hamdaráyidan
Kasdaráyidan, kahdaráyidan
Dirdaráyidan
Urdaráyidan
Hudaráyidan
Avdaráyidan, afdaráyidan, ofdaráyidan, udaráyidan
Udaráyidan
Idaráyidan

145- Derav; Derud; Deravid: (to harvest)

Root: dru-t-an (Pahl)

Deravidan, Derudan

Derudan	derav	deravid, derud
Derudani	deravi	deravidi, derudi
-	deravák	-
-	derave	deravide, derude
-	deravemán	deravidemán, derudemán
-	deravá	-
-	deraván	-
-	deravande	-
-	deravew	-
-	-	deravidár, derudár
-	deravegi	deravidegi, derudegi
-	deravác	-
-	deravád	-

"derave" و "deravidár" و "derudár" "دروکننده اند" و "harvesting machine" گونه ای "دروه derave" یا "درویدار" است.

از پیوند پیشوندها با "درودن" واژه های زیر بدست میآید:

Bederavidan, bederudan
Bázderavidan, bázderudan
Barderavidan, barderudan
Foruderavidan, foruderudan
Farderavidan, farderudan
Ferderavidan, ferderudan
Nederavidan, nederudan, nideravidan, niderudan
Váderavidan, váderudan
Varderavidan, varderudan
Váźderavidan, váźderudan
Hamderavidan, hamderudan, amderavidan, amderudan
Kasderavidan, kasderudan, kahderavidan, kahderudan
Taráderavidan, taráderudan
Noxderavidan, noxderudan
Dirderavidan, dirderudan
Urderavidan, urderudan
Huderavidan, huderudan
Avderavidan, avderudan, afderavidan, afderudan, ofderavidan, ofderudan, uderavidan, uderudan
Uderavidan, uderudan
Ideravidan, iderudan
Metderavidan, metderudan
Masderavidan, masderudan, mahderavidan, mahderudan
Doźderavidan, doźderudan
Peyderavidan, peyderudan

Vespderavidan, vespderudan, harvederavidan, harvederudan
Uzderavidan, uzderudan
Behderavidan, behderudan
Jodderavidan, jodderudan, godderavidan, godderudan: (to harvest differently, antiharvest)
Goderavidan, goderudan, godrudan: (to harvest differently, antiharvest)
Basderavidan, basderudan
Pasderavidan, pasderudan
Piwderavidan, piwderudan

146- Dav; David: (to run)
Root: dhavati (Sansk)(to run; to flow)

Davidan

Davidan	dav	david
Davidani	davi	davidi
-	dave	davide
-	davemán	davidemán
-	davá	-
-	daván	-
-	davande	-
-	davew	-
-	-	davidár
-	davegi	davidegi
-	davándan	-
-	davád	-

از پیوند "دویدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedavidan
Bázdavidan
Bardavidan
Forudavidan
Fardavidan
Ferdavidan, feredavidan
Dardavidan
Vádavidan
Vardavidan
Váźdavidan
Hamdavidan, amdavidan
Darhamdavidan
Kasdavidan, kahdavidan
Tarádavidan
Noxdavidan
Dirdavidan
Hudavidan

Avdavidan, afdavidan, ofdavidan, udavidan
Udavidan
Idavidan
Metdavidan
Masdavidan, mahdavidan
Doźdavidan
Páddavidan, peddavidan, pidavidan
Vespdavidan, harvedavidan
Uzdavidan
Behdavidan
Tardavidan
Joddavidan, goddavidan, godavidan
Basdavidan
Pasdavidan
Piwdavidan

147- Duw; Duwid: (1- to milk. 2- (fig.) to fleece)
Root: dughdhe (Sansk)

Duwidan

Duwidan	duw	duwid
Duwidani	duwi	duwidi
-	duwák	-
-	duwe	duwide
-	duwemán	duwidemán
-	duwá	-
-	duánw	-
-	duwande	-
-	duwew	-
-	-	duwidár
-	duwegi	duwidegi
-	duwác	-
-	duwád	-

از پیوند "دوشیدن" با پیشوندها واژه های نوین زیر بدست میآید:

Beduwidan
Bázduwidan
Barduwidan
Foruduwidan
Farduwidan
Ferduwidan, fereduwidan
Darduwidan
Neduwidan, niduwidan
Váduwidan
Váźduwidan
Hamduwidan, amduwidan
Kasduwidan, kahduwidan
Taráduwidan
Noxduwidan
Dirduwidan
Urduwidan
Huduwidan
Avduwidan, afduwidan, ofduwidan, uduwidan
Uduwidan
Iduwidan
Metduwidan
Masduwidan, mahduwidan
Doźduwidan
Pádduwidan, peyduwidan
Vespduwidan, harveduwidan
Uzduwidan
Behduwidan
Jodduwidan, godduwidan, goduwidan
Basduwidan
Pasduwidan
Piwduwidan

148- Dán; Dánest: (to know)

Root: adánáh (Old Persian)(he knew); ajanat (Sansk)(he knew)

Dánestan	dán	dánest
Dánestani	dáni	dánesti
-	dánák	-
-	dáne	dáneste
-	dánemán	dánestemán
-	dáná	-
-	dánán	-
-	dánande	-
-	dánew	-
-	-	dánestár
-	dánegi	dánestegi
-	dánád	-

"داناد" همچند "expert committee" تواند بود. "دانش" را برای "science" و نیز "knowledge" و "دانشیک" را همچند "scientific" بکار میبریم.
"دان" را به رویه ی پسوند همچند "-knower" و "-expert" و همانند پسوند "-cian" و "-logist" بکار میبریم. "دانستار" dánestár را برای "knower" و "knowing" بکار میبریم.
از پیوند "دانستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedánestan
Bázdánestan: (to diagnose, to differentiate)
Bardánestan
Fardánestan
Ferdánestan, feredánestan
Dardánestan
Vádánestan
Vardánestan
Váźdánestan
Hamdánestan, amdánestan
Kasdánestan, kahdánestan
Tarádánestan
Noxdánestan
Dirdánestan
Urdánestan
Hudánestan
Avdánestan, afdánestan, udánestan
Udánestan
Idánestan
Metdánestan
Masdánestan, mahdánestan
Doźdánestan
Páddánestan, peydánestan
Vespdánestan, harvedánestan
Uzdánestan
Behdánestan
Joddánestan, goddánestan, godánestan
Basdánestan
Pasdánestan
Piwdánestan

149- Parágan; Parágand: (to disperse; to squander)

Root?: paráganitan (Pahl); par-ken-it-an (Pahl)

Parágandan, Parákandan

Parágandan, parákandan	parágan, parákan	parágand, parákand
Parágandani, parákandani	parágani, parákani	parágandi, parákandi
-	paráganák, parákanák	-
-	parágane, parákane	parágande, parákande
-	paráganemán, parákanemán	parágandemán, parákandemán
-	paráganá, parákaná	-
-	paráganán, parákanán	-
-	paráganande, parákanande	-
-	paráganew, parákanew	-
-	-	parágandár, parákandár
-	paráganegi, parákanegi	parágandegi, parákandegi
-	paráganác, parákanác	-
-	paráganád, parákanád	-

از پیوند "پراکندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beparákandan
Bázparákandan
Barparákandan, abarparákandan
Foruparákandan
Farparákandan, faráparákandan,
parparákandan
Ferparákandan, fereparákandan
Darparákandan
Naparákandan
Neparákandan, niparákandan
Náparákandan
Maparákandan
Váparákandan
Varparákandan
Váźparákandan
Farázparákandan, faráparákandan
Hamparákandan, hanparákandan,
anparákandan, ámparákandan,
amparákandan, enparákandan
Darhamparákandan
Kasparákandan, kahparákandan
Kamparákandan
Taráparákandan
Noxparákandan
Dirparákandan
Urparákandan
Zirparákandan, jirparákandan
Huparákandan
Avparákandan, afparákandan,
ofparákandan, ufparákandan,
ouparákandan, uparákandan
Uparákandan
Iparákandan

Metparákandan, meparákandan
Masparákandan, mahparákandan
Doźparákandan
Huyparákandan, hoyparákandan,
capparákandan
Pádparákandan, pedparákandan,
peyparákandan, piparákandan
Vespparákandan, harvespparákandan,
harveparákandan
Uzparákandan, azparákandan

Behparákandan, vehparákandan,
viparákandan
Náparákandan
Tarparákandan
Jodparákandan, godparákandan,
goparákandan, zodparákandan
Basparákandan, vasparákandan
Pasparákandan
Piwparákandan

150- Bus; Busid: (to kiss)
Root?: bs-it-an (Pahl)

Busidan

Busidan	bus	busid
Busidani	busi	busidi
-	busák	-
-	buse	buside
-	busemán	busidemán
-	busá	-
-	busán	-
-	busande	-
-	busew	-
-	-	busidár
-	busegi	busidegi
-	busándan	-
-	busád	-

از پیوند پیشوندها با "بوسیدن" کارواژه های زیر بدست میآید:

Bebusidan
Bázbusidan
Barbusidan
Forubusidan
Farbusidan
Ferbusidan, ferebusidan
Darbusidan
Vábusidan
Varbusidan
Váźbusidan
Hambusidan, anbusidan, ambusidan
Kasbusidan, kahbusidan
Tarábusidan
Noxbusidan
Dirbusidan
Urbusidan
Hubusidan
Avbusidan, afbusidan, ofbusidan, ubusidan
Ubusidan
Ibusidan
Metbusidan
Masbusidan, mahbusidan
Doźbusidan
Pádbusidan, peybusidan
Vespbusidan, harvebusidan
Uzbusidan
Behbusidan
Jodbusidan, godbusidan, gobusidan
Basbusidan
Pasbusidan
Piwbusidan

151- Buj-,; Buź; Buxt: (to forgive; to pardon)
Root: baoj (Avest)(to rescue; to get rid of)

Buxtan	buz	buj, buź
Buxtani	buzi	buji, buźi
-	buzák	-
-	buzá	-
-	buzán	-
-	buzande	-
-	buzemán	bujemán, buźemán
-	buzew	-
-	-	buján, buźán
-	buze	buje, buźe
-	buzegi	bujegi, buźegi
-	buzád	-

از پیوند "بوختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebuxtan	Avbuxtan, afbuxtan, ofbuxtan, ubuxtan
Bázbuxtan	Ubuxtan
Barbuxtan	Ibuxtan
Forubuxtan	Metbuxtan
Farbuxtan	Masbuxtan, mahbuxtan
Ferbuxtan, ferebuxtan	Doźbuxtan
Nebuxtan, nibuxtan	Pádbuxtan
Varbuxtan	Vespbuxtan, harvebuxtan
Váźbuxtan	Behbuxtan
Hambuxtan, ambuxtan	Jodbuxtan, godbuxtan, gobuxtan
Kasbuxtan, kahbuxtan	Basbuxtan
Dirbuxtan	Pasbuxtan
Hubuxtan	Piwbuxtan

152- Afzáy-,; Afzud-,: (to add; to increase; to grow; to wax)

Root: af-zu-t-an (Pahl)

Root?: abhi-jay-ayati; jay: (Sansk)(to push forward)?

Afzudan

Afzudan	afzáy	afzud
Afzudani	afzáyi	afzudi
-	afzáyák	-
-	afzáye	afzude
-	afzáyemán	afzudemán
-	afzáyande	-
-	afzáyá	-
-	afzáyán	-
-	afzáyew	-
-	-	afzudár
-	afzáyegi	afzudegi
-	afzáyándan	-
-	afzáyád	-

در زیر از پیوند "افزودن" با پیشوندها واژه های نوین بدست میآوریم.

Bázafzudan
Barafzudan: (to add, to annex)
Faráafzudan: (to add to; to collect; to amass; to accumulate)
Ferafzudan, fereafzudan
Darafzudan: (to add to, to mix with)
Nefozudan: (to add down one on top of the other?)
Váfazudan, váfozudan
Váźfazudan, váźfozudan: (to add upside down; to add in a wrong fashion)
Hamafzudan
Kasafzudan, kahafzudan
Taráfazudan, taráfozudan
Dirafzudan
Urafzudan: (to add upon)
Huafzudan, Hufazudan, hufozudan
Metfazudan, metfozudan: (to pseudoadd)
Doźfazudan, doźfozudan
Capfazudan, capfozudan
Peyfazudan, capfozudan
Vespafzudan
Behafzudan, behfozudan
Jodafzudan, jodfozudan, jodafzudan, godafzudan, godfozudan, gozudan?
Pasafzudan, pasfozudan
Piwafzudan, piwfozudan
Basafzudan, basfozudan

153- Rub; Roft: (to sweep (away))

Root: rup (crash; rob; grasp); rop-áyatiy (Old Persian)

Roftan

Roftan, rubidan	rub	roft, rubid
Roftani, rubidani	rubi	rofti, rubidi
-	rubák	-
-	rube	rofte, rubide
-	rubemán	roftemán, rubidemán
-	rubá	-
-	rubán	-
-	rubande	-
-	rubew	-
-	rubegi	roftegi, rubidegi
-	rubác	-
-	rubád	-

از پیوند "رفتن" یا "روبیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beroftan, berubidan
Bázroftan, bázrubidan
Barroftan, barrubidan
Foruroftan, forurubidan
Farroftan, farrubidan
Faráruroftan, farárubidan
Ferroftan, ferrubidan, fereroftan, fererubidan
Darroftan, darrubidan
Neroftan, nerubidan, niroftan, nirubidan
Váróftan, várubidan
Varroftan, varrubidan
Váźroftan, váźrubidan
Hamroftan, hamrubidan, amroftan, amrubidan
Kasroftan, kasrubidan, kahroftan, kahrubidan
Taráróftan, tarárubidan
Noxroftan, noxrubidan
Dirroftan, dirrubidan
Huroftan, hurubidan
Avroftan, avrubidan, afroftan, afrubidan, ofroftan, ofrubidan, uroftan, urubidan
Uroftan, urubidan
Iroftan, irubidan
Metroftan, metrubidan
Masroftan, masrubidan, mahroftan, mahrubidan
Doźroftan, doźrubidan
Pádroftan, pádrubidan, peyroftan, peyrubidan
Vesproftan, vesprubidan, harveroftan, harverubidan
Behroftan, behrubidan
Jodroftan, jodrubidan, godroftan, godrubidan, goroftan, gorubidan

Basroftan, basrubidan
Pasroftan, pasrubidan

Piwroftan, piwrubidan

"خاکروبه" آن چیز است که از "روبیدن" خاک یا زمین گرد آید. "رفته" فزون بر "swept" به مینی "clean" نیز میآید. "روبش" "sweeping" است. "رفتار roftár" و "روبیدار rubidár" را برای "sweep" و "sweeping" میتوان بکار برد.

154- Brij-,; Beryán; Berewt: (to roast)

Root: braiź (Aryan); bhrasja; bhriwtha (Sansk)(to roast; fry; parch; broil)

Berewtan, Beryánidan

Berewtan	beryán	berewt
Berewtani	beryáni	berewti
-	beryánák	-
-	beryáne	berewte
-	beryánemán	berewtemán
-	beryáná	-
-	beryánán	-
-	beryánande	-
-	-	berewtár
-	beryánew	-
-	beryánegi	berewtegi
-	beryánác	-
-	beryánád	-

از پیوند "برشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beberewtan
Bázberewtan
Barberewtan
Foruberewtan
Farberewtan
Faráberewtan
Ferberewtan, fereberewtan
Darberewtan
Neberewtan, niberewtan
Váberewtan
Varberewtan
Váźberewtan
Hamberewtan, amberewtan
Darhamberewtan
Kasberewtan, kahberewtan
Kamberewtan
Noxberewtan
Dirberewtan
Urberewtan
Huberewtan
Avberewtan, afberewtan, uberewtan
Uberewtan
Iberewtan
Metberewtan
Masberewtan, mahberewtan
Doźberewtan
Pádberewtan, peyberewtan
Vespberewtan, harveberewtan
Uzberewtan
Behberewtan
Jodberewtan, godberewtan, goberewtan
Basberewtan
Pasberewtan
Piwberewtan

155- Zeh; Zehid: (1- to bear; to deliver; give birth to. 2- to ooze. 3- to drain)
Root: zayata; záta (Avest); jayati (Sansk)

Zehidan

Zehidan	zeh	zehid
Zehidani	zehi	zehidi
-	zehe	zehide
-	zehemán	zehidemán
-	zehá	-
-	zehán	-
-	zehande	-
-	zehew	-
-	-	zehidár
-	zehegi	zehidegi
-	zehád	-

از پیوند پیشوندها با "زهیدن" واژه های زیر بدست میآید:

Bezehidan
Bázzehidan
Barzehidan
Foruzehidan
Farzehidan
Farázehidan
Ferzehidan, ferezehidan
Darzehidan
Nezehidan, nizehidan
Vázehidan
Varzehidan
Váźzehidan
Hamzehidan
Darhamzehidan
Kaszehidan, kahzehidan
Tarázehidan
Noxzehidan
Dirzehidan
Urzehidan
Huzehidan
Afzehidan, uzehidan
Uzehidan
Izehidan
Metzehidan
Maszehidan, mahzehidan
Doźzehidan
Pádzehidan, pizehidan
Vespzehidan, harvezehidan
Uzzehidan
Behzehidan
Tarzehidan
Jodzehidan, godzehidan, gozehidan
Baszehidan
Paszehidan
Piwzehidan

156- Zib; Zibid: (1- to suit. 2- to be proper. 3- to befit)
Root: wubha (Sansk)(shine; be splendid)(JGS)

Zibidan	zib	zibid
Zibidani	zibi	zibidi
-	zibe	zibide
-	zibemán	zibidemán
-	zibá	-
-	zibán	-
-	zibande	-
-	zibew	-
-	-	zibidár
-	zibegi	zibidegi
-	zibád	-

واژه ی "زیبا" چیزی است که "suiting" یا "proper" یا "befitting" یا "درخور" باشد و مینی "beautiful" آن پندارین (figurative) است.
از پیوند "زیبیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bezibidan
Bázzibidan
Barzibidan
Foruzibidan
Farzibidan
Ferzibidan, ferezibidan
Darzibidan
Nezibidan, nizibidan
Názibidan
Vázibidan
Varzibidan
Váźzibidan
Farázzibidan
Hamzibidan
Kaszibidan, kahzibidan
Noxzibidan
Dirzibidan
Urzibidan
Huzibidan
Avzibidan, afzibidan, ofzibidan, uzibidan
Uzibidan
Izibidan
Metzibidan
Maszibidan, mahzibidan
Doźzibidan
Pádzibidan, peyzibidan
Vespzibidan, harvezibidan
Uzzibidan
Behzibidan
Tarzibidan
Jodzibidan, godzibidan, gozibidan
Baszibidan
Paszibidan
Piwzibidan

157- Ranj; Ranjid: (1- to be offended; to be vexed; to be troubled. 2- to toil)
Root: ridiyate (Sansk)(to be anxious)

Ranjidan

Ranjidan	ranj	ranjid
Ranjidani	ranji	ranjidi
-	ranje	ranjide
-	ranjemán	ranjidemán
-	ranjá	-
-	ranján	-
-	ranjande	-
-	ranjew	-
-	-	ranjidár
-	ranjegi	ranjidegi
-	ranjándan	-
-	ranjád	-

"دسترنج" از شکافته های بنام "رنجیدن" است. کارواژه ی "رنجیدن" ناگزرا (vi) است. "رنجه" را همچند "trouble" بکار میبرند. "رنجش" همچند "offense" است. "رنجیدار" نیز به مینی "offense" است. "رنجاندن" کارواژه ی گزرا (vt) است و به مینی "to offend" میباشد.
یکی از مینی های کهن "رنجیدن" "to toil" است که امروزه کمتر بکار میرود، اما میتوانیم همه ی شکافته های بالا را با این مینی نیز بکار بریم. نمونه از فردوسی- "برنجد یکی دیگری برخورد، به داد و به بخشش کسی ننگرد." در این جا "برنجد" همانا "کسی کار میکند و دیگری سود میبرد." پس در این نهاد "رنجیدار" به مینی "toiler" و "toiling" و "worker" است و "رنجش" به مینی "toil (n)" است. یا توانیم گفت: "بسیار برنجیدیم تا سرانجام توانستیم به خواست خود دست یابیم."
از پیوند پیشوندها با "رنجیدن" واژه های زیر بدست میآید:

Beranjidan
Bázranjidan
Barranjidan
Foruranjidan
Farranjidan
Faráranjidan
Ferranjidan, fereranjidan
Darranjidanranjidan
Váranjidan
Varranjidan
Váźranjidan
Hamranjidan, amranjidan
Kasranjidan, kahranjidan
Taráranjidan
Noxranjidan
Dirranjidan
Urranjidan
Huranjidan

Avranjidan, afranjidan, ofranjidan, uranjidan
Uranjidan
Iranjidan
Metranjidan
Masranjidan, mahranjidan
Doźranjidan
Pádranjidan, pedranjidan

Vespranjidan, harveranjidan
Uzranjidan
Tarranjidan
Jodranjidan, godranjidan, goranjidan
Basranjidan
Pasranjidan
Piwranjidan

158- Rah; Rast: (to be freed; to be saved; to be delivered)

Root: ava-raḋ (Old Persian)(to give up)

Rastan	rah	rast
Rastani	rahi	rasti
-	rahe	raste
-	rahemán	rahidemán, rastemán
-	rahá	-
-	rahán	-
-	rahande	-
-	rahew	-
-	-	rastár
-	rahegi	rastegi
-	rahándan	-
-	rahád	-

از پیوند "رستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berastan	Urrastan
Bázrastan	Hurastan
Barrastan	Afrastan, ofrastan, ufrastan, urastan
Farrastan	Urastan
Farárastan	Irastan
Ferrastan, fererastan	Metrastan
Darrastan	Masrastan, mahrastan
Nerastan, nirastan	Doźrastan
Várastan	Pádrastan, pedrastan, peyrastan
Varrastan	Vesprastan, harverastan
Váźrastan	Uzrastan
Hamrastan, amrastan	Behrastan
Kasrastan, kahrastan	Jodrastan, godrastan, gorastan
Tarárastan	Basrastan
Noxrastan	Pasrastan
Dirrastan	Piwrastan

"رهاندن" همچند "to deliver" و "to save" و "to free" است.

"رها" همچند "freed" و "loose" است.

"رهش" "freedom" است و "رستار" همچند "saving or freeing oneself" است.

"رستگار" همچند "saved" و "delivered" و "freed" است.

159- Robá(y); Robud: (1- to steal (away). 2- to snatch (away))

Root: rup (crash; rob; grasp); rop-áyatiy (Old Persian)

Robudan	robáy	robud
Robudani	robáyi	robudi
-	robáyák	-
-	robáye	robude
-	robáyemán	robudemán
-	robá	-
-	robán	-
-	robáyande	-
-	robáyew	-
-	-	robudár
-	robáyegi	robudegi
-	robád	-

از پیوند "ربودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berobudan
Bázrobudan
Barrobudan
Farrobudan
Farárobudan
Ferrobudan, fererobudan
Darrobudan
Narobudan
Várobudan
Varrobudan
Váźrobudan
Hamrobudan
Kasrobudan, kahrobudan
Tarárobudan
Noxrobudan
Dirrobudan
Urrobudan
Hurobudan
Avrobudan, afrobudan, ofrobudan, urobudan
Urobudan
Irobudan
Metrobudan
Masrobudan, mahrobudan
Doźrobudan
Pádrobudan, pedrobudan, peyrobudan
Vesprobudan, harverobudan
Uzrobudan
Behrobudan
Basrobudan
Pasrobudan
Piwrobudan

"دلربا"، "کهربا"، "آهن ربا" از واژه های سرشته ی شناخته شده ی ربودن هستند.
"ربایه" "attracting" است و "ربایش" همچند "attraction" است.
"هم ربودن" را همچند "to attract each other" میدانیم و "همربا" و "همربایی" و "همربایش" همچند "mutual attraction" است.

160- Rám; Rámid; Rud: (1- to play music. 2- to take pleasure in. 3- to enjoy)

Root: rámayát (Avest)(he must rest); ráma (Sansk)(pleasing; delightful; rejoicing; beautiful)

Rudan, Rámidan

Rudan	rám	rud, rámid
Rudani	rámi	rudi, rámidi
-	ráme	rude, rámide
-	rámemán	rudemán, rámidemán
-	rámá	-
-	rámande	-
-	rámán	-
-	rámew	-
-	-	rudár, rámidár
-	rámegi	rudegi, rámidegi

از پیوند "رودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berudan, berámidan
Bázrudan, bázrámidan
Barrudan, barrámidan
Forurudan, forurámidan
Farrudan, farrámidan
Farárudan, farárámidan
Darrudan, darrámidan
Nerudan, nerámidan
Várudan, várámidan
Váźrudan, váźrámidan
Farázrudan, farázrámidan
Hamrudan, hamrámidan, amrudan, amrámidan
Kasrudan, kasrámidan, kahrudan, kahrámidan
Noxrudan, noxrámidan
Dirrudan, dirrámidan
Hurudan, hurámidan
Avrudan, avrámidan, afrudan, afrámidan, ofrudan, ofrámidan, urudan, urámidan
Urudan, urámidan
Irudan, irámidan
Metrudan, metrámidan
Masrudan, masrámidan, mahrudan, mahrámidan
Doźrudan, doźrámidan
Pedrudan, pedrámidan
Vesprudan, vesprámidan, harverudan, harverámidan
Behrudan, behrámidan
Jodrudan, jodrámidan, godrudan, godrámidan, gorudan, gorámidan
Basrudan, basrámidan
Pasrudan, pasrámidan
Piwrudan, piwrámidan

"رود" به مینی ساز "stringed instrument" است. "رودجامگان" همان stringed musical instruments هستند. "رودساز" در نوشته های کهن همچند "musician" بکار رفته است. "پرده شناس" همچند "musicologist" است و "پرده شناسی" "musicology" میباشد.
"رامش" را به مینی "pleasure" و "enjoyment" و "having good time" بکار برده اند اما گویا این مینی پندارین (figurative) است و مینی راستین "رامش" نواختن موسیقی است که خود مایه ی "enjoyment" و "pleasure" و "relaxation" میشود. واژه های "رام" و "آرام" خود از این ریشه با مینی پندارین شکافته اند.
از پیوند پیشوندها با "آرامیدن" و "رامیدن" در زیر یاد میکنیم.

Árámidan = Rámidan: (to repose; to rest; to relax; to become tranquil)

Áramidan	árám	árámid
Árámidani	árámi	árámidi
-	áráme	árámide
-	árámemán	árámidemán
-	árámá	-
-	árámán	-
-	árámande	-
-	árámew	-
-	-	árámidár
-	árámegi	árámidegi
-	árámándan	-
-	árámád	-

پسوند "آرام" در "دل آرام" شکافته از کارواژه ی "آرامیدن" است و ستای یا adjective نیست.
"آراماندن" همچند "to tranquilize" و "to quiet" است.
"آرامش" همچند "tranquility" است و "repose".
"آرامیدار" هرچیز است که مایه ی آرامش شود. و از این رو همچند "relaxing" و "tranquilizing" و "tranquilizer" تواند بود.

161- Rán;372Ránd: (1- to drive. 2- to repel)
Root?: rának-en-it-an (Pahl)(drive; excite)

Rándan

Rándan	rán	ránd
Rándani	ráni	rándi
-	ránák	-
-	ráne	ránde
-	ránemán	rándemán
-	ráná	-
-	ránán	-
-	ránande	-
-	ránew	-
-	-	rándár
-	ránegi	rándegi
-	ránád	-

از پیوند "راندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berándan	Urrándan
Bázrándan	Hurándan
Barrándan	Avrándan, afrándan, ofrándan, ufrándan, urándan
Forurándan	Urándan
Farrándan	Irándan
Farárándan	Metrándan
Ferrándan, fererándan	Masrándan, mahrándan
Darrándan	Doźrándan
Várándan	Pádrándan, peyrándan
Varrándan	Vesprándan, harverándan
Váźrándan	Uzrándan
Farázrándan	Behrándan
Hamrándan	Jodrándan, godrándan, gorándan
Darhamrándan	Basrándan
Kasrándan, kahrándan	Pasrándan
Tarárándan	Piwrándan
Noxrándan	
Dirrándan	

162- Ras; Rasid: (1- to arrive. 2- to reach. 3- to mature. 4- to amount to)
Root: rasátey (Old Persian); ricate (Sansk)

Rasidan

Rasidan	ras	rasid
Rasidani	rasi	rasidi
-	rase	raside
-	rasemán	rasidemán
-	rasá	-
-	rasán	-
-	rasande	-
-	rasew	-
-	-	rasidár
-	rasegi	rasidegi
-	rasándan	-
-	rasád	-

"رسیده" را برای "ripe" و "mature" و "received" نیز بکار میبرند.
"رسا" به مینی "loud" و نیز "eloquent" بکار میرود چون "سخن رسا".
"رساننده" و "رسانا" هردو به مینی "conductive" بکار میرود.
در زیر واژه ی "رساندن" را میشکافیم.

Rasándan: (to convey; to deliver; to conduct; to make arrive or reach)

Rasándan	rasán	rasánid
Rasándani	rasáni	rasánidi
-	rasánák	-
-	rasáne	rasánde
-	rasánemán	rasán(i)demán
-	rasáná	-
-	rasánán	-
-	rasánande	-
-	rasánew	rasán(i)dár
-	rasánegi	rasán(i)degi
-	rasánác	-
-	rasánád	-

"رسانه" را با "همگانی" و بریخت "رسانه ی همگانی" برای "news media" و یا " means of communication" بکار برده اند.
از پیوند "رسیدن" و "رساندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Berasidan, berasándan
Bázrasidan, bázrasándan: (to investigate; to inspect)
Barrasidan, barrasándan: (to study)
Forurasidan, forurasándan
Farrasidan, farrasándan
Ferrasidan, ferrasándan, fererasidan, fererasándan
Darrasidan, darrasándan
Nerasidan, nerasándan, nirasidan, nirasándan
Várasidan, várasándan
Varrasidan, varrasándan
Váźrasidan, váźrasándan
Farázrasidan, farázrasándan, fará rasidan, farárasándan
Hamrasidan, hamrasándan, amrasidan, amrasándan: (to couple; to accouple; to reunite)
Kasrasidan, kasrasándan, kahrasidan, kahrasándan
Tarárasidan, tarárasándan
Noxrasidan, noxrasándan
Dirrasidan, dirrasándan
Urrasidan, urrasándan
Hurasidan, hurasándan
Avrasidan, avrasándan, afrasidan, afrasándan, urasidan, urasándan
Urasidan, urasándan
Irasidan, irasándan
Metrasidan, metrasándan
Masrasidan, masrasándan, mahrasidan, mahrasándan
Doźrasidan, doźrasándan
Pádrasidan, pádrasándan, pedrasidan, pedrasándan, peyrasidan, peyrasándan
Vesprasidan, vesprasándan, harverasidan, harverasándan
Behrasidan, behrasándan, Jodrasidan, jodrasándan, godrasidan, godrasándan, gorasidan, gorasándan
Basrasidan, basrasándan
Pasrasidan, pasrasándan
Piwrasidan, piwrasándan

بررسیدن .... بررسی .... study
بازرسیدن .... بازرس .... examiner, inspector
بازرسی .... examination, inspection
دررسیدن to mature ، دررسیدگی maturity
وارسیدن .... وارسی .... search, study
هم رسیدن .... همرسی converging, joining together, reunion
دیررسیدن to be late دیررس postmature, late
پیش رسیدن .... پیشرس premature
نارسیدن .... نارس .... immature, green

163- Duz; Duxt: (to sew)

Root: doc-, dok-, (Old Persian); an-duzun (Osset)(pierce through; impale; fasten to; tack; sew)

Duxtan

Duxtan	duz	duxt
Duxtani	duzi	duxti
-	duzák	-
-	duze	duxte
-	duzemán	duxtemán
-	duzá	-
-	duzán	-
-	duzande	-
-	duzew	-
-	-	duxtár
-	duzegi	duxtegi
-	duzác	-
-	duzád	-

از پیوند "دوختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beduxtan
Bázduxtan
Barduxtan
Foruduxtan
Farduxtan
Faráduxtan
Ferduxtan, fereduxtan
Darduxtan
Neduxtan, niduxtan
Váduxtan
Varduxtan
Váźduxtan
Farázduxtan
Hamduxtan = handuxtan = anduxtan
Kasduxtan = kahduxtan
Taráduxtan
Noxduxtan
Dirduxtan
Urduxtan
Huduxtan
Avduxtan, afduxtan, ofduxtan, uduxtan
Uduxtan
Iduxtan
Metduxtan
Doźduxtan
Pádduxtan = peyduxtan
Vespduxtan, harveduxtan
Uzduxtan
Behduxtan
Tarduxtan
Jodduxtan = godduxtan = goduxtan
Basduxtan
Pasduxtan
Piwduxtan

"پیرهن دوز"، "خوشدوخت"، "دوخت و دوز" و "کلاهدوزی" از نمونه های واژه های پیوندی با دوختن هستند.

"دوزاک" هرچیز است که بتوان آن را دوخت.

"دوختار" شیوه ی دوختن را گویند. نمونه: "دوختار این گونه رختها آسان است."

164- Dar(r); Darid: (to tear apart; to rip)
Root: dart (Pahl); tardh (Sansk)(to injure; hurt; to cut; to kill)

Daridan	dar(r)	darid
Daridani	dari	daridi
-	darák, darrák	-
-	dar(r)e	daride
-	dar(r)emán	daridemán
-	dar(r)á	-
-	dar(r)án	-
-	dar(r)ande	-
-	darrew	-
-	-	daridár
-	dar(r)egi	daridegi
-	dar(r)ác	-
-	dar(r)ád	-

از پیوند پیشوندها با "دریدن" واژه های زیر بدست میآید:

Bedar(r)idan
Bázdar(r)idan
Bardar(r)idan
Forudar(r)idan
Fardar(r)idan
Farádar(r)idan
Ferdar(r)idan
Dardar(r)idan
Nedar(r)idan, nidar(r)idan
Vádar(r)idan
Vardar(r)idan
Váździar(r)idan
Hamdar(r)idan, amdar(r)idan
Kasdar(r)idan, kahdar(r)idan
Tarádar(r)idan
Noxdar(r)idan
Dirdar(r)idan
Urdar(r)idan
Hudar(r)idan
Afdar(r)idan = avdar(r)idan, ofdar(r)idan, udar(r)idan
Udar(r)idan
Idar(r)idan
Masdar(r)idan, mahdar(r)idan
Doździar(r)idan
Páddar(r)idan, pidar(r)idan
Vespdar(r)idan, harvedar(r)idan
Behdar(r)idan, vehdar(r)idan, vidar(r)idan
Joddar(r)idan, goddar(r)idan, godar(r)idan
Basdar(r)idan
Pasdar(r)idan
Piwdar(r)idan

165- Dozd; Dozdid: (to steal; to rob)

Root: doź-dáo (Avest); doz-dáh (Avest)(malice)

Dozdidan

Dozdidan	dozd	dozdid
Dozdidani	dozdi	dozdidi
-	dozdák	-
-	dozde	dozdide
-	dozdemán	dozdidemán
-	dozdá	-
-	dozdán	-
-	dozdande	-
-	dozdew	-
-	-	dozdidár
-	dozdegi	dozdidegi
-	dozdád	-

از پیوند "دزدیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedozdidan
Bázdozdidan
Bardozdidan
Fardozdidan
Ferdozdidan, feredozdidan
Dardozdidan
Nedozdidan, nidozdidan
Vádozdidan
Vardozdidan
Váźdozdidan
Hamdozdidan, amdozdidan
Noxdozdidan
Dirdozdidan
Hudozdidan
Afdozdidan, ofdozdidan, udozdidan
Udozdidan
Idozdidan
Metdozdidan
Masdozdidan, mahdozdidan
Doźdozdidan
Páddozdidan, peddozdidan
Vespdozdidan, harvedozdidan
Uzdozdidan
Behdozdidan
Tardozdidan
Joddozdidan, godozdidan
Basdozdidan
Pasdozdidan
Piwdozdidan

166- Dam; Damid: (1- to inflate. 2- to breathe; to respire)

Root: dhem-, (Sansk)(to smoke; to dust)

Damidan

Damidan	dam	damid
Damidani	dami	damidi
-	dame	damide
-	damemán	damidemán
-	damá	-
-	damán	-
-	damande	-
-	damew	-
-	-	damidár
-	damegi	damidegi
-	damád	-

"دم" همچند "breath" است نیز پندارین به مینی "opportunity" و "occasion" و "moment" بکار میرود. چون: "دم را گرامی داشتن."
"دمه" در شاهنامه فراوان به ریخت نام واژه و به مینی "vapor" بکار رفته.
"دمه" در جدول بالا به مینی "bellows" است.
"دمش" همچند "respiration" تواند بود.
"دمیدگی" را در ذخیره ی خوارزمشاهی به مینی "آماس" بکار برده اند اما از روی کاربرد پزشکی امروزی مینی "emphysema" برای آن شایسته تر است. "دمیدگی شش" " pulmonary emphysema" است و "دمیدگی پوست" "cutaneous emphysema" است.
"دمیدار" "inflator" است.
"بردمیدن" به مینی "to sprout" است. چون: "شاخه های نو یا گلها بردمیدند."
"دم" را به مینی "inspiration" و "بازدم" را به مینی "expiration" بکار برده اند و اکنون این دو واژه خوب جا افتاده اند، که بجای "شهیق" و "زفیر" بکار میرود.
"دردمیدن" "to inflate" است.
"همدم" "companion" است.
"دمیدن" را به مینی "to pant" نیز بکار میبرند. در شاهنامه ی فردوسی بسیار به "دمان" به مینی "panting" برمیخوریم.
از پیوند "دمیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bedamidan
Bázdamidan
Bardamidan
Forudamidan

Fardamidan
Ferdamidan, feredamidan
Dardamidan
Nedamidan, nidamidan
Vádamidan
Vardamidan
Váździamidan
Farázdamidan
Farádamidan
Hamdamidan
Kasdamidan, kahdamidan
Tarádamidan
Noxdamidan
Dirdamidan
Urdamidan
Hudamidan

Avdamidan, afdamidan, ofdamidan, udamidan
Udamidan
Idamidan
Metdamidan
Masdamidan, mahdamidan
Doździamidan
Páddamidan, peddamidan, peydamidan, pidamidan
Vespdamidan, harvedamidan
Uzdamidan
Behdamidan
Joddamidan, goddamidan, godamidan
Basdamidan
Pasdamidan
Piwdamidan

167- Báf; Báft: (to weave; to knit)

Root: vaph-, vabh-, (Aryan)(weave; knit); ubhnáti (Sansk)(he ties together)

Báftan	báf	báft
Báftani	báfi	báfti
-	báfák	-
-	báfe	báfte
-	báfemán	báftemán
-	báfá	-
-	báfán	-
-	báfande	-
-	báfew	-
-	-	báftár
-	báfegi	báftegi

از پیوند "بافتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebáftan	Dirbáftan
Bázbáftan	Urbáftan
Barbáftan	Hubáftan
Forubáftan	Avbáftan, afbáftan, ofbáftan, ubáftan
Farbáftan	Ubáftan
Farábáftan	Ibáftan
Ferbáftan	Metbáftan
Darbáftan	Masbáftan, mahbáftan
Nebáftan, nibáftan	Doźbáftan
Vábáftan	Pádbáftan, pedbáftan, peybáftan
Varbáftan	Vespbáftan, harvebáftan
Váźbáftan	Uzbáftan
Hambáftan, ambáftan	Behbáftan
Darhambáftan	Jodbáftan, godbáftan, gobáftan
Kasbáftan, kahbáftan	Basbáftan
Tarábáftan	Pasbáftan
Noxbáftan	Piwbáftan

"بافتار" را همچند "texture" و "بافت" را به مینی "tissue" بکار میبریم.
"درهم بافتن" و "هم بافتن" را "interweave" ترجمه میکنیم.

168- Dáy; Dud: (to smear; to plate; to cover with)

Root: dhav-, (Sansk)(to rub; to rub off)

Dáyidan, Dudan

Dáyidan, dudan	dáy	dud
Dáyidani, dudani	dáyi	dudi
-	dáyák	-
-	dáye	dude
-	dáyemán	dudemán
-	dáyá	-
-	dáyán	-
-	dáyande	-
-	dáyew	-
-	-	dudár
-	dáyegi	dudegi
-	dáyác	-
-	dáyád	-

از خود ریشه ی "دای" "dáy" و "دود" و "دودن" و "داییدن" dáyidan" واژه ای در زبان امروز بجا نمانده اما از پیوند آن با پیشوندها واژه هایی بدست میآید که برخی در زبان امروز بکار میروند.

Bedáyidan, bedudan
Bázdáyidan, bázdudan
Bardáyidan, bardudan = abardáyidan, abardudan
Forudáyidan, forududan
Fardáyidan, fardudan
Ferdáyidan, ferdudan: (to ultrasmear; to ultracover)
Dardáyidan, dardudan
Nedáyidan, nedudan, nidáyidan, nidudan
Bádáyidan, bádudan
Vádáyidan, vádudan
Vardáyidan, vardudan
Váždáyidan, vážduan: (to smear or cover in a reverse fashion)
Farázdáyidan, farázdudan
Hamdáyidan, hamdudan = handáyidan, handudan = andáyidan, andudan
Kasdáyidan, kasdudan = kahdáyidan, kahdudan
Tarádáyidan, tarádudan
Noxdáyidan, noxdudan
Dirdáyidan, dirdudan
Urdáyidan, urdudan
Hudáyidan, hududan
Avdáyidan, avdudan, afdáyidan, afdudan: (to destroy by smearing, to smear of or away)
ofdáyidan, ofdudan, udáyidan, ududan: (to destroy by smearing; to smear of or away)

Udáyidan, ududan: (to smear or cover in that way)
Idáyidan, idudan: (to smear or cover in this way)
Metdáyidan, metdudan: (to smear falsely; to pseudosmear)
Masdáyidan, masdudan = mahdáyidan, mahdudan
Doździdan, doździdan: (to smear roughly)
Huydáyidan, huydudan, hoydáyidan, hoydudan, capdáyidan, capdudan
Páddáyidan, páddudan = peddáyidan, peddudan: (to anticover; to uncover)
peydáyidan, peydudan : (to anticover; to uncover)
Vespdáyidan, vespdudan, harvedáyidan, harvedudan
Uzdáyidan, uzdudan
Behdáyidan, behdudan
Tardáyidan, tardudan
Joddáyidan, joddudan = goddáyidan, goddudan: (to wipe off; to rub off; to clean)
godáyidan, godudan = zoddáyidan, zoddudan = zodudan: (to wipe off; to rub off; to clean)
Basdáyidan, basdudan
Pasdáyidan, pasdudan
Piwdáyidan, piwdudan

از واژه های بالا "اندودن" و "زدودن" را میشکافیم.

Andudan

Root: han-dávayatiy (Old Persian); sandigha (Sansk)(anoint; plaster over; smear)

Andudan	andáy	andud
Andudani	andáyi	andudi
-	andáyák	-
-	andáye	andude
-	andáyemán	andudemán
-	andáyá	-
-	andáyán	-
-	andáyande	-
-	andáyew	-
-	-	andudár
-	andáyegi	andudegi
-	andáyác	-
-	andáyád	-

از خود واژه ی اندودن شکافته های فراوان داریم- "زراندود" "gold-plated"، "سیم اندود" "-silver plated" و "شکراندود" "sugar-coated" است. "اندایه" و "انداوه" دو مینی دارد یکی ابزاری است که با آن چیزی را روی چیز دیگر مالند و از این رو "trowel" و ابزارهای همانند آن را "انداوه" گویند. "اندایه" مینی پندارین یافته و به مینی "بدگویی" یا "backbiting" و "gossip" بکار میرود.
از پیوند "اندودن" با پیشوندها بار دیگر میتوان واژه های نو پدید آورد مانند "بازاندودن"، "پیش اندودن" و "پس اندودن" و مانند آن.
در زیر شکافته های "زدودن" را یاد میکنیم:

Zodudan, Zodáyidan

Root: uz-dáv-ayati (Old Persian); dhavd-, (Sansk)(to rub off); zo-, = vi-,; go-,

Zodudan	zodáy	zodud
Zodudani	zodáyi	zodudi
-	zodáyák	-
-	zodáye	zodude
-	zodáyemán	zodudemán
-	zodáyá	-
-	zodáyán	-
-	zodáyande	-
-	zodáyew	-
-	-	zodudár
-	zodáyegi	zodudegi
-	zodáyác	-
-	zodáyád	-

از واژه های نوساخته با شکافته های بالا باید از "گندزدا" "antiseptic" و "گندزدایی" "antisepsis" یاد کنیم. "زدودار zodudár" "cleanser" یا "cleaning agent" است. "زدایمان" کنش پاک کردن و "زدودمان" پایان کنش و هوده ی کار پاک کردن است.

169- Angiz; Angixt: (to excite; to stimulate)

Root?: han-gax-t-an (Pahl); cf samvigna (Sansk)(excited)

Angixtan

Angixtan	angiz	angixt
Angixtani	angizi	angixti
-	angize	angixte
-	angizemán	angixtemán
-	angizá	-
-	angizán	-
-	angizande	-
-	angizew	-
-	-	angixtár
-	angizegi	angixtegi
-	angizád	-

"انگیز" را به ریخت پسوند با خیلی واژه ها پیوسته و به مینی "inciting" و "stimulating" بکار میبرند. نمونه: "دل انگیز"، "مهرانگیز" به مینی "pleasant" و "loving". "انگیزه" را به مینی "cause" و "reason" و نیز "incentive" بکار میبرند.
از پیوند "انگیختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beangixtan
Biangixtan
Bázangixtan
Barangixtan, abarangixtan: (to stimulate; to incite)
Foruangixtan
Farangixtan, faráangixtan, parangixtan
Ferangixtan, fereangixtan
Darangixtan
Naangixtan
Neangixtan, niangixtan
Náangixtan
Maangixtan
Váangixtan
Varangixtan
Váźangixtan
Farázangixtan, faráangixtan
Hamangixtan, hanangixtan, anangixtan, ámangixtan, amangixtan, enangixtan
Darhamangixtan
Kasangixtan, kahangixtan
Kamangixtan
Taráangixtan
Noxangixtan
Dirangixtan
Urangixtan
Zirangixtan, jirangixtan
Huangixtan
Avangixtan, afangixtan, ofangixtan, ufangixtan, ouangixtan, uangixtan
Uangixtan
Iangixtan

Metangixtan, meangixtan
Masangixtan, mahangixtan
Doźangixtan
Huyangixtan, hoyangixtan, capangixtan
Pádangixtan, pedangixtan, peyangixtan, piangixtan
Vespangixtan, harvespangixtan, harveangixtan
Uzangixtan, azangixtan

Behangixtan, vehangixtan, viangixtan
Náangixtan
Tarangixtan
Jodangixtan, godangixtan, goangixtan, zodangixtan
Basangixtan, vasangixtan
Pasangixtan
Piwangixtan

170- Pus; Pusid: (to decay; to corrode)

Root: pu; pu-s-it-an (Pahl)

Pusidan

Pusidan	pus	pusid
Pusidani	pusi	pusidi
-	puse	puside
-	pusemán	pusidemán
-	pusá	-
-	pusán	-
-	pusande	-
-	pusew	-
-	-	pusidár
-	pusegi	pusidegi
-	pusándan	-
-	pusád	-

از پیوند "پوسیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepusidan
Bázpusidan
Barpusidan
Forupusidan
Farpusidan
Ferpusidan, ferepusidan
Darpusidan
Vápusidan
Varpusidan
Váźpusidan
Hampusidan
Kaspusidan, kahpusidan
Tarápusidan
Dirpusidan
Hupusidan

Avpusidan, afpusidan, ofpusidan, upusidan
Upusidan
Ipusidan
Metpusidan
Maspusidan, mahpusidan
Doźpusidan
Pádpusidan, pedpusidan, peypusidan
Vesppusidan, harvepusidan
Behpusidan
Jodpusidan, godpusidan, gopusidan
Baspusidan
Paspusidan
Piwpusidan

"پوسش" "corrosion" و "decay" است. "پوسیدگی" در دندان پزشکی به مینی "dental cavity" و "decay" بکار میرود. "پوسیدار" مانند "مردار" چیزیست که دچار پوسیدگی شده باشد.

171- Arz; Arzid: (1- to be worth. 2- to cost)
Root: arz-it-an (Pahl)

Arzidan

Arzidan	arz	arzid
Arzidani	arzi	arzidi
-	arze	arzide
-	arzemán	arzidemán
-	arzá	-
-	arzán	-
-	arzande	-
-	arzew	-
-	-	arzidár
-	arzegi	arzidegi
-	arzád	-

"ارز" و "ارج" از یک ریشه اند و همچند "value" میباشند. "ارزان" چنان که کسروی بازنموده است مینی راستینش چیزی است که ارزش بهایش را داشته باشد و مینی دومی یا پندارین آن "cheap" است و مینی راستینش "reasonable" است. "ارزش همچند "worth" و "value" است و "ارزیدار" چیزی است که بیارزد.
از پیوند "ارزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyarzidan	Hamarzidan
Bázarzidan	Kasarzidan, kaharzidan
Bararzidan	Dirarzidan
Fararzidan	Metarzidan
Ferarzidan, ferearzidan	Masarzidan
Dararzidan	Doźarzidan
Nayarzidan	Pádarzidan
Váarzidan	Vesparzidan, harvearzidan
Vararzidan	Jodarzidan, godarzidan
Váźarzidan	Basarzidan

172- Engár; Engáwt: (to suppose; to hypothesize)

Root: han-gár-t-an (Pahl)(to think; to reckon); angarem (Armenian); angárin; angárt (Pahl); hankárayemi (Avest)

Engáwtan, engárdan: (to assume; to hypothesize)

Engáwtan, engárdan	engár	engáwt
Engáwtani, engárdani	engári	engáwti
-	engárák	-
-	engáre	engáwte
-	engáremán	engáwtemán
-	engárán	-
-	engárá	-
-	engárande	-
-	engárew	-
-	-	engáwtár
-	engáregi	engáwtegi
-	engárád	-

"انگاریم x همچند ۷ و y همچند ۸ باشد." (to suppose; to take)
"انگار خواب بودم و هیچ چیز بیاد ندارم."
"ول انگار است." (negligent)
"ول انگاری" همچند "negligence" است.
"ما دشمن را دوست انگاشته راز خود را به آنان گفتیم." (to consider)
"انگارش" همچند "supposition" تواند بود.
"انگاشتار" را همچند "hypothesis" گرفته در زمینه های دانشیک بکار برده ام.
"برگاشتن" همچند "to turn away" است.
"فروگاشتن" همچند "to turn down" و "to lower" است.
"فرگاردن" گویا همان واژه ی "فرغاردن" است که "فرغار" از آن شکافته و آن به مینی "to soak" و "to imbue" است.
"نگاردن" و "نگاشتن" و "برگاشتن" و "ورگاشتن" از دیگر واژه هایی است که از ریشه ی "گاردن" و "گاشتن" بدست میآید و ما آنان را در زیر شماره ی ۱۹ بررسی کردیم.
از پیوند کارواژه ی بنیادین بالا با پیشوندها کارواژه های زیر پدید میآیند:

Beengáwtan, beengárdan
Bázengáwtan, bázengárdan
Barengáwtan, barengárdan, abarengáwtan, abarengárdan
Foruengáwtan, foruengárdan

Farengáwtan, farengárdan,
faráengáwtan, faráengárdan,
parengáwtan, parengárdan
Ferengáwtan, ferengárdan,
fereengáwtan, fereengárdan
Darengáwtan, darengárdan
Naengáwtan, naengárdan
Neengáwtan, neengárdan, niengáwtan,
niengárdan
Náengáwtan, náengárdan
Maengáwtan, maengárdan
Váengáwtan, váengárdan
Varengáwtan, varengárdan
Váźengáwtan, váźengárdan
Farázengáwtan, farázengárdan,
faráengáwtan, faráengárdan
Hamengáwtan, hamengárdan,
hanengáwtan, hanengárdan,
anengáwtan, anengárdan,
ámengáwtan, ámengárdan,
amengáwtan, amengárdan,
enengáwtan, enengárdan
Darhamengáwtan, darhamengárdan
Kasengáwtan, kasengárdan,
kahengáwtan, kahengárdan
Kamengáwtan, kamengárdan
Taráengáwtan, taráengárdan
Noxengáwtan, noxengárdan
Direngáwtan, direngárdan
Urengáwtan, urengárdan
Zirengáwtan, zirengárdan, jirengáwtan,
jirengárdan
Huengáwtan, huengárdan
Avengáwtan, avengárdan, afengáwtan,
afengárdan, ofengáwtan, ofengárdan,
ufengáwtan, ufengárdan,
ouengáwtan, ouengárdan, uengáwtan,
uengárdan
Uengáwtan, uengárdan
Iengáwtan, iengárdan
Metengáwtan, metengárdan,
meengáwtan, meengárdan
Masengáwtan, masengárdan,
mahengáwtan, mahengárdan
Doźengáwtan, doźengárdan
Huyengáwtan, huyengárdan,
hoyengáwtan, hoyengárdan,
capengáwtan, capengárdan
Pádengáwtan, pádengárdan,
pedengáwtan, pedengárdan,
peyengáwtan, peyengárdan,
piengáwtan, piengárdan
Vespengáwtan, vespengárdan,
harvespengáwtan, harvespengárdan,
harveengáwtan, harveengárdan
Uzengáwtan, uzengárdan, azengáwtan,
azengárdan
Behengáwtan, behengárdan,
vehengáwtan, vehengárdan,
viengáwtan, viengárdan
Náengáwtan, náengárdan
Tarengáwtan, tarengárdan
Jodengáwtan, jodengárdan,
godengáwtan, godengárdan,
goengáwtan, goengárdan,
zodengáwtan, zodengárdan
Basengáwtan, basengárdan,
vasengáwtan, vasengárdan
Pasengáwtan, pasengárdan
Piwengáwtan, piwengárdan

173- Bál; Bálid: (to thrive; to flourish)

Root: vard (Avest); varedaiti (Avest) (to grow; to increase; to develop; to progress)

Bálidan

Bálidan	bál	bálid
Bálidani	báli	bálidi
-	bále	bálide
-	bálemán	bálidemán
-	bálá	-
-	bálán	-
-	bálande	-
-	bálew	-
-	-	bálidár
-	bálegi	bálidegi
-	bálándan	-
-	bálád	-

از پیوند "بالیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebálidan
Bázbálidan
Barbálidan
Forubálidan
Farbálidan
Farábálidan
Ferbálidan = ferebálidan
Darbálidan
Nebálidan, nibálidan
Vábálidan
Varbálidan
Váźbálidan
Hambálidan, hanbálidan, ambálidan
Kasbálidan = kahbálidan
Tarábálidan
Noxbálidan
Dirbálidan
Urbálidan
Hubálidan
Avbálidan = afbálidan = ofbálidan = ubálidan
Ubálidan
Ibálidan
Metbálidan
Masbálidan = mahbálidan
Doźbálidan
Pádbálidan = pedbálidan = peybálidan
Vespbálidan = harvebálidan
Uzbálidan
Behbálidan = vehbálidan = vibálidan
Jodbálidan = godbálidan = gobálidan
Basbálidan
Pasbálidan
Piwbálidan

174- Baráz; Barázid: (to befit; to suit)

Root: bhráza-, (to shine); bhrájati (Sansk)(it shines)

Barázidan	baráz	barázid
Barázidani	barázi	barázidi
-	baráze	barázide
-	barázemán	barázidemán
-	barázá	-
-	barázán	-
-	barázande	-
-	barázew	-
-	-	barázidár
-	barázegi	barázidegi
-	barázád	-

یک نمونه از کارواژه ی سخت آسیب دیده و خشکیده که تنها از آن خود کارواژه زمان اکنون و گذشته و "برازنده" بجای مانده و بکار میرود. به "برازیدن" نمیبرازد که چنین "نابرازیدار" گردد!
از پیوند "برازیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebarázidan
Bázbarázidan
Barbarázidan
Forubarázidan
Farbarázidan
Ferbarázidan = ferebarázidan
Darbarázidan
Nebarázidan = nibarázidan
Vábarázidan
Varbarázidan
Váźbarázidan
Hambarázidan
Kasbarázidan
Noxbarázidan
Dirbarázidan
Urbarázidan
Hubarázidan

Avbarázidan = afbarázidan = ofbarázidan = ubarázidan
Ubarázidan
Ibarázidan
Metbarázidan
Masbarázidan = mahbarázidan
Doźbarázidan
Pádbarázidan = pedbarázidan = peybarázidan
Vespbarázidan = harvebarázidan
Uzbarázidan
Behbarázidan = vehbarázidan = vibarázidan
Jodbarázidan = godbarázidan = gobarázidan
Basbarázidan
Pasbarázidan
Piwbarázidan

175- Buy; Buyid: (to smell (vi, vt))

Root: baoḋi; bodhi-, (Sansk); bhaudhay (Old Persian)

Buyidan

Buyidan	buy	buyid
Buyidani	buyi	buyidi
-	buyák	-
-	buye	buyide
-	buyemán	buyidemán
-	buyá	-
-	buyán	-
-	buyande	-
-	buyew	-
-	-	buyidár
-	buyegi	buyidegi
-	buyándan	-
-	buyád	-

از پیوند "بوییدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bebuyidan
Bázbuyidan
Barbuyidan
Forubuyidan
Farbuyidan
Farábuyidan
Ferbuyidan = ferebuyidan
Darbuyidan
Nebuyidan = nibuyidan
Vábuyidan
Varbuyidan
Váźbuyidan
Hambuyidan = ambuyidan = anbuyidan
Kasbuyidan = kahbuyidan
Tarábuyidan
Noxbuyidan
Dirbuyidan
Urbuyidan
Hubuyidan
Avbuyidan = afbuyidan = ofbuyidan = ubuyidan
Ubuyidan
Ibuyidan
Metbuyidan
Masbuyidan = mahbuyidan
Doźbuyidan
Pádbuyidan = peybuyidan
Vespbuyidan = harvebuyidan
Behbuyidan = vehbuyidan = vibuyidan
Jodbuyidan = godbuyidan = gobuyidan
Basbuyidan
Pasbuyidan
Piwbuyidan

176- Bor; Borid: (to cut; to interrupt; to stop)

Root: bar-, (Old Persian); abaram (Old Persian); baraite (Avest)(he carries)

Boridan

Boridan	bor	borid
Boridani	bori	boridi
-	borák	-
-	bore	boride
-	boremán	boridemán
-	borá	-
-	borán	-
-	borande	-
-	borew	-
-	-	boridár
-	boregi	boridegi
-	borác	-
-	borándan	-
-	borád	-

از پیوند "بریدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beboridan	Dirboridan
Bázboridan	Urboridan
Barboridan	Huboridan
Foruboridan	Avboridan, afboridan, ofboridan, uboridan
Farboridan	Uboridan
Faráboridan	Iboridan
Ferboridan	Metboridan
Darboridan	Masboridan, mahboridan
Neboridan	Doźboridan
Váboridan	Pádboridan, peyboridan
Varboridan	Vespboridan, harveboridan
Váźboridan	Uzboridan
Hamboridan, amboridan	Behboridan
Kasboridan, kahboridan	Tarboridan
Taráboridan	Jodboridan, godboridan, goboridan
Noxboridan	

Basboridan   Piwboridan
Pasboridan

"برش" همچند "cut" و "incision" و "slice" است.
"بریدگی" به مینی "notch" است.
"برا" و "بران" فزون بر "cutting" به مینی "poignant" میباشند.
"وابریدن" همچند "to excise" و "وابرش" و "وابرمان váboremán" همچند "excision" است.
"بریدن" مینی های دیگری نیز دارد چون "to cross"، نمونه: "راستای AB راستای CD را در بریدنگاه M میبرد. (Line AB crosses line CD at the point M.)
مینی دیگر "بریدن" "to clot" یا "لخته شدن" است چون "شیر میبرد".

177- Puy; Puyid: (to (run and) search; to look into)
Root: pheu-d (to press; to hasten; to push ahead); pv́d (Parthian)

Puyidan	puy	puyid
Puyidani	puyi	puyidi
-	puyák	-
-	puye	puyide
-	puyemán	puyidemán
-	puyá	-
-	puyán	-
-	puyande	-
-	puyew	-
-	-	puyidár
-	puyegi	puyidegi
-	puyác	-
-	puyád	-

"پویش" همچند "search" است و "پویاد" همچند "search committee" و "پوییدار" همچند "searcher" است.
از پیوند "پوییدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepuyidan
Bázpuyidan
Barpuyidan
Forupuyidan
Farpuyidan, farápuyidan
Ferpuyidan, ferepuyidan
Darpuyidan
Nepuyidan, nipuyidan
Vápuyidan
Varpuyidan
Váźpuyidan
Hampuyidan, ampuyidan
Kaspuyidan, kahpuyidan
Tarápuyidan
Noxpuyidan
Dirpuyidan
Urpuyidan
Hupuyidan
Avpuyidan, afpuyidan, ofpuyidan, upuyidan
Upuyidan
Ipuyidan
Metpuyidan
Maspuyidan, mahpuyidan
Doźpuyidan
Pádpuyidan, peypuyidan
Vesppuyidan, harvepuyidan
Uzpuyidan
Behpuyidan, vehpuyidan, vipuyidan
Tarpuyidan
Jodpuyidan, godpuyidan, gopuyidan
Baspuyidan
Paspuyidan
Piwpuyidan

178- Puw; Puwid: (to wear; to cover; to conceal)

Root: puw-it-an (Pahl); cf pasta (Avest)(skin)

Puwidan

Puwidan	puw	puwid
Puwidani	puwi	puwidi
-	puwák	-
-	puwe	puwide
-	puwemán	puwidemán
-	puwá	-
-	puwán	-
-	puwande	-
-	puwew	-
-	-	puwidár
-	puwegi	puwidegi
-	puwác	-
-	puwándan	-
-	puwád	-

"رازپوش"، "سرپوش"، "کم پوش" و "سرپوش" از واژه های سرشته با "پوش" است.
"پوشاک" "clothing" است.
"پوشه" را تنها برای "cover" و "folder" بکار میبرند.
از پیوند "پوشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepuwidan
Bázpuwidan
Barpuwidan
Forupuwidan
Farpuwidan, farápuwidan
Ferpuwidan, ferepuwidan
Darpuwidan
Nepuwidan, nipuwidan
Vápuwidan
Varpuwidan
Váźpuwidan
Hampuwidan, ampuwidan
Kampuwidan
Tarápuwidan
Noxpuwidan
Dirpuwidan
Urpuwidan
Hupuwidan
Avpuwidan, afpuwidan, ofpuwidan, upuwidan
Upuwidan
Ipuwidan
Metpuwidan
Maspuwidan, mahpuwidan
Doźpuwidan
Pádpuwidan, peypuwidan

Vesppuwidan, harvepuwidan
Uzpuwidan
Behpuwidan, vehpuwidan, vipuwidan
Jodpuwidan, godpuwidan, gopuwidan

Baspuwidan
Paspuwidan
Piwpuwidan

"فروپوشیدن" همچند "to cover up"، "درپوشیدن" همچند "to wear" و "to put on" و "دیرپوشیدن" همچند "to last long" تواند بود.

179- Puz; Puzid: (to apologize)

Root: baoj (Avest)(to rescue; to get rid of)

Puzidan

Puzidan	puz	puzid
Puzidani	puzi	puzidi
-	puze	puzide
-	puzemán	puzidemán
-	puzá	-
-	puzán	-
-	puzande	-
-	puzew	-
-	-	puzidár
-	puzegi	puzidegi
-	puzád	-

از پیوند "پوزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepuzidan
Bázpuzidan
Barpuzidan
Farpuzidan
Ferpuzidan, ferepuzidan
Darpuzidan
Nepuzidan, nipuzidan
Vápuzidan
Váźpuzidan
Hampuzidan, ampuzidan
Kaspuzidan, kahpuzidan
Noxpuzidan
Dirpuzidan
Upuzidan
Ipuzidan
Metpuzidan
Doźpuzidan
Pádpuzidan, peypuzidan
Vesppuzidan, harvepuzidan
Behpuzidan, vehpuzidan, vipuzidan
Jodpuzidan, godpuzidan, gopuzidan
Baspuzidan
Paspuzidan
Piwpuzidan

180- Pic; Picid: (to wrap; to roll; to turn)

Root: [picchánan (Sansk)(1- covering; concealing. 2- sheath. 3- wrapper, cloak)](JGS)

Picidan

Picidan	pic	picid
Picidani	pici	picidi
-	picák	-
-	pice	-
-	picemán	picidemán
-	picá	-
-	picán	-
-	picande	-
-	picew	-
-	-	picidár
-	picegi	picidegi
-	picándan	-
-	picác	-
-	picád	-

از پیوند "پیچیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepicidan
Bázpicidan
Barpicidan
Forupicidan
Farpicidan, farápicidan
Ferpicidan, ferepicidan
Darpicidan
Varpicidan
Váźpicidan
Hampicidan, ampicidan
Darhampicidan
Kaspicidan, kahpicidan
Tarápicidan
Noxpicidan
Dirpicidan
Urpicidan
Hupicidan
Avpicidan, afpicidan, ofpicidan, upicidan
Upicidan
Ipicidan
Metpicidan
Maspicidan, mahpicidan
Doźpicidan
Pádpicidan, pápicidan
Vesppicidan, harvepicidan
Uzpicidan
Behpicidan, vehpicidan, vipicidan
Tarpicidan
Jodpicidan, godpicidan, gopicidan

Baspicidan
Paspicidan

Piwpicidan

به ریشه ی ۱۸۸ نیز بنگرید.
"پیچ" مینی های گوناگونی دارد که برای آن باید به زربیز پارسی بنگرید. برای نمونه در زیر از چند چم آن یاد میکنیم:
"فرمانده ی سرپیچی است. (disobedient)"
"سرپیچ چراغ شکست. (topscrew)"
"توفان سختی گرفت و کاچال مردم آن سامان را درپیچید."
"فلانی آمد و دستگاه فرمانروایی درچید و آن دیگری آمد و آن را درهم پیجید."

181- Paz; Poxt: (to cook)

Root: peku-, (cook); pacati (Sansk); pacaiti (Avest)(he cooks; he bakes)

Poxtan	paz	poxt
Poxtani	pazi	poxti
-	pazák	-
-	paze	poxte
-	pazemán	poxtemán
-	pazá	-
-	pazán	-
-	pazande	-
-	pazew	-
-	-	poxtár
-	pazegi	poxtegi
-	pazándan	-
-	pazác	-
-	pazád	-

از پیوند "پختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bepoxtan	Hupoxtan
Bázpoxtan	Avpoxtan, afpoxtan, ofpoxtan, upoxtan
Barpoxtan	Upoxtan
Forupoxtan	Ipoxtan
Farpoxtan, farápoxtan	Metpoxtan
Ferpoxtan, ferepoxtan	Maspoxtan, mahpoxtan
Darpoxtan	Doźpoxtan
Nepoxtan, nipoxtan	Pádpoxtan, peypoxtan
Vápoxtan	Vesppoxtan, harvepoxtan
Varpoxtan	Uzpoxtan
Váźpoxtan	Behpoxtan, vehpoxtan, vipoxtan
Hampoxtan, ampoxtan	Tarpoxtan
Kaspoxtan, kahpoxtan	Jodpoxtan, godpoxtan, gopoxtan
Tarápoxtan	Baspoxtan
Noxpoxtan	Paspoxtan
Dirpoxtan	Piwpoxtan
Urpoxtan	

"پختار" را برای شیوه ی پخت میگیریم. "پختگی" فزون بر "cookedness" مینی "maturity" و "expertise" نیز میدهد. "پزاندن" در پزشکی به مینی "to mature" چون برای دمل میآید.

182- Ásá(y); Ásud: (to relax; to rest)

Root: ásutan (Pahl); awayayati (Sansk)(to soothe)

Ásudan

Ásudan	ásáy	ásud
Ásudani	ásáyi	ásudi
-	ásáye	ásude
-	ásáyemán	ásudemán
-	ásáyá	-
-	ásáyán	-
-	ásáyadne	-
-	ásáyew	-
-	-	ásudár
-	ásáyegi	ásudegi
-	ásáyándan	-
-	ásáyád	-

از پیوند "آسودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyásudan	Kasásudan, kahásudan
Bázásudan	Dirásudan
Barásudan	Uásudan
Farásudan	Iásudan
Ferásudan	Metásudan
Darásudan	Dożásudan
Neyásudan	Pádásudan, peyásudan
Váásudan	Jodásudan
Vážásudan	Pasásudan
Hamásudan	Piwásudan

183- Ágan; Ágand: (to cram; to fill up; to stuff (up))

Root: guhan-, (to swell; be full of; wealth); ghana-, (Sansk)(thick; compact mass)

Ágandan	ágan	ágand
Ágandani	ágani	ágandi
-	áganák	-
-	ágane	ágande
-	áganemán	ágandemán
-	áganá	-
-	áganán	-
-	águanande	-
-	áganew	-
-	-	ágandár
-	áganegi	ágandegi
-	áganác	-
-	áganád	-

از پیوند "آگندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyágandan	Avágandan, afágandan, ofágandan, uágandan
Bázágandan	Uágandan
Barágandan	Iágandan
Foruágandan	Metágandan
Farágandan	Maságandan, mahágandan
Ferágandan, fereágandan	Doźágandan
Darágandan	Pádágandan, peyágandan
Váágandan	Vespágandan, harveágandan
Varágandan	Uzágandan
Váźágandan	Behágandan, vehágandan, viágandan
Hamágandan	Tarágandan
Kaságandan, kahágandan	Jodágandan
Taráágandan	Baságandan
Noxágandan	Paságandan
Dirágandan	Piwágandan
Urágandan	
Huágandan	

"پنبه آگن" و "سنگ آگن" و "سنگ آگنی" از واژه های سرشته با "آگنی" و "آگن" هستند.

"آگنه" همچند "stuffing material" است.

"آگندار" را همچند "stuffing" میدانیم.

184- Ámorz; Ámorzid: (to bless; to forgive)

Root: ámarezen (Avest); á-mrzátiy (Old Persian)(he has mercy)

Ámorzidan

Ámorzidan	ámorz	ámorzid
Ámorzidani	ámorzi	ámorzidi
-	ámorze	ámorzide
-	ámorzemán	ámorzidemán
-	ámorzá	-
-	ámorzán	-
-	ámorzande	-
-	ámorzew	-
-	-	ámorzidár
-	ámorzegi	ámorzidegi
-	ámorzád	-

از پیوند "آمرزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyámorzidan
Bázámorzidan
Barámorzidan
Farámorzidan
Ferámorzidan
Darámorzidan
Neámorzidan
Váámorzidan
Váźámorzidan
Hamámorzidan
Dirámorzidan
Uámorzidan
Iámorzidan
Metámorzidan
Masámorzidan, mahámorzidan
Doźámorzidan
Pádámorzidan
Vespámorzidan, harveámorzidan
Uzámorzidan
Jodámorzidan
Basámorzidan
Pasámorzidan
Piwámorzidan

"آمرزیدار" به مینی "بخشاینده ی گناهان" است ("forgiver") چون "خداوند آمرزیدار."

185- Áwám; Áwámid: (to drink)
Root: [can; camati (Sansk)(to drink; to sip)](JGS)

Áwámidan	áwám	áwámid
Áwámidani	áwámi	áwámidi
-	áwámák	-
-	áwáme	áwámide
-	áwámemán	áwámidemán
-	áwámá	-
-	áwámán	-
-	áwámew	-
-	-	áwámidár
-	áwámegi	áwámidegi
-	áwámándan	-
-	áwámád	-

از پیوند "آشامیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Biyáwámidan	Tarááwámidan
Bázáwámidan	Noxáwámidan
Baráwámidan	Diráwámidan
Foruáwámidan	Metáwámidan
Faráwámidan	Masáwámidan, maháwámidan
Feráwámidan	Dożáwámidan
Daráwámidan	Pádáwámidan
Neyáwámidan	Vespáwámidan, harveáwámidan
Vááwámidan	Taráwámidan
Varáwámidan	Jodáwámidan
Vážáwámidan	Basáwámidan
Hamáwámidan	Pasáwámidan
Kasáwámidan, kaháwámidan	Piwáwámidan

"آشامه" را برای "syrup" بویژه در پزشکی بکار میبریم. نیز گویا بتوان آن را همچند "potion" بکار برد.
"آشامیدار" به مینی "drinker" و "drinking" تواند بود.
"در آشامیدن" را برای "to imbibe" بکار میبریم و "درآشامش" همچند "imbibition" است.

186- Táw; Táwt; Táwid: (to create; to build; to form; to mold)

Root: tekp-, (to plait; twine); takwati (Sansk)(to hew; to shape)

Táwtan, Táwidan

Táwtan, táwidan	táw	táwt, táwid
Táwtani, táwidani	táwi	táwti, táwidi
-	táwák	-
-	táwe	táwte, táwide
-	táwemán	táwtemán, táwidemán
-	táwá	-
-	táwán	-
-	táwande	-
-	táwande	-
-	táwew	-
-	-	táwtár, táwidár
-	táwegi	táwtegi
-	táwád	-

این کارواژه ی زیبا و سودمند فراموشیده شده و جای آن دارد که همه ی شکافته هایش بکار گرفته شود.
از پیوند "تاشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betáwtan, betáwidan
Báztáwtan, báztáwidan
Bartáwtan, bartáwidan
Forutáwtan, forutáwidan
Fartáwtan, fartáwidan
Fertáwtan, fertáwidan
Dartáwtan, dartáwidan
Netáwtan, netáwidan
Vátáwtan, vátáwidan
Váźtáwtan, váźtáwidan
Hamtáwtan, hamtáwidan, hantáwtan, hantáwidan, antáwtan, antáwidan, amtáwtan, amtáwidan
Kastáwtan, kastáwidan, kahtáwtan, kahtáwidan
Tarátáwtan, tarátáwidan
Noxtáwtan, noxtáwidan
Dirtáwtan, dirtáwidan
Hutáwtan, hutáwidan
Avtáwtan, avtáwidan, aftáwtan, aftáwidan, oftáwtan, oftáwidan, utáwtan, utáwidan
Utáwtan, utáwidan
Itáwtan, itáwidan
Mettáwtan, mettáwidan, metáwtan, metáwidan
Mastáwtan, mastáwidan, mahtáwtan, mahtáwidan
Doźtáwtan, doźtáwidan
Pádtáwtan, pádtáwidan, peytáwtan, peytáwidan

Vesptáwtan, vesptáwidan =
harvetáwtan, harvetáwidan
Uztáwtan, uztáwidan
Behtáwtan, behtáwidan, vehtáwtan,
vehtáwidan, vitáwtan, vitáwidan
Tartáwtan, tartáwidan
Jodtáwtan, jodtáwidan, godtáwtan,
godtáwidan, gotáwtan, gotáwidan
Bastáwtan, bastáwidan
Pastáwtan, pastáwidan
Piwtáwtan, piwtáwidan

"بازتاشتن" به مینی "to rebuild" است. "درتاشتن" "to build in" است و "نتاشتن netáwtan" به مینی "to build down" است. "بهتاش" در زبان امروزیان بجای مانده و از "بهتاشتن" شکافته و از اینرو "بهتاش" به مینی "well-built" است، نیز به مینی "well-formed" تواند بود.
"تاشتار" و "تاشیدار" به مینی های "creator" و "molder" و "former" و "builder" است.

187- Tuf; Tufid: (to roar)
Root: ?

Tufidan	tuf	tufid
Tufidani	tufi	tufidi
-	tufe	tufide
-	tufemán	tufidemán
-	tufá	-
-	tufán	-
-	tufande	-
-	tufew	-
-	-	tufidár
-	tufegi	tufidegi
-	tufád	-

"توفیدن" به مینی "غریدن" است. تنها شکافته های آن که در زبان امروزیان بجا مانده "توفان" است که به مینی "storm" و "tempest" است و "توفنده" که تازگیها به زبانها افتاده به مینی "roaring" و "storming" است.
از پیوند "توفیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betufidan	Urtufidan
Báztufidan	Hutufidan
Bartufidan	Avtufidan, aftufidan, oftufidan, utufidan
Fartufidan	Utufidan
Fertufidan, feretufidan	Itufidan
Dartufidan	Mettufidan, metufidan
Netufidan	Mastufidan, mahtufidan
Vátufidan	Doźtufidan
Vartufidan	Pádtufidan, pedtufidan, peytufidan
Váźtufidan	Vesptufidan, harvetufidan
Faráztufidan	Uztufidan
Hamtufidan	Behtufidan, vehtufidan, vitufidan
Darhamtufidan	Tartufidan
Kastufidan, kahtufidan	Jodtufidan, godtufidan, gotufidan
Tarátufidan	Bastufidan
Noxtufidan	Pastufidan
Dirtufidan	Piwtufidan

188- Cin; Cid: (1- to clip; to shear; to cut; to pick. 2- to place; to put; to put in order; to arrange)
Root: kuei-, (layer; stack; pile up); cinuti (Sansk)(stack; layer); cinvaiti (Avest)(choose)

۱- "چیدن"- به مینی "بریدن" و "کندن" است. مانند "ناخن را چیدن"، "گل را چیدن"، "میوه چیدن از درخت"، "پشم گوسفند را چیدن".
۲- "چیدن"- چیزی را روی چیز دیگر یا پهلوی چیز دیگر و بسامان ویژه گذاشتن یا نهادن. نمونه: "آجرچین"، "سنگ چین"، "سفره یا میز چیدن to set the table".

Cidan: (1- to clip. 2- to put; to place)

Cidan	cin	cid
Cidani	cini	cidi
-	cinák	-
-	cine	cide
-	cinemán	cidemán
-	ciná	-
-	cinán	-
-	cinande	-
-	cinew	-
-	-	cidár
-	cinegi	cidegi
-	cinác	-
-	cinád	-

از شکافته های بالا برخی هنوز در زبان امروز بکار میرود.
"چین" و "چینی" از هردو مینی بالا بکار میرود چون "پشم چین" و "سنگ چین".
"چینه" تنها از مینی دوم (روی هم یا پهلوی هم نهادن و آراستن) بکار میرود و بدیوارهای خشتی یا گلی که از روی هم چیدن خشت یا گل ساخته شده باشد گویند. اما این نباید جلوگیر ما در کاربرد گسترده ی این واژه باشد. برای نمونه در پزشکی یا رشته های فنی "چینه" را برای "stratum" بکار میبریم.
"چیدار" کسی یا چیزی است که کارش چیدن باشد و یا شیوه ی چیدن را "چیدار" گویند.
از پیوند پیشوندها با "چیدن" واژه های نوین زیر بدست میآید:

Becidan
Bázcidan
Barcidan: (to remove; to get rid of; to do away with)
Farcidan: (to arrange)

Fercidan, ferecidan	Metcidan
Darcidan	Doźcidan
Necidan, nicidan	Pádcidan, peycidan, picidan
Vácidan: (to take away; to remove)	Vespcidan, harvecidan
Varcidan: (to pick up)	Jodcidan, godcidan, gocidan
Váźcidan	Bascidan
Hamcidan = hancidan = hancidan = hámcidan = ámcidan = Hácidan*	Pascidan
	Piwcidan
Avcidan, afcidan, ofcidan, oucidan, ucidan	Tarácidan
	Tarcidan
Ucidan	Noxcidan
Icidan	Behcidan, vehcidan, vicidan

از واژه های بالا چند نمونه را که هنوز بکار میرود در زیر یاد میکنیم:
"درچیدن"- گستردن و بسامان کردن و پهن کردن باشد. "فلانی دستگاه فرمانروایی خود را "درچید" و آن دیگری آمد و آن را برچید". (نمونه از کارهای کسروی). "بابک خوان را برچید و بنفشه آن را برچید."

* در بازی بچه ها پاها را همه با هم پهلوی هم چیده و سپس با خواندن "اتل متل توتوله" آنها را یکایک "وامیچینند" ("واچیدن"- "واچین vácin")

189- Caw; Cawid: (to taste; to try; to experience)

Root: cáw; kláw-, (Avest)(to teach); cáwitan (Pahl)

Cawidan	caw	cawid
Cawidani	cawi	cawidi
-	cawák	-
-	cawe	cawide
-	cawemán	cawidemán
-	cawá	-
-	cawán	-
-	cawande	-
-	cawew	-
-	-	cawidár
-	cawegi	cawidegi
-	cawándan	-
-	cawád	-

از پیوند "چشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Becawidan
Bázcawidan
Barcawidan
Forucawidan
Farcawidan, farácawidan
Fercawidan, ferecawidan
Darcawidan
Necawidan
Nacawidan, nácawidan
Vácawidan
Varcawidan
Váźcawidan
Hamcawidan
Kascawidan, kahcawidan, kamcawidan
Tarácawidan
Noxcawidan
Dircawidan
Urcawidan
Hucawidan
Afcawidan, ofcawidan, ufcawidan, oucawidan, ucawidan
Ucawidan
Icawidan
Metcawidan
Mascawidan, mahcawidan
Doźcawidan
Pádcawidan, peycawidan
Vespcawidan, harvecawidan
Uzcawidan
Behcawidan
Tarcawidan
Jodcawidan, godcawidan, gocawidan
Bascawidan
Pascawidan
Piwcawidan

190- Jav; Javid: (to chew)

Root: yo-, yav-, jyav (Arian)

Javidan

Javidan	jav	javid
Javidani	javi	javidi
-	javák	-
-	jave	javide
-	javemán	javidemán
-	javew	-
-	javá	-
-	javán	-
-	javande	-
-	-	javidár
-	javegi	javidegi
-	javác	-
-	javándan	-
-	javád	-

از پیوند "جویدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bejavidan
Bázjavidan
Barjavidan
Forujavidan
Farjavidan, farájavidan
Ferjavidan, ferejavidan
Darjavidan
Nejavidan, nijavidan
Vájavidan
Varjavidan
Váźjavidan
Hamjavidan
Kasjavidan, kahjavidan
Tarájavidan
Noxjavidan
Dirjavidan
Urjavidan
Hujavidan
Avjavidan, afjavidan, ofjavidan, ufjavidan, oujavidan, ujavidan
Ujavidan
Ijavidan
Metjavidan
Masjavidan, mahjavidan
Doźjavidan
Pádjavidan, peyjavidan
Vespjavidan, harvejavidan
Uzjavidan
Behjavidan
Tarjavidan
Jodjavidan, godjavidan, gojavidan
Basjavidan
Pasjavidan
Piwjavidan

"جواک" هرچیز است که آن را بتوان جوید. "جونده" و "جوندگان" را برای "rodent(s)" بکار برده اند.
"جواد" در پارسی گروهی از مردم یا جانورانند که در یک جا بکار جویدن سرگرمند. نیز جایگاه چنین مردم یا جانوران را "جواد" توان گفت.

191- Tarak; Tarakid: (to burst out; to explode; to split)

Root: [dri; diryati (Sansk)(1- to burst asunder; split open. 2- tear; rend)](JGS)

Tarakidan

Tarakidan	tarak	tarakid
Tarakidani	taraki	tarakidi
-	tarake	tarakide
-	tarakemán	tarakidemán
-	taraká	-
-	tarakán	-
-	tarakande	-
-	tarakew	-
-	-	tarakidár
-	tarakegi	tarakidegi
-	tarakándan	-
-	tarakád	-

از پیوند "ترکیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betarakidan
Báztarakidan
Bartarakidan
Forutarakidan
Fartarakidan
Farátarakidan
Fertarakidan = feretarakidan
Dartarakidan
Netarakidan, nitarakidan
Vátarakidan
Vartarakidan
Váźtarakidan
Hamtarakidan
Kastarakidan, kahtarakidan
Tarátarakidan
Noxtarakidan
Dirtarakidan
Urtarakidan
Hutarakidan
Avtarakidan, oftarakidan, uftarakidan, outarakidan, utarakidan
Utarakidan
Itarakidan
Mettarakidan
Mastarakidan, mahtarakidan
Doźtarakidan
Pádtarakidan, peytarakidan
Vesptarakidan, harvetarakidan
Uztarakidan
Behtarakidan, vehtarakidan, vitarakidan
Tartarakidan
Jodtarakidan, godtarakidan, gotarakidan
Bastarakidan
Pastarakidan
Piwtarakidan

از شکافته های بالا چندتا را یاد میکنیم: "ترکمان" را که مردم "ترکمون" گویند از واژه های کمیابی است که مانند "زایمان" و "سوزمان" و "ساختمان" با پسوند "مان" بجای مانده است و به مینی "bursting" است. "ترکش" را مردم به مینی "ricochet" بکار میبرند اما مینی راستین آن "bursting" و "explosion" است.

192- Juw; Juwid: (to boil; to seethe)

Root: jeug-,; yapzaiti (Avest)(to be tumultuous); yauwti (Avest)(activity)

Juwidan	juw	juwid
Juwidani	juwi	juwidi
-	juwák	-
-	juwe	juwide
-	juwemán	juwidemán
-	juwá	-
-	juwán	-
-	juwande	-
-	juwew	-
-	-	juwidár
-	juwegi	juwidegi
-	juwác	-
-	juwándan	-
-	juwád	-

از پیوند "جوشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bejuwidan
Bázjuwidan
Barjuwidan
Forujuwidan
Farjuwidan, farájuwidan
Ferjuwidan, ferejuwidan
Darjuwidan
Nejuwidan, nijuwidan
Vájuwidan
Varjuwidan
Váźjuwidan
Hamjuwidan, amjuwidan
Kasjuwidan, kahjuwidan
Tarájuwidan
Noxjuwidan
Dirjuwidan
Urjuwidan
Hujuwidan
Avjuwidan, afjuwidan, ofjuwidan, oujuwidan, ujuwidan
Ujuwidan
Ijuwidan
Masjuwidan, mahjuwidan
Doźjuwidan
Pádjuwidan, peyjuwidan, pijuwidan
Vespjuwidan, harvejuwidan
Uzjuwidan
Behjuwidan, vehjuwidan, vijuwidan
Tarjuwidan
Jodjuwidan, godjuwidan, gojuwidan
Basjuwidan
Pasjuwidan
Piwjuwidan

"جوشان" همچند "effervescent" است. "جوش" و "جوشش" فزون بر مینی های دیگر به چم "boiling" و "effervescence" میباشد. "همجوش" را "alloy" ترجمه کرده اند.

193- Jonb; Jonbid: (to move)

Root?: jand-it-an (Pahl)

Jonbidan	jonb	jonbid
Jonbidani	jonbi	jonbidi
-	jonbe	jonbide
-	jonbemán	jonbidemán
-	jonbá	-
-	jonbán	-
-	jonbande	-
-	jonbew	-
-	-	jonbidár
-	jonbegi	jonbidegi
-	jonbándan	-
-	jonbác	-
-	jonbád	-

"جنبش" را برای همه ی مینی های "movement" بکار میبریم. "جنبنده" همچند جانور یا "creature" است.

از پیوند "جنبیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bejonbidan
Bázjonbidan
Barjonbidan
Forujonbidan
Farjonbidan, farájonbidan
Ferjonbidan, ferejonbidan
Darjonbidan
Nejonbidan, nijonbidan
Vájonbidan
Varjonbidan
Váźjonbidan
Farázjonbidan
Hamjonbidan, amjonbidan
Kasjonbidan, kahjonbidan
Tarájonbidan
Noxjonbidan
Dirjonbidan
Urjonbidan
Hujonbidan
Avjonbidan, afjonbidan, ofjonbidan, ufjonbidan, oujonbidan, ujonbidan
Ujonbidan
Ijonbidan
Metjonbidan
Masjonbidan, mahjonbidan
Doźjonbidan
Pádjonbidan, peyjonbidan, pijonbidan
Vespjonbidan, harvejonbidan
Uzjonbidan
Behjonbidan, vehjonbidan, vijonbidan
Tarjonbidan
Basjonbidan
Pasjonbidan
Piwjonbidan

194- Taráw; Taráwid: (to shave)

Root: taw (Soghdian); [takwu (Sansk); tawta (Sansk)(1- to chop; cut off; pare; slice. 2- to fashion; form; shape. 3- to make; create)]

Taráwidan	taráw	taráwid
Taráwidani	taráwi	taráwidi
-	taráwák	-
-	taráwe	taráwide
-	taráwemán	taráwidemán
-	taráwá	-
-	taráwán	-
-	taráwande	-
-	taráwew	-
-	-	taráwidár
-	taráwegi	taráwidegi
-	taráwác	-
-	taráwándan	-

از پیوند "تراشیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betaráwidan
Báztaráwidan
Bartaráwidan
Forutaráwidan
Fartaráwidan
Fertaráwidan, feretaráwidan
Dartaráwidan
Netaráwidan, nitaráwidan
Vátaráwidan
Vartaráwidan
Váźtaráwidan
Faráztaráwidan
Hamtaráwidan
Kastaráwidan, kahtaráwidan
Tarátaráwidan
Noxtaráwidan
Dirtaráwidan
Urtaráwidan
Hutaráwidan

Avtaráwidan, oftaráwidan, uftaráwidan, outaráwidan, utaráwidan
Utaráwidan
Itaráwidan
Mettaráwidan
Mastaráwidan, mahtaráwidan
Doźtaráwidan
Pádtaráwidan, peytaráwidan
Vesptaráwidan, harvetaráwidan
Uztaráwidan
Behtaráwidan, vehtaráwidan, vitaráwidan
Tartaráwidan
Jodtaráwidan, godtaráwidan, gotaráwidan
Bastaráwidan
Pastaráwidan
Piwtaráwidan

"تراشه" همچند "splinter" است.

195- Xand; Xandid: (to laugh)

Root?: cf hasah (Sansk)(laugh; laughter); has (Sansk)(laugh; smile)

Xandidan

Xandidan	xand	xandid
Xandidani	xandi	xandidi
-	xande	xandide
-	xandemán	xandidemán
-	xandá	-
-	xandán	-
-	xandande	-
-	xandew	-
-	-	xandidár
-	xandegi	xandidegi
-	xandándan	-
-	xandád	-

از پیوند "خندیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bexandidan	Farázxandidan
Bázxandidan	Hamxandidan
Barxandidan	Kasxandidan, kahxandidan
Foruxandidan	Tarxandidan
Farxandidan, faráxandidan	Noxxandidan
Ferxandidan, ferexandidan	Dirxandidan
Darxandidan	Huxandidan
Nexandidan, nixandidan	Metxandidan
Váxandidan	Doźxandidan
Varxandidan	Pádxandidan
Váźxandidan	Jodxandidan, godxandidan, goxandidan

196- Xar; Xarid: (to buy; to purchase)
Root: kurei; krinati (Sansk)(he buys); kraya (Sansk)(buying)

Xaridan

Xaridan	xar	xarid
Xaridani	xari	xaridi
-	xarák	-
-	xare	xaride
-	xaremán	xarideman
-	xará	-
-	xarán	-
-	xarande	-
-	xarew	-
-	-	xaridár
-	xaregi	xaridegi
-	xarád	-

از پیوند "خریدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bexaridan
Bázxaridan
Farxaridan
Ferxaridan, ferexaridan
Váxaridan
Váźxaridan
Hamxaridan
Noxxaridan
Huxaridan
Uxaridan
Ixaridan
Metxaridan
Masxaridan, mahxaridan
Doźxaridan
Pádxaridan, peyxaridan
Vespxaridan, harvexaridan
Behxaridan, vehxaridan, vixaridan
Jodxaridan, godxaridan, goxaridan
Basxaridan
Pasxaridan
Piwxaridan

197- Xaz; Xazid: (to creep; to crawl)

Root?: xaz-it-an (Pahl); xezh-, (Soghdian)

Xazidan

Xazidan	xaz	xazid
Xazidani	xazi	xazidi
-	xaze	xazide
-	xazemán	xazidemán
-	xazá	-
-	xazán	-
-	xazande	-
-	xazew	-
-	-	xazidár
-	xazegi	xazidegi
-	xazándan	-
-	xazád	-

از پیوند "خزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bexazidan
Bázxazidan
Barxazidan
Foruxazidan
Farxazidan, faráxazidan
Ferxazidan
Darxazidan
Nexazidan
Váxazidan
Varxazidan
Váźxazidan
Farázxazidan
Hamxazidan, amxazidan
Kasxazidan, kahxazidan
Taráxazidan
Noxxazidan
Dirxazidan
Huxazidan
Avxazidan, afxazidan, ofxazidan, ufxazidan, ouxazidan, uxazidan
Uxazidan
Ixazidan
Metxazidan
Masxazidan, mahxazidan
Pádxazidan, peyxazidan
Vespxazidan, harvexazidan
Uzxazidan
Behxazidan, vehxazidan, vixazidan
Tarxazidan
Jodxazidan, godxazidan, goxazidan
Basxazidan
Pasxazidan
Piwxazidan

198- Tars; Tarsid: (to fear; to be afraid)

Root: tres-, ters-, (tremble); trasati (Sansk)(it trembles); tarwta-, (Avest)(fearsome)

Tarsidan	tars	tarsid
Tarsidani	tarsi	tarsidi
-	tarse	tarside
-	tarsemán	tarsidemán
-	tarsá	-
-	tarsán	-
-	tarsande	-
-	tarsew	-
-	-	tarsidár
-	tarsegi	tarsidegi
-	tarsándan	-
-	tarsád	-

از پیوند "ترسیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betarsidan
Báztarsidan
Bartarsidan
Forutarsidan
Fartarsidan, farátarsidan
Fertarsidan
Dartarsidan
Natarsidan
Nátarsidan
Netarsidan, nitarsidan
Vátarsidan
Vartarsidan
Váźtarsidan
Hamtarsidan
Kastarsidan, kahtarsidan
Tarátarsidan
Noxtarsidan
Dirtarsidan
Urtarsidan
Hutarsidan
Avtarsidan, aftarsidan, oftarsidan, uftarsidan, outarsidan, utarsidan
Utarsidan
Itarsidan
Mettarsidan
Mastarsidan, mahtarsidan
Doźtarsidan
Pádtarsidan, peytarsidan
Vesptarsidan, harvetarsidan
Uztarsidan
Jodtarsidan, godtarsidan, gotarsidan
Bastarsidan
Pastarsidan
Piwtarsidan

199- Taráz: (to balance; to equilibrate)
Root: áz-, az-, tulya; tulati (Sansk)(to lead)

Tarázidan (Tarázinidan)

Tarázidan	taráz (tarázin)	tarázid
Tarázidani	tarázi (tarázini)	tarázidi
-	tarázák (tarázinák)	-
-	taráze (tarázine)	tarázide
-	tarázemán (tarázinemán)	tarázidemán
-	tarázá (taráziná)	-
-	tarázán (tarázinán)	-
-	tarázande (tarázinande)	-
-	tarázew (tarázinew)	-
-	-	tarázidár
-	tarázegi (tarázinegi)	-
-	tarázác (tarázinác)	-
-	tarázád (tarázinád)	-

"تراز taráz" و "ترازه taráze" همچند "balance" و "balancing rod" است. "ترازو" "balance" یا "scale" است. "ترازش" "balancing" و "equilibration" است و "ترازیدار" "equilibrating" است.
از پیوند "ترازیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betarázidan, betarázinidan
Báztarázidan, báztarázinidan
Bartarázidan, bartarázinidan
Forutarázidan, forutarázinidan
Fartarázidan, fartarázinidan,
 farátarázidan, farátarázinidan
Fertarázidan, fertarázinidan,
 feretarázidan, feretarázinidan
Dartarázidan, dartarázinidan
Netarázidan, netarázinidan, nitarázidan,
 nitarázinidan
Vátarázidan, vátarázinidan
Vartarázidan, vartarázinidan
Váźtarázidan, váźtarázinidan
Faráztarázidan, faráztarázinidan
Hamtarázidan, hamtarázinidan,
 amtarázidan, amtarázinidan
Kastarázidan, kastarázinidan,
 kahtarázidan, kahtarázinidan
Tarátarázidan, tarátarázinidan
Noxtarázidan, noxtarázinidan
Dirtarázidan, dirtarázinidan
Urtarázidan, urtarázinidan
Hutarázidan, hutarázinidan
Avtarázidan, avtarázinidan, aftarázidan,
 aftarázinidan, oftarázidan,
 oftarázinidan, uftarázidan,
 uftarázinidan, outarázidan,

outarázinidan, utarázidan, utarázinidan
Utarázidan, utarázinidan
Itarázidan, itarázinidan
Mettarázidan, mettarázinidan
Mastarázidan, mastarázinidan, mahtarázidan, mahtarázinidan
Doźtarázidan, doźtarázinidan
Pádtarázidan, pádtarázinidan, peytarázidan, peytarázinidan
Vesptarázidan, vesptarázinidan, harvetarázidan, harvetarázinidan
Behtarázidan, behtarázinidan, vehtarázidan, vehtarázinidan, vitarázidan, vitarázinidan
Tartarázidan, tartarázinidan
Jodtarázidan, jodtarázinidan, godtarázidan, godtarázinidan, gotarázidan, gotarázinidan
Bastarázidan, bastarázinidan
Pastarázidan, pastarázinidan
Piwtarázidan, piwtarázinidan

در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Hamtaráz: (equivalent; equilevel; flush (همتراز))
Mettaráz, mettarázew: (pseudoequilibrium (متتراز، متترازش))
Doźtarázi, doźtarázew: (disequilibrium (دژترازش، دژترازی))

200- Tap; Tapid: (to throb; to palpitate; to pulsate; to contract; to convulse)
Root: tap-, (Avest); tap (Sansk)

Tapidan

Tapidan	tap	tapid
Tapidani	tapi	tapidi
-	tape	tapide
-	tapemán	tapidemán
-	tapá	-
-	tapán	-
-	tapande	-
-	tapew	-
-	-	tapidár
-	tapegi	tapidegi
-	tapándan	-
-	tapád	-

از پیوند "تپیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Betapidan
Báztapidan
Bartapidan
Forutapidan
Fartapidan, farátapidan
Fertapidan, feretapidan
Dartapidan
Netapidan, nitapidan
Vátapidan
Vartapidan
Váźtapidan
Hamtapidan
Darhamtapidan
Kastapidan, kahtapidan
Tarátapidan
Noxtapidan
Dirtapidan
Urtapidan
Hutapidan
Avtapidan, aftapidan, oftapidan, uftapidan, outapidan, utapidan
Utapidan
Itapidan
Mettapidan
Mastapidan, mahtapidan
Doźtapidan
Pádtapidan, peytapidan
Vesptapidan, harvetapidan
Behtapidan, vehtapidan, vitapidan
Jodtapidan, godtapidan, gotapidan
Bastapidan
Pastapidan
Piwtapidan

201- Zin: (step; grade; scale)

Root: see below under “gozidan”.

Zidan, Zinidan: (to grade; to graduate; to arrange as in a scale)

Zidan, zinidan	zin	zid, zinid
Zidani, zinidani	zini	zidi
-	zinák	-
-	zine	zide
-	zinemán	zidemán
-	ziná	-
-	zinán	-
-	zinande	-
-	zinew	-
-	-	zinidár
-	zinegi	zidegi
-	zinác	-
-	zinád	-

از پیوند "زیدن" "zidan" و "zinidan" با پیشوندها واژه های نوین زیر پدید میآید:

Bezidan, bezinidan
Bázzidan, bázzinidan
Barzidan, barzinidan, abarzidan, abarzinidan
Foruzidan, foruzinidan
Farzidan, farzinidan
Ferzidan, ferzinidan, ferezidan, ferezinidan
Darzidan, darzinidan
Nezidan, nezinidan
Mazidan, mazinidan
Vázidan, vázinidan
Varzidan, varzinidan: (Do not confuse with “varzidan” a separate and independent root by itself meaning to exercise; to practice.)
Váźzidan, váźzinidan
Farázzidan, farázinidan
Hamzidan, hamzinidan, hanzidan, hanzinidan, anzidan, anzinidan, ámzidan, ámzinidan, amzidan, amzinidan
Kaszidan, kaszinidan = kahzidan, kahzinidan
Tarázidan, tarázinidan
Noxzidan, noxzinidan
Dirzidan, dirzinidan
Urzidan, urzinidan
Zirzidan, zirzinidan = jirzidan, jirzinidan
Huzidan, huzinidan
Avzidan, avzinidan, afzidan, afzinidan, ofzidan, ofzinidan, ufzidan, ufzinidan, ouzidan, ouzinidan, uzidan, uzinidan

Uzidan, uzinidan
Izidan, izinidan
Metzidan, metzinidan
Maszidan, maszinidan = mahzidan, mahzinidan
Doźzidan, doźzinidan
Huyzidan, huyzinidan = hoyzidan, hoyzinidan = capzidan, capzinidan
Pádzidan, pádzinidan = pedzidan, pedzinidan = peyzidan, peyzinidan = pizidan, pizinidan
Vespzidan, vespzinidan = harvezidan, harvezinidan
Uzzidan, uzzinidan = azzidan, azzinidan = afzidan, afzinidan = avzidan, avzinidan
Behzidan, behzinidan = vehzidan, vehzinidan = vizidan, vizinidan
Tarzidan, tarzinidan
Jodzidan, zinidan = godzidan, godzinidan = gozidan, gozinidan
Baszidan, baszinidan
Paszidan, paszinidan
Piwzidan, piwzinidan

از "فرزیدن farzidan" "فرزین" بجا مانده و "فر" در این جا به مینی "بالا" باشد. "فرزین" هم نام مردان است و هم در شترنگ به مینی "queen" است و چون پیاده ای کم کم از زینه ها بالا رود سرانجام "فرزیده farzide" و به پایگاه "فرزینی" یا "queen" میرسد. این کارواژه ناگزراست. در زیر از "فرزیدن" شکافته هایی بدست میآوریم:

Farzidan: (to be elevated, upgraded or promoted)

Farzidan, farzinidan	farzin	farzid, farzinid
Farzidani	farzini	farzidi
-	farzine	farzide
-	farzinemán	farzidemán
-	farziná	-
-	farzinán	-
-	farzinande	-
-	farzinew	-
-	-	farzidár
-	farzinegi	farzidegi
-	farzinád	-

"فرزیده" کسی یا چیزی است که در جایی و پایگاهی بلند نهاده شده باشد. "فرزینمان" و "فرزیدمان" کنش "promotion" است و "فرزینیدگی" و "فرزیدگی" "promotedness" است.
"فرزیناد" "the supreme council" و یا گروهی از مردم هستند که پایگاه بلندی دارند و جایگاه آنان نیز "فرزیناد" است.
سرانجام از سرشته های بالا باید از "گزیدن gozidan" یاد کنیم. "گزیدن" از پیوند پیشوند "-go" به مینی "separate" و "apart" و ریشه ی "زیدن" پدید آمده و از این رو به چم آن است که " to grade

"somebody or something apart from the rest of the group" و از این رو به مینی "to choose" و "to select" و "to elect" باشد. در زیر از واژه ی "گزیدن" شکافته ها بدست میآوریم:

Gozidan: (to choose; to select; to elect; to pick out)
Root: vikay-, (Avest); vicitan (Pahl)

Gozidan, gozinidan	gozin	gozid, gozinid
Gozidani	gozini	gozidi
-	gozinák	-
-	gozine	gozide
-	gozinemán	gozidemán
-	goziná	-
-	gozinán	-
-	gozinande	-
-	gozinew	-
-	-	gozidár
-	gozinegi	gozidegi
-	gozinád	-

"گزین" خود به چم "گزیده" یا "choice (adj)" بکار میرود. مانند: "سخن گزیده" و "جنگاوران گزین."
"گزینی" چون "کارگزینی" که امروزه به مینی "personnel department" بکار میرود.
"گزینش" همچند "selection" و "election" است. "گزیدار" کسی است که کارش گزیدن باشد.
"گزیناد" همچند "election committee" و یا پایگاه مردمی است که کارشان گزینش باشد.
از پیوند دوباره ی پیشوندها با "گزیدن" باز کارواژه های نو پدید میآید:

Begozidan
Bázgozidan: (to reelect, choose or select again)
Bargozidan: (to choose; to pick out)
Fargozidan
Vágozidan: (1- to stop choosing. 2- to choose and separate)
Váźgozidan
Hugozidan
Metgozidan
Mahgozidan
Doźgozidan
Pádgozidan, peygozidan: (1- to choose reciprocally or in response to. 2- to antichoose)
Vespgozidan, harvegozidan
Behgozidan, behgozidan, vigozidan
Targozidan: (to choose badly or suppreptitiously)
Basgozidan
Pasgozidan: (to post-select)
Piwgozidan: (to preselect; to prechoose; to preelect)

202- Sanj; Saxt: (1- to compare. 2- to measure; to weigh)

Root: sac-, saj-,; sanj-it-an (Pahl)

Sanjidan, Saxtan

Saxtan, sanjidan	sanj	saxt, sanjid
Saxtani, sanjidani	sanji	saxti, sanjidi
-	sanják	-
-	sanje	saxte, sanjide
-	sanjemán	saxtemán, sanjidemán
-	sanjá	-
-	sanján	-
-	sanjande	-
-	sanjew	-
-	-	saxtár, sanjidár
-	sanjegi	saxtegi, sanjidegi
-	sanjác	-
-	sanjád	-

از پیوند "سختن" یا "سنجیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besanjidan, besaxtan
Bázsanjidan, bázsaxtan
Barsanjidan, barsaxtan
Forusanjidan, forusaxtan
Farsanjidan, farsaxtan, farásanjidan, farásaxtan
Fersanjidan, fersaxtan, feresanjidan, feresaxtan
Darsanjidan, darsaxtan
Nesanjidan, nesaxtan, nisanjidan, nisaxtan
Vásanjidan, vásaxtan
Varsanjidan, varsaxtan
Váźsanjidan, váźsaxtan
Hamsanjidan, hamsaxtan, amsanjidan, amsaxtan
Kassanjidan, kassaxtan, kahsanjidan, kahsaxtan
Tarásanjidan, tarásaxtan
Noxsanjidan, noxsaxtan
Dirsanjidan, dirsaxtan
Ursanjidan, ursaxtan
Husanjidan, husaxtan
Avsanjidan, avsaxtan, afsanjidan, afsaxtan, ofsanjidan, ofsaxtan, ufsanjidan, ufsaxtan, ousanjidan, ousaxtan, usanjidan, usaxtan
Usanjidan, usaxtan
Isanjidan, isaxtan
Metsanjidan, metsaxtan
Massanjidan, massaxtan = mahsanjidan, mahsaxtan
Doźsanjidan, doźsaxtan

Pádsanjidan, pádsaxtan = peysanjidan, peysaxtan = pisanjidan, pisaxtan
Vespsanjidan, vespsaxtan = harvesanjidan, harvesaxtan
Uzsanjidan, uzsaxtan
Behsanjidan, behsaxtan = vehsanjidan, vehsaxtan = visanjidan, visaxtan
Jodsanjidan, jodsaxtan = godsanjidan, godsaxtan = gosanjidan, gosaxtan
Bassanjidan, bassaxtan
Passanjidan, passaxtan
Piwsanjidan, piwsaxtan

"سنجاک" هر چیز "سنجیدنی" را گویند. "سنجه" را همچند "standard" میدانیم.
"سنجش" همچند "comparison" است. "سختار" و "سنجیدار" به مینی "measuring" و "comparer" است. "سنجیده" و "سخته" چون "سخن سنجیده" به مینی "premeditated" است.

203- Govár; Govárd: (to digest)
Root: kar-, (Sansk)(to transform); vikar-, (Sansk)(to change)

Govárdan

Govárdan	govár	govárd
Govárdani	govári	govárdi
-	govárák	-
-	gováre	govárde
-	gováremán	govárdemán
-	govárá	-
-	govárán	-
-	govárande	-
-	govárew	-
-	-	govárdár
-	govároegi	govárdegi

"گواردن" از پیوند پیشوند "-jod" یا "-go" به مینی "separate" و "واردن várdan" پدید آمده.
از پیوند دوباره ی "گواردن" با برخی پیشوندها واژه هایی نوپدید میآید مانند "بازگواردن"، "برگواردن"، "پیش گواردن" و "پس گورادن". واژه ی "دژگوارش doźgovárew" را برای "indigestion" و "dyspepsia" بکار میبریم و "دژگوار doźgovár" همچند "indigestible" است و آخشیج "خوشگوار" و "هوگوار" و "بهگوار behgovár" به مینی "easily digestible" میباشد.
"گوارش" همچند "digestion" است. "گوارا" به مینی "digestible" و نیز پندارین به مینی "pleasant" است. "گواردار govárdár" همچند "digesting" است.
از پیوند "گواردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Begovárdan
Bázgovárdan
Bargovárdan, abargovárdan
Forugovárdan
Fargovárdan, farágovárdan, pargovárdan
Fergovárdan, feregovárdan
Dargovárdan
Nagovárdan
Negovárdan, nigovárdan
Nágovárdan
Magovárdan
Vágovárdan
Vargovárdan
Váźgovárdan
Farázgovárdan, farágovárdan
Hamgovárdan, hangovárdan, angovárdan, ámgovárdan, amgovárdan, engovárdan
Darhamgovárdan
Kasgovárdan, kahgovárdan
Kamgovárdan
Tarágovárdan
Noxgovárdan
Dirgovárdan

Urgovárdan
Zirgovárdan, jirgovárdan
Hugovárdan
Avgovárdan, afgovárdan, ofgovárdan, ufgovárdan, ougovárdan, ugovárdan
Ugovárdan
Igovárdan
Metgovárdan, megovárdan
Masgovárdan, mahgovárdan
Doźgovárdan
Huygovárdan, hoygovárdan, capgovárdan
Pádgovárdan, pedgovárdan, peygovárdan, pigovárdan
Vespgovárdan, harvespgovárdan, harvegovárdan
Uzgovárdan, azgovárdan
Behgovárdan, vehgovárdan, vigovárdan
Nágovárdan
Targovárdan
Jodgovárdan, godgovárdan, gogovárdan, zodgovárdan
Basgovárdan, vasgovárdan
Pasgovárdan
Piwgovárdan

204- Wetáb; Wetáft; Ewtáb; Ewtáft: (to hurry; to make haste)
Root: os-wtáp; wtáp (Old Persian)

Wetáftan, Ewtáftan

Wetáftan	wetáb	wetáft
Wetáftani	wetábi	wetáfti
-	wetábe	wetáfte
-	wetábemán	wetáftemán
-	wetábá	-
-	wetábán	-
-	wetábande	-
-	wetábew	-
-	-	wetáftár
-	wetábegi	wetáftegi
-	wetábándan	-
-	wetábád	-

از پیوند "شتافتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bewetáftan, bewtáftan
Bázwetáftan, bázwtáftan
Barwetáftan, barwtáftan
Foruwetáftan, foruwtáftan
Farwetáftan, farwtáftan, faráwetáftan, faráwtáftan
Ferwetáftan, ferwtáftan, ferewetáftan, ferewtáftan
Darwetáftan, darwtáftan
Newetáftan, newtáftan, niwetáftan, niwtáftan
Váwetáftan, váwtáftan
Varwetáftan, varwtáftan
Váźwetáftan, váźwtáftan
Farázwetáftan, farázwtáftan
Hamwetáftan, hamwtáftan, amwetáftan, amwtáftan
Kaswetáftan, kaswtáftan, kahwetáftan, kahwtáftan
Taráwetáftan, taráwtáftan
Noxwetáftan, noxwtáftan
Dirwetáftan, dirwtáftan
Urwetáftan, urwtáftan
Huwetáftan, huwtáftan
Avwetáftan, avwtáftan, afwetáftan, afwtáftan, ofwetáftan, ofwtáftan, ufwetáftan, ufwtáftan, ouwetáftan, ouwtáftan, uwetáftan, uwtáftan
Uwetáftan, uwtáftan
Iwetáftan, iwtáftan
Metwetáftan, metwtáftan
Maswetáftan, maswtáftan, mahwetáftan, mahwtáftan
Doźwetáftan, doźwtáftan

Pádwetáftan, pádwtáftan, peywetáftan, peywtáftan, piwetáftan, piwtáftan
Vespwetáftan, vespwtáftan, harvewetáftan, harvewtáftan
Uzwetáftan, uzwtáftan
Behwetáftan, behwtáftan, vehwetáftan, vehwtáftan
Tarwetáftan, tarwtáftan
Jodwetáftan, jodwtáftan, godwetáftan, godwtáftan, gowetáftan, gowtáftan
Baswetáftan, baswtáftan
Paswetáftan, paswtáftan
Piwwetáftan, piwwtáftan

"شتاب" به مینی "hurry" و "haste" است. "پرشتاب" "precipitous" است. "شتافتار" همان است که به تازی "عجول" یا "hasty" و "rash" گویند. "شتاباندن" همچند "to accelerate" است. "شتافتگی" همانند "شتابزدگی" است.

205- Sepuz; Sepuxt: (1- to thrust; to push into; to penetrate. 2- to delay; to procrastinate)
Root: spoc-, aspuxtan (Pahl)

Sepuxtan

Sepuxtan	sepuz	sepuxt
Sepuxtani	sepuzi	sepuxti
-	sepuzák	-
-	sepuze	sepuxte
-	sepuzemán	sepuxtemán
-	sepuzá	-
-	sepuzán	-
-	sepuzande	-
-	sepuzew	-
-	-	sepuxtár
-	sepuzegi	sepuxtegi
-	sepuzác	-
-	sepuzád	-

از مینی های گوناگون "سپوختن" "to trespass" و "to break the law" و "to disobey" و "to repel" و "to expel"، ما دوتا را در این جا بررسی میکنیم که در بالا از آن یاد کردیم.
"سپوختن" با زور چیزی را در چیز دیگر چپاندن یا تپاندن و فروبردن است. در زمینه ی دانشیک "piston" و "cylinder" را بفارسی "سنبه" و "استوانه" ترجمه کرده اند. زیرا "سنبه" شکافته از "سنبیدن" است و آن به مینی "to pierce" است و "سنبه" چیزی مانند "awl" یا همانندگان آن میباشد نه "piston". واژه ی درست برای "پیستون" "piston" "سپوزه" یا "سپوختار" تواند بود. و در این زمینه هر چیز که در چیز دیگر سپوزد "سپوزه" یا "سپوختار" است و هر چیز که سپوخته تواند شد "سپوزاک" نام دارد.
از مینی دوم "سپوختن" "سپوزگار" در زبان امروزیان بجا مانده و به مینی "procrastination" است.
"سپوز" "delay" و "procrastination" و "سپوزاک" و "سپوژاک" "procrastinator" و "سپوزش" "procrastination" و "delay" است.
از پیوند "سپوختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besepuxtan	Farsepuxtan, farásepuxtan
Bázsepuxtan	Fersepuxtan, feresepuxtan
Barsepuxtan	Darsepuxtan
Forusepuxtan	Nesepuxtan

Vásepuxtan
Váźsepuxtan
Hamsepuxtan
Darhamsepuxtan
Kassepuxtan, kahsepuxtan
Tarásepuxtan
Noxsepuxtan
Dirsepuxtan
Ursepuxtan
Husepuxtan
Afsepuxtan, ousepuxtan, usepuxtan
Usepuxtan
Isepuxtan

Metsepuxtan
Massepuxtan = mahsepuxtan
Doźsepuxtan
Pádsepuxtan, peysepuxtan
Vespsepuxtan, harvesepuxtan
Uzsepuxtan
Behsepuxtan, vehsepuxtan, visepuxtan
Tarsepuxtan
Jodsepuxtan, godsepuxtan, gosepuxtan
Bassepuxtan
Passepuxtan
Piwsepuxtan

206- Wenav; Wenoft; Wenid: (to hear)

Root: sro-, srav-, sorunaoite (Avest); wrinuti (Sansk)(to hear; to listen)

Wenoftan, Ewnoftan, Wenidan, Wanidan

Wenoftan, wenidan	wenav	wenoft, wenid
Wenoftani, wenidani	wenavi	wenofti, wenidi
-	wenavák	-
-	wenave	wenofte, wenide
-	wenavemán	wenoftemán, wenidemán
-	wenavá	-
-	wenaván	-
-	wenavande	-
-	wenavew	-
-	-	wenoftár, wenidár
-	wenavegi	wenoftegi, wenidegi
-	wenavác	-
-	wenavándan	-
-	wenavád	-

از پیوند "شنیدن" یا "شنفتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bewenoftan, bewenidan
Bázwenoftan, bázwenidan
Barwenoftan, barwenidan
Foruwenoftan, foruwenidan
Farwenoftan, farwenidan
Faráwenoftan, faráwenidan
Ferwenoftan, ferwenidan
Darwenoftan, darwenidan
Nawenoftan, nawenidan
Newenoftan, newenidan, niwenoftan, niwenidan
Váwenoftan, váwenidan
Varwenoftan, varwenidan
Váźwenoftan, váźwenidan
Farázwenoftan, farázwenidan
Hamwenoftan, hamwenidan, amwenoftan, amwenidan
Kaswenoftan, kaswenidan, kahwenoftan, kahwenidan
Taráwenoftan, taráwenidan
Noxwenoftan, noxwenidan
Dirwenoftan, dirwenidan
Urwenoftan, urwenidan
Huwenoftan, huwenidan
Avwenoftan, avwenidan, afwenoftan, afwenidan, ofwenoftan, ofwenidan, ufwenoftan, ufwenidan, ouwenoftan, ouwenidan, uwenoftan, uwenidan
Uwenoftan, uwenidan
Iwenoftan, iwenidan
Metwenoftan, metwenidan

Maswenoftan, maswenidan, mahwenoftan, mahwenidan
Doźwenoftan, doźwenidan
Pádwenoftan, pádwenidan, peywenoftan, peywenidan
Vespwenoftan, vespwenidan, harvewenoftan, harvewenidan
Behwenoftan, behwenidan, vehwenoftan, vehwenidan, viwenoftan, viwenidan
Tarwenoftan, tarwenidan
Jodwenoftan, jodwenidan, godwenoftan, godwenidan, gowenoftan, gowenidan
Baswenoftan, baswenidan
Paswenoftan, paswenidan
Piwwenoftan, piwwenidan

"شنوا" "hearing" است. "شنونده" "audience" است. نیز "شنواد" همچند "audience" است. "شنفتار" و "شنیدار" همچند "hearing" است.

207- Setán; Setad; Setánd: (to take away; to snatch)
Root: stá-, (Sansk)(to steal); táyo-, (Avest)

Setadan, Setándan

Setadan, setándan	setán	setad, setánd
Setadani, setándani	setáni	setadi, setándi
-	setánák	-
-	setáne	setade, setánde
-	setánemán	setademán, setándemán
-	setáná	-
-	setánán	-
-	setánande	-
-	setánew	-
-	-	setadár, setándár
-	setánegi	setadegi, setándegi
-	setánád	-

"ستاند ز تو دیگری را دهد، جهان خوانیش بیگمان برجهد." (فردوسی)
"ستاندن" و "ستدن" را به مینی "بزور گرفتن" بکار میبریم و "گرفتن" را به مینی گرفتن "بی زور و ستم". از "ستدن" و "ستاندن" مینی "زورگویی" و "ستم" نهفته در گرفتن میخواهیم. پس "داد" یا "right" را از کسی میستانند و از این رو "دادستانی" "court of justice" و "دادستان" "prosecutor" است زیرا "داد" را "میستانند" و "نمیگیرند" زیرا کسی که ستم کرده "بدلخواه خود داد نمیدهد" و باید آن را از او "ستاند". از این رو "ستاندن" و "ستدن" را بدون پیشوند و یا بویژه با پیشوند "وا" ("واستدن" و "واستاندن") به مینی "to confiscate" بکار میبریم. پس میگوییم- "در ایران شورش شد و داراک برخی مردم را واستاندند."
"جان ستان" همچند "killer" و "mortifier" است. "باج ستان" به مینی "Tax collector" میباشد.
"پیش ستاندن" به مینی "to take a deposit" است.
از پیوند "ستدن" و "ستاندن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besetadan, besetándan
Bázsetadan, bázsetándan
Barsetadan, barsetándan
Forusetadan, forusetándan
Farsetadan, farsetándan, farásetadan, farásetándan
Fersetadan, fersetándan, feresetadan, feresetándan
Darsetadan, darsetándan
Nesetadan, nesetándan
Varsetadan, varsetándan
Váźsetadan, váźsetándan
Hamsetadan, hamsetándan

Kassetadan, kassetándan, kahsetadan, kahsetándan
Tarásetadan, tarásetándan
Dirsetadan, dirsetándan
Ursetadan, ursetándan
Avsetadan, avsetándan, afsetadan, afsetándan, ofsetadan, ofsetándan, ufsetadan, ufsetándan, ousetadan, ousetándan, usetadan, usetándan
Usetadan, usetándan
Isetadan, isetándan
Metsetadan, metsetándan
Massetadan, massetándan, mahsetadan, mahsetándan
Doźsetadan, doźsetándan
Pádsetadan, pádsetándan, peysetadan, peysetándan
Vespsetadan, vespsetándan, harvesetadan, harvesetándan
Uzsetadan, uzsetándan
Tarsetadan, tarsetándan
Jodsetadan, jodsetándan, godsetadan, godsetándan, gosetadan, gosetándan
Passetadan, passetándan
Piwsetadan, piwsetándan

208- Sij; Sijid: (to mobilize; to equip; to prepare)

Root: sajjita (Sansk)(1- dressed. 2- decorated. 3- made ready; equipped)

Sijidan

Sijidan	sij	sijid
Sijidani	siji	sijidi
-	siják	-
-	sije	sijide
-	sijemán	sijidemán
-	sijá	-
-	siján	-
-	sijande	-
-	sijew	-
-	-	sijidár
-	sijegi	sijidegi
-	sijád	-

"سیچ" و "سیج" اگر نام واژه باشد به مینی "pain"، "درد"، "رنج" و "بلا" و "calamity" و "catastrophe" است. اما "سیج" اگر ریشه ی کارواژه باشد مینی آن "آماده کردن" برای کاری میباشد. این کارواژه را در نوشته های کهن و فرهنگها به ریخت "بسیجیدن" نوشته اند با پیشوند "ب" و به مینی "to mobilize" بکار برده اند، اما براستی بن و ریشه ی کارواژه "-sij" است و "سیجیدن" و از اینرو "بسیجیدن" یکی از سرشته های (compound) کارواژه ی "سیجیدن" است.
"سیج" و "سیجش" همچند "equipping" و "preparation" است.
"بسیجیدن" و بویژه شکافته ی آن "بسیج" را بیشتر در زمینه های جنگی بکار گرفته اند. اما در هر زمینه ی دیگری نیز میتواند بکار رود. نمونه: "کارها را از پیش باید سیجید." "واسیجیدن" همچند "to demobilize" است و "واسیجش" "demobilization" است.
از پیوند "سیجیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besijidan	Vásijidan
Bázsijidan: (to remobilize; to reequip)	Varsijidan
Barsijidan	Váźsijidan
Forusijidan	Hamsijidan
Farsijidan, farásijidan	Kassijidan, kahsijidan
Fersijidan, feresijidan	Tarásijidan
Darsijidan	Noxsijidan
Nesijidan, nisijidan	Dirsijidan

Ursijidan
Husijidan
Afsijidan, ousijidan, usijidan
Usijidan
Isijidan
Metsijidan
Massijidan, mahsijidan
Doźsijidan
Pádsijidan, peysijidan
Vespsijidan, harvesijidan

Uzsijidan
Behsijidan, vehsijidan, visijidan
Tarsijidan
Jodsijidan, godsijidan, gosijidan
Bassijidan
Passijidan
Piwsijidan

209- Wáy; Wáyast: (to be proper; to suit; to be allowed)

Root: xwi-, (to rule; govern); kway-, kwayati (Sansk)(have at one's disposal; be worthy)

Wáyastan

Wáyastan	wáy	wáyast
Wáyastani	wáyi	wáyasti
-	wáye	wáyaste
-	wáyemán	wáyastemán
-	wáyá	-
-	wáyán	-
-	wáyande	-
-	wáyew	-
-	-	wáyastár
-	wáyegi	wáyastegi
-	wáyád	-

از پیوند "شایستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bewáyastan	Newáyastan, niwáyastan
Bázwáyastan	Uwáyastan
Barwáyastan	Iwáyastan
Farwáyastan	Metwáyastan
Ferwáyastan	Doźwáyastan
Nawáyastan	Pádwáyastan, peywáyastan

نمونه:

"این کار شاید و آن کار نشاید." (This work is proper but the other is improper.)

"شاید" که به مینی "perhaps" و "maybe" گویند، واژه ایست جداگانه که بستگی با کارواژه ی "شایستن" ندارد. "شاید" شکافته از "شایستن" به مینی ".It is proper" است. بکار بردن "شاید" به مینی "perhaps" و "maybe" نیز بوارونه ی آن چه که کسروی میاندیشید نادرست نیست. (نگاه فرهنگ پهلوی بهرام فره وشی).

"شایسته" "worthy" و "meritorious" و "befitting" است و "شایستگی" همچند "worth" و "merit" است.

"شایست" همچند "واجبات" و "نشایست" همچند "منکرات" است.

210- Wenás; Wenáxt: (to know)

Root: xwnásátey (Old Persian); znáwá-, (Avest); jna-, (Sansk)

Wenáxtan

Wenáxtan	wenás	wenáxt
Wenáxtani	wenási	wenáxti
-	wenásák	-
-	wenáse	wenáxte
-	wenásemán	wenáxtemán
-	wenásá	-
-	wenásán	-
-	wenásande	-
-	wenásew	-
-	-	wenáxtár
-	wenásegi	wenáxtegi
-	wenásándan	-
-	wenásád	-

از پیوند "شناختن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bewenáxtan
Bázwenáxtan: (to distinguish; to discern; to diagnose)
Barwenáxtan
Foruwenáxtan
Farwenáxtan, faráwenáxtan
Ferwenáxtan, ferewenáxtan
Darwenáxtan
Nawenáxtan
Newenáxtan, niwenáxtan
Váwenáxtan: (to distinguish; to discern; to diagnose)
Varwenáxtan
Vaźwenáxtan
Hamwenáxtan, amwenáxtan
Kaswenáxtan, kahwenáxtan
Taráwenáxtan
Dirwenáxtan
Huwenáxtan
Avwenáxtan, afwenáxtan, ofwenáxtan, ufwenáxtan, ouwenáxtan, uwenáxtan
Uwenáxtan
Iwenáxtan
Metwenáxtan
Maswenáxtan, mahwenáxtan
Doźwenáxtan
Pádwenáxtan, peywenáxtan
Vespwenáxtan, harvewenáxtan
Uzwenáxtan
Behwenáxtan, vehwenáxtan, viwenáxtan
Tarwenáxtan
Jodwenáxtan, godwenáxtan, gowenáxtan: (to anti-know)
Baswenáxtan
Paswenáxtan
Piwwenáxtan

"مردم شناسی" همچند "anthropology" است. "نمک شناس" "appreciative" است.
پسوند "شناس" را همچند "logist-" و پسوند "شناسی" را همچند "logy-" بکار میبریم. "شناخت" همچند "knowledge" است. "شناخته" به مینی "known" و "renowned" است. "شناختار" را همچند "expert" میتوان بکار برد و "شناس" به مینی "insider" در برابر "foreigner" بکار میرود. "ناشناس" به مینی بیگانه "foreigner" و "foreign" است. "شناساندن" به مینی "to introduce" میباشد.
"بازشناخت" و "واشناخت" را برای "distinguishing" و "diagnosis" بکار میبریم و "واشناختار" را میتوان به مینی "diagnostician" بکار برد.

211- Wuy; Wost: (to wash)

Root: kwod-, (Sansk)(beat, trample, crash); xwosta (Avest)(liquid)

Wostan

Wostan	wuy	wost
Wostani	wuyi	wosti
-	wuyák	-
-	wuye	woste
-	wuyemán	wostemán
-	wuyá	-
-	wuyán	-
-	wuyande	-
-	wuyew	-
-	-	wostár
-	wuyegi	wostegi
-	wuyác	-
-	wuyád	-

از پیوند "شستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Bewostan
Bázwostan
Barwostan
Foruwostan
Farwostan, farâwostan
Ferwostan
Darwostan
Newostan, niwostan
Váwostan
Varwostan
Váźwostan
Farázwostan
Hamwostan, amwostan
Kaswostan, kahwostan
Taráwostan
Noxwostan
Dirwostan
Urwostan
Huwostan
Afwostan, ouwostan, uwostan
Uwostan
Iwostan
Metwostan
Maswostan, mahwostan
Pádwostan
Vespwostan, harvewostan
Uzwostan
Behwostan, vehwostan, viwostan
Tarwostan
Jodwostan, godwostan, gowostan
Baswostan
Paswostan
Piwwostan

"شویه" دستگاه شوینده است.
"پاشویه" جایی است یا چیزی است که پا را در آن شویند. نیز شستن پاها را گویند چنان که بیمار را پاشویه دهند، تا تبش فروافتد.
"دستشویه" و "سرشویه" شستشوی دست و سر را گویند و "شویش" همچند "lavage" است.
"شستار wostár" "شستن" درازآهنگ و پیاپی باشد.
"شویاد" گروه گازران یا کارگاه آنان را گویند.

212- Sepor; Seppord; Sepár; Sepárd: (1- to confide to; to assign. 2- to cover (as a distance))

Root: sphere-, (jerk; twitch; push away with foot); sphurati (Sansk); sparaiti (Avest)(he rushes forward)

Sepordan

Sepordan, sepárdan	sepor, sepár	sepord, sepárd
Sepordani, sepárdani	sepori, sepári	sepordi, sepárdi
-	seporák, sepárák	-
-	sepore, sepáre	seporde, sepárde
-	seporemán, sepáremán	sepordemán, sepárdemán
-	seporá, sepárá	-
-	seporán, sepárán	-
-	seporande, sepárande	-
-	seporew, sepárew	-
-	-	sepordár, sepárdár
-	seporegi, sepáregi	sepordegi, sepárdegi
-	seporád, sepárád	-

از پیوند "سپردن" و "سپاردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besepordan, besepárdan
Bázsepordan, bázsepárdan
Barsepordan, barsepárdan
Forusepordan, forusepárdan
Farsepordan, farsepárdan, farásepordan, farásepárdan
Fersepordan, fersepárdan, feresepordan, feresepárdan
Darsepordan, darsepárdan
Nasepordan, nasepárdan
Nesepordan, nesepárdan, nisepordan, nisepárdan
Vásepordan, vásepárdan
Varsepordan, varsepárdan
Váźsepordan, váźsepárdan
Farázsepordan, farázsepárdan
Hamsepordan, hamsepárdan, amsepordan, amsepárdan
Kassepordan, kassepárdan, kahsepordan, kahsepárdan
Tarásepordan, tarásepárdan
Noxsepordan, noxsepárdan
Dirsepordan, dirsepárdan
Ursepordan, ursepárdan
Husepordan, husepárdan
Avsepordan, avsepárdan, afsepordan, afsepárdan, ousepordan, ousepárdan, usepordan, usepárdan
Usepordan, usepárdan
Isepordan, isepárdan
Metsepordan, metsepárdan

Massepordan, massepárdan,
mahsepordan, mahsepárdan
Doźsepordan, doźsepárdan
Pádsepordan, pádsepárdan,
peysepordan, peysepárdan
Vespsepordan, vespsepárdan,
harvesepordan, harvesepárdan
Behsepordan, behsepárdan,
vehsepordan, vehsepárdan,
visepordan, visepárdan
Tarsepordan, tarsepárdan
Jodsepordan, jodsepárdan, godsepordan,
godsepárdan, gosepordan,
gosepárdan
Bassepordan, bassepárdan
Passepordan, passepárdan
Piwsepordan, piwsepárdan

"کار را بدست آدم توانایی سپردن (to assign)."
"جانسپار" همچند "sacrificing" و "self-sacrificer" است.
"سپرده" را به شکل نام واژه به مینی "deposit" یا "earnest money" بکار میبرند.
"سپارش" یا "سفارش" همچند "recommendation" بکار میرود.
"روزی ده میل راه سپردند (to cover)."

213- Suh; Suhest: (to feel; to sense)
Root?: suh-ist-an (Pahl)(feel; touch; sense)

Suhestan

Suhestan	suh	suhest
Suhestani	suhi	suhesti
-	suhák	-
-	suhe	suheste
-	suhemán	suhestemán
-	suhá	-
-	suhán	-
-	suhande	-
-	suhew	-
-	-	suhestár
-	suhegi	suhestegi
-	suhád	-

از پیوند "سوهستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besuhestan
Bázsuhestan
Barsuhestan
Farsuhestan
Fersuhestan
Nesuhestan, nisuhestan
Vásuhestan
Váźsuhestan
Tarásuhestan
Avsuhestan, afsuhestan, ofsuhestan, ousuhestan, usuhestan
Usuhestan
Isuhestan
Metsuhestan
Doźsuhestan
Pádsuhestan, peysuhestan, pisuhestan
Vespsuhestan, harvesuhestan
Jodsuhestan, godsuhestan, gosuhestan
Bassuhestan
Passuhestan
Piwsuhestan

214- Subár; Subárd: (to counsel; to advise)
Root: ?

Subárdan

Subárdan	subár	subárd
Subárdani	subári	subárdi
-	subáre	subárde
-	subáremán	subárdemán
-	subárá	-
-	subárán	-
-	subárande	-
-	subárew	-
-	-	subárdár
-	subáräd	-

از پیوند "سوباردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besubárdan
Bázsubárdan
Farsubárdan, farásubárdan
Fersubárdan
Váźsubárdan
Hamsubárdan, amsubárdan
Husubárdan
Afsubárdan
Metsubárdan
Doźsubárdan
Pádsubárdan, peysubárdan
Vespsubárdan, harvesubárdan
Jodsubárdan, godsubárdan, gosubárdan
Passubárdan
Piwsubárdan

"سوبارش subárew" همچند "counsel" و "advice" است و "سوبار" همچند "counselor" و "adviser" است.

215- Setars; Setarsid: (1- to sense; to feel. 2- to become perceptible or tangible; to be sensed; to be felt)
Root: ?

Setarsidan

Setarsidan	setars	setarsid
Setarsidani	setarsi	setarsidi
-	setarsák	-
-	setarse	setarside
-	setarsemán	setarsidemán
-	setarsá	-
-	setarsán	-
-	setarsande	-
-	setarsew	-
-	-	setarsidár
-	setarsegi	setarsidegi
-	setarsád	-

کارواژه ی "سترسیدن" را هیچ جا جز در نوشته های کسروی ندیده ام و گمانم برساخته ی خود او باشد. در نمونه ای که از کاربرد این واژه میدهد میگوید: "ماه از زیر ابر بیرون آمد و سترسا شد." "سترسا" را همچند "محسوس" تازی میداند و آن "حس شدن" با سنهشها یا حسهای پنجگانه است.

216- Setor; Setord: (to remove; to shave; to cleanse)

Root?: av́-, estardan (Pahl)(wipe; shave)

Setordan

Setordan	setor	setord
Setordani	setori	setordi
-	setorák	-
-	setore	setorde
-	setoremán	setordemán
-	setorá	-
-	setorán	-
-	setorande	-
-	setorew	-
-	-	setordár
-	setoregi	setordegi
-	setorác	-
-	setorád	-

از پیوند "ستردن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besetordan, bestordan
Bázsetordan, bázstordan
Barsetordan, barstordan
Forusetordan, forustordan
Farsetordan, farstordan, farásetordan, farástordan
Fersetordan, ferstordan, feresetordan, ferestordan
Darsetordan, darstordan
Nasetordan, nastordan
Nesetordan, nestordan, nisetordan, nistordan
Vásetordan, vástordan
Varsetordan, varstordan
Váźsetordan, váźstordan
Hamsetordan, hamstordan, amsetordan, amstordan
Kassetordan, kasstordan, kahsetordan, kahstordan
Tarásetordan, tarástordan
Noxsetordan, noxstordan
Dirsetordan, dirstordan
Ursetordan, urstordan
Husetordan, hustordan
Avsetordan, avstordan, afsetordan, afstordan, ofsetordan, ofstordan, ufsetordan, ufstordan, ousetordan, oustordan, usetordan, ustordan
Usetordan, ustordan
Isetordan, istordan
Metsetordan, metstordan
Massetordan, masstordan, mahsetordan, mahstordan
Dośsetordan, dośstordan

Pádsetordan, pádstordan, peysetordan, peystordan, pisetordan, pistordan
Vespsetordan, vespstordan, harvesetordan, harvestordan
Uzsetordan, uzstordan
Behsetordan, behstordan, vehsetordan, vehstordan, visetordan, vistordan
Tarsetordan, tarstordan
Jodsetordan, jodstordan, godsetordan, godstordan, gosetordan, gostordan
Bassetordan, basstordan
Passetordan, passtordan
Piwsetordan, piwstordan

"ستردن" را "استردن" نیز نویسند و "ستره setore" همان است که در نوشته های کهن "استره estore" نیز نوشته اند و آن را در بیشتر جاها همچند "razor blade" بکار میبرده اند. اما این هنگامی درست است که این واژه را برای ریش و مو بکار برند. اما "ستردن" هر چیزی را پاک کردن و از میان برداشتن باشد. پس گاه باشد برای ریش یا مو بکار رود و گاه باشد آن را برای علف هرزه بکار بریم و یا برای پشم گوسفند و همانندگان آن.

217- Setuh; Stuhidan; Setuhid; Stuhid: (1- to harass; to be harassed. 2- to fatigue; to make tired; to make exhausted; to be tired)
Root: stav (Pahl); os-tava-t́a-, (Avest)(powerless; defeated)

Setuhidan

Setuhidan	setuh	setuhid
Setuhidani	setuhi	setuhidi
-	setuhe	setuhide
-	setuhemán	setuhidemán
-	setuhá	-
-	setuhán	-
-	setuhande	-
-	setuhew	-
-	-	setuhidár
-	setuhegi	setuhidegi
-	setuhád	-

از پیوند "ستوهیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besetuhidan, bestuhidan
Bázsetuhidan, bázstuhidan
Barsetuhidan, barstuhidan
Forusetuhidan, forustuhidan
Farsetuhidan, farstuhidan, farásetuhidan, farástuhidan
Fersetuhidan, ferstuhidan, feresetuhidan, ferestuhidan
Nasetuhidan, nastuhidan
Nesetuhidan, nestuhidan, nisetuhidan, nistuhidan
Vásetuhidan, vástuhidan
Varsetuhidan, varstuhidan
Váźsetuhidan, váźstuhidan
Hamsetuhidan, hamstuhidan, amsetuhidan, amstuhidan
Kassetuhidan, kasstuhidan,
kahsetuhidan, kahstuhidan
Noxsetuhidan, noxstuhidan
Husetuhidan, hustuhidan
Avsetuhidan, avstuhidan, afsetuhidan, afstuhidan, ofsetuhidan, ofstuhidan, ufsetuhidan, ufstuhidan, ousetuhidan, oustuhidan, usetuhidan, ustuhidan
Usetuhidan, ustuhidan
Isetuhidan, istuhidan
Metsetuhidan, metstuhidan
Massetuhidan, masstuhidan,
mahsetuhidan, mahstuhidan
Doźsetuhidan, doźstuhidan
Pádsetuhidan, pádstuhidan, peysetuhidan, peystuhidan, pisetuhidan, pistuhidan
Vespsetuhidan, vespstuhidan, harvesetuhidan, harvestuhidan
Uzsetuhidan, uzstuhidan

Behsetuhidan, behstuhidan,
vehsetuhidan, vehstuhidan,
visetuhidan, vistuhidan
Jodsetuhidan, jodstuhidan,
godsetuhidan, godstuhidan,
gosetuhidan, gostuhidan

Bassetuhidan, basstuhidan
Passetuhidan, passtuhidan
Piwsetuhidan, piwstuhidan

از این کارواژه تنها "بستوه آمدن" "to be exhausted" و "to be harassed" و "نستوه" "inexhaustible" و "indefatigable" در زبان امروزیان مانده است.
"ستوهیدار" را "harassing" ترجمه میکنیم و "ستوهمان" را "harassment" میدانیم.

218- Saz; Sazid; Sazest: (to deserve)
Root: saknoti (Sansk); sazenitan (Pahl)

Sazidan, Sazestan

Sazidan, sazestan	saz	sazid, sazest
Sazidani, sazestani	sazi	sazidi, sazesti
-	saze	sazide, sazeste
-	sazemán	sazidemán, sazestemán
-	sazá	-
-	sazán	-
-	sazande	-
-	sazew	-
-	-	sazidár, sazestár
-	sazegi	sazidegi, sazestegi
-	sazád	-

از پیوند "سزیدن" و "سزستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besazidan, besazestan
Bázsazidan, bázsazestan
Barsazidan, barsazestan
Farsazidan, farsazestan, farásazidan, farásazestan
Fersazidan, fersazestan, feresazidan, feresazestan
Darsazidan, darsazestan
Nesazidan, nesazestan, nisazidan, nisazestan
Vásazidan, vásazestan
Varsazidan, varsazestan
Vážsazidan, vážsazestan
Hamsazidan, hamsazestan, amsazidan, amsazestan
Kassazidan, kassazestan, kahsazidan, kahsazestan
Noxsazidan, noxsazestan
Dirsazidan, dirsazestan
Ursazidan, ursazestan
Husazidan, husazestan
Avsazidan, avsazestan, afsazidan, afsazestan, ofsazidan, ofsazestan, ousazidan, ousazestan, usazidan, usazestan
Usazidan, usazestan
Isazidan, isazestan
Metsazidan, metsazestan
Massazidan, massazestan, mahsazidan, mahsazestan
Dożsazidan, dożsazestan
Pádsazidan, pádsazestan, peysazidan, peysazestan
Uzsazidan, usazestan
Behsazidan, behsazestan, vehsazidan, vehsazestan, visazidan, visazestan
Jodsazidan, jodsazestan, godsazidan, godsazestan, gosazidan, gosazestan

Bassazidan, bassazestan　　Piwsazidan, piwsazestan
Passazidan, passazestan

"سزا" و "سزاوار" به مینی "deserving" و "meritorious" است.
"ناسزا" (1- improper. 2- wretched; undesirable. 3- cuss word). "شود ناسزا شاه گردنفراز" (فردوسی)

219- Setáy; Setud: (1- to praise. 2- to characterize; to qualify)

Root: stav-, staomi (Avest); stauti (Sansk)(laud; praise; extol; eulogize)

Setudan

Setudan	setáy	setud
Setudani	setáyi	setudi
-	setáye	setude
-	setáyemán	setudemán
-	setáyá	-
-	setáyán	-
-	setáyande	-
-	setáyew	-
-	-	setudár
-	setáyegi	setudegi
-	setáyád	-

از پیوند "ستودن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besetudan
Bázsetudan
Barsetudan
Farsetudan, farásetudan
Feresetudan
Darsetudan
Nesetudan, nisetudan
Vásetudan
Varsetudan
Váźsetudan
Hamsetudan
Kahsetudan
Noxsetudan
Dirsetudan
Ursetudan
Husetudan
Afsetudan, ousetudan, usetudan
Usetudan
Isetudan
Metsetudan
Mahsetudan
Doźsetudan
Pádsetudan, peysetudan, pisetudan
Vespsetudan, harvesetudan
Behsetudan, vehsetudan, visetudan
Jodsetudan, godsetudan, gosetudan
Bassetudan
Passetudan
Piwsetudan

"مردم ستای"، "شاه ستای"، "زن ستای"، "شوی ستای" را با "ستای" میتوان ساخت.
"شاه ستایی"، "مردم ستایی"، "زن ستایی" و همانندگان آن را با "ستایی" میتوان ساخت.

"ستوده" به مینی "praiseworthy" بکار میرود. "ستایا" و "ستایان" و "ستاینده" همچند "praising" بکار میرود و "ستایش" به مینی "praise" است و "ستودار" "praiser" است.
برخی "ستای" را به مینی "adjective" بکار برده اند که درست است. این مینی از مینی دوم "ستودن" "to characterize" و "to qualify" شکافته است و در دستور زبان میتوان آن را بکار برد.

220- Setiz; Setizid: (to quarrel; to altercate)
Root: steh-, styyg (Parthian); stij (Pahl)

Setizidan	setiz	setizid
Setizidani	setizi	setizidi
-	setize	setizide
-	setizemán	setizidemán
-	setizá	-
-	setizán	-
-	setizande	-
-	setizew	-
-	-	setizidár
-	setizegi	setizidegi
-	setizád	-

از پیوند "ستیزیدن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besetizidan
Bázsetizidan
Barsetizidan
Forusetizidan
Farsetizidan, farásetizidan
Fersetizidan, feresetizidan
Darsetizidan
Nesetizidan, nisetizidan
Vásetizidan
Varsetizidan
Váźsetizidan
Hamsetizidan, amsetizidan
Kassetizidan, kahsetizidan
Tarásetizidan
Noxsetizidan
Dirsetizidan
Ursetizidan
Husetizidan
Avsetizidan, afsetizidan, ousetizidan, usetizidan
Usetizidan
Isetizidan
Metsetizidan
Massetizidan, mahsetizidan
Doźsetizidan
Pádsetizidan, peysetizidan
Uzsetizidan
Behsetizidan, vehsetizidan, visetizidan
Tarsetizidan
Jodsetizidan, godsetizidan, gosetizidan
Bassetizidan
Passetizidan
Piwsetizidan

"ستیزه" به مینی "quarrel"، "brawl" و "altercation" است. "ستیزیدار" همچند "quarrelsome" است.

221- [Seris; Seriz]; Serewt: (to combine; to mix)

Root: srew-, sraewyeito (Avest)(to mix)

Serewtan

Serewtan	(seris)	serewt
Serewtani	(serisi)	serewti
-	(serise)	serewte
-	(serisemán)	serewtemán
-	(serisá)	-
-	(serisán)	-
-	(serisande)	-
-	(serisew)	-
-	-	serewtár
-	(serisegi)	serewtegi
-	(serisád)	-

چون برای "to mix" "آمیختن" را داریم پیشنهاد میکنم "سرشتن" را تنها برای "to combine" بکار بریم.
"سریسه" "component" است. "سریسمان" "combining" است. "سرشت" " nature; constitution" است و "سریسش" "combination" است و "سرشتار" همچند "سرشت" تواند بود.
"سریساد" گروهی از "combinators" است. "بدسرشت" "malicious" است، "نیک سرشت و به سرشت" "good-natured" است و "سریش" "glue" است.
در بند چامه ی زیر از حافظ "...گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند" گل آدم را "combine" کردند و سپس آن را با "پیمانه" یا "measure" پیمودند" یا "measured".
از پیوند "سرشتن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Beserewtan
Bázserewtan
Barserewtan
Farserewtan, faráserewtan
Ferserewtan, fereserewtan
Darserewtan
Neserewtan, niserewtan
Váserewtan
Varserewtan
Váźserewtan
Hamserewtan, amserewtan
Kasserewtan, kahserewtan
Taráserewtan
Noxserewtan
Dirserewtan
Urserewtan
Huserewtan
Avserewtan, afserewtan, ofserewtan, ufserewtan, ouserewtan, userewtan
Userewtan
Iserewtan
Metserewtan

Masserewtan, mahserewtan
Doźserewtan
Pádserewtan, peyserewtan
Vespserewtan, harveserewtan
Uzserewtan
Behserewtan, vehserewtan, viserewtan
Jodserewtan, godserewtan, goserewtan
Basserewtan
Passerewtan
Piwserewtan

"بازسرشتن" "to recombine" است و "بازسرشت" و "بازسریسش" "recombination" است و "بازسرشتار" "recombinant" است.

222- Senah; Senahest; Senahid: (to feel; to sense)

Root: [snih (Sansk); snihyati (Sansk)(to feel; to have affection for; to be fond of](JGS)

Senahidan; Senahestan

Senahestan, senahidan	senah	senahest
Senahestani, senahidani	senahi	-
-	senahák	-
-	senahe	senaheste
-	senahemán	senahestemán
-	senahá	-
-	senahán	-
-	senahande	-
-	senahew	-
-	-	senahestár
-	senahegi	senahestegi
-	senahád	-

از پیوند "سنهستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besenahestan
Bázsenahestan: (to refeel, to resense)
Barsenahestan
Forusenahestan
Farsenahestan, farásenahestan
Fersenahestan, feresenahestan
Darsenahestan
Nesenahestan, nisenahestan
Vásenahestan
Varsenahestan
Váźsenahestan
Hamsenahestan, amsenahestan
Tarásenahestan
Noxsenahestan
Dirsenahestan
Husenahestan
Avsenahestan, afsenahestan, ofsenahestan, ousenahestan, usenahestan
Usenahestan
Isenahestan
Metsenahestan
Massenahestan, mahsenahestan
Doźsenahestan
Pádsenahestan, peysenahestan
Vespsenahestan, harvesenahestan
Uzsenahestan
Jodsenahestan, godsenahestan, gosenahestan
Bassenahestan
Passenahestan
Piwsenahestan

نمونه:
"سنهمان senahemán" و "سنهش senahew" = "feeling"
"سنهستار senahestár" همچند "sensitive" است.
"سنها" و "سنهان" و "سنهنده" همچند "sensing" است.
"سنهاد senahád" همچند "sensor" است.
"فرسنهستار fersenahestár" همچند "hypersensitive" است.
"گسنهستار gosenahestár" همچند "heterosesitive" است.

223- Peydá: (visible; evident)

Root: patyáka (Old Persian); pratyáka (Sansk)(open; visible; evident; emerging)

Peydáyidan, Padidan: (to unconver, to reveal)

Peydáyidan, padidan	peydáy	padid
Peydáyidani, padidani	peydáyi	padidi
-	peydáyák	-
-	peydáye	padide
-	peydáyemán	padidemán
-	peydáyá	-
-	peydáyán	-
-	peydáyande	-
-	peydáyew	-
-	-	padidár
-	peydáyegi	padidegi
-	peydáyád	-

"پدیدار" "visible" است.
"پدیده" "phenomenon" است.
در زیر چند واژه را یاد میکنیم.

Peydáyi	(uncovering; revealing)
Peydáye	(anything used to uncover)
Peydáyád	(the uncovering squad, group, or task force)

از پیوند دوباره ی "پیداییدن" و "پدیدن" با پیشوندها واژه های نو پدید میآید:

Bepadid	Bepeydá
Bázpadid	Bápeydá
Barpadid, abarpadid	Barpeydá, abarpeydá
Forupadid	Forupeydá
Farpadid, farápadid, parpadid	Farpeydá, farápeydá, parpeydá
Ferpadid, ferepadid	Ferpeydá, ferepeydá
Darpadid	Darpeydá
Napadid	Napeydá
Nepadid, nipadid	Nepeydá, nipeydá

Nápadid
Mapadid
Vápadid
Varpadid
Váźpadid
Farázpadid, farápadid
Hampadid, hanpadid, anpadid, ámpadid,

Ampadid, enpadid
Darhampadid
Kaspadid, kahpadid
Kampadid
Tarápadid
Noxpadid
Dirpadid
Urpadid
Zirpadid, jirpadid
Hupadid
Avpadid, afpadid, ofpadid, ufpadid, oupadid, upadid
Upadid
Ipadid
Metpadid, mepadid
Maspadid, mahpadid
Doźpadid
Huypadid, hoypadid, cappadid
Pádpadid, pedpadid, peypadid, pipadid
Vesppadid, harvesppadid, harvepadid
Uzpadid, azpadid
Behpadid, vehpadid, vipadid
Nápadid
Tarpadid
Jodpadid, godpadid, gopadid, zodpadid

Baspadid, vaspadid
Paspadid
Piwpadid

Nápeydá
Mapeydá
Vápeydá
Varpeydá
Váźpeydá
Farázpeydá, farápeydá
Hampeydá, hanpeydá, anpeydá, ámpeydá
ampeydá, enpeydá
Darpeydá
Kaspeydá, kahpeydá
Kampeydá
Tarápeydá
Noxpeydá
Dirpeydá
Urpeydá
Zirpeydá, jirpeydá
Hupeydá
Avpeydá, afpeydá, ofpeydá, ufpeydá oupeydá, upeydá
Upeydá
Ipeydá
Metpeydá, mepeydá
Maspeydá, mahpeydá
Doźpeydá
Hupeydá, hoypeydá, cappeydá
Pádpeydá, pedpeydá, peypeydá, pipeydá
Vespeydá, harvesppeydá, harvepeydá
Uzpeydá, azpeydá
Behpeydá, vehpeydá, vipeydá
Nápeydá
Tarpeydá
Jodpeydá, godpeydá, gopeydá, zodpeydá
Baspeydá, vaspeydá
Paspeydá
Piwpeydá

224- Sahestan (1): (to pay attention to)
Sehestan

Root: sahastan (Pahl)(think; mean; say); sad́ayeiti (Avest); t́adaya (Old Persian); chadayati (Sansk)(to appear)

"Hakar wmáh baqán sahet" (Pahlavi) "اگر خدایگان پروا کند". "سهت" همچند " to pay attention to" است. از سهستن، امروز تنها "سه" "sah" در زبان پارسی مانده و آن "بسه" "besse" است چنان که گویند "اونو بسه" "به او پروا کن، اونو ببین" (بهرام فره وشی، فرهنگ پهلوی).
در زیر "سهستن" را میشکافیم.

Sahestan, Sehestan: (to pay attention to)

Sehestan	seh	sehest
Sehestani	sehi	sehesti
-	sehák	-
-	sehe	seheste
-	sehemán	sehestemán
-	sehá	-
-	sehán	-
-	sehande	-
-	sehew	-
-	-	sehestár
-	sehegi	sehestegi
-	sehád	-

از پیوند "سهستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید

Besehestan, besahestan
Bázsehestan, bázsahestan
Barsehestan, barsahestan
Forusehestan, forusahestan
Farsehestan, farsahestan, farásehestan, farásahestan
Fersehestan, fersahestan, feresehestan, feresahestan
Nesehestan, nesahestan, nisehestan, nisahestan
Vásehestan, vásahestan
Varsehestan, varsahestan
Váźsehestan, váźsahestan
Hamsehestan, hamsahestan, amsehestan, amsahestan
Tarásehestan, tarásahestan
Dirsehestan, dirsahestan
Husehestan, husahestan
Afsehestan, afsahestan, usehestan, usahestan

Usehestan, usahestan
Isehestan, isahestan
Metsehestan, metsahestan
Doźsehestan, doźsahestan
Pádsehestan, pádsahestan, peysehestan, peysahestan
Vespsehestan, vespsahestan, harvesehestan, harvesahestan

Behsehestan, behsahestan, vehsehestan, vehsahestan, visehestan, visahestan
Tarsehestan, tarsahestan
Jodsehestan, jodsahestan, godsehestan, godsahestan, gosehestan, gosahestan
Bassehestan, bassahestan
Passehestan, passahestan
Piwsehestan, piwsahestan

225- Sahestan (2): (to be scared (away); to shy)
Root?: [این واژه گویا برساخته ی کسروی است.]

Sahestan, Sah, Sahest

Sahestan	sah	sahest
Sahestani	sahi	sahesti
-	sahe	saheste
-	sahemán	sahestemán
-	sahá	-
-	sahán	-
-	sahande	-
-	sahew	-
-	-	sahestár
-	sahegi	sahestegi
-	sahád	-

کسروی "سهش" را به مینی "رمیدن" و "هراسان شدن" "to be scared away" در "تاریخ مشروطیت" فراوان بکار برده است: "مردم سهشها نموده ..... " (to express emotions).
از پیوند "سهستن" با پیشوندها واژه های زیر بدست میآید:

Besahestan
Bázsahestan
Barsahestan
Farsahestan
Fersahestan, feresahestan
Nesahestan, nisahestan
Vásahestan
Váźsahestan
Hamsahestan, amsahestan
Noxsahestan
Dirsahestan

Afsahestan, usahestan
Usahestan
Isahestan
Metsahestan
Mahsahestan
Doźsahestan
Pádsahestan, peysahestan
Harvesahestan
Jodsahestan, godsahestan, gosahestan
Piwsahestan

226- Vaz-,: (to blow away; to drive away)

Root: vaz (Avest)(to blow away, to drive away)

Vazidan

Vazidan	vaz	vazid
Vazidani	vazi	vazidi
-	vazák	-
-	vaze	vazide
-	vazemán	vazidemán
-	vazande	-
-	vazá, vazán	-
-	vazew	-
-	-	vazidár
-	vazegi	vazidegi
-	vazác	-
-	vazándan	-
-	vazád	-

"وزی" برویه ی پسوند بکار میرود و "وزش" هنوز از نیرو نیافتاده است.
اکنون واژه های زیر را از "وزیدن" میشکافیم و تنها راهنمایی کوتاهی برای مینی هر یک از واژه ها جلوی آنها میآوریم. بسیاری از واژه های نوین که در کارنامه ی پارسی میآید از پیش شناخته نشده و بکار نرفته اند

Huvazidan: (to blow favorably)
Uvazidan: (to blow down or off)
Metvazidan: (to blow falsely)
Masvazidan, mahvazidan: (to blow fiercefully)
Doźvazidan: (to blow roughly or badly)
Huyvazidan = hoyvazidan = capvazidan
Pádvazidan = peyvazidan: (to blow in reaction or response to; to blow as a result of; to blow in a reciprocating manner.)
Uzvazidan: (to blow and drive out of somewhere)
Behvazidan: (to blow nicely)
Jodvazidan: (to blow differently; to blow and separate one from another)
Tarvazidan: (to blow maliciously or surreptitiously)
Pasvazidan: (to blow back; to drive back by blowing)
Piwvazidan: (to blow forth)
Hamvazidan: (to blow and bring together)
Kasvazidan = kahvazidan: (to blow a little)
Tarávazidan: (to blow across somewhere)
Fervazidan = farvazidan: (to ultrablow)

Bevazidan
Bázvazidan: (to reblow; to blow again)
Barvazidan: (to blow; to blow upward; to start blowing)
Foruvazidan: (to blow down; to bring something down by blowing)
Parvazidan = parvázidan*
Darvazidan = andarvazidan: (to blow inside something; to insuflate)
Nevazidan: (to blow down)
Avazidan = navazidan = mavazidan: (not to blow)

* شکافته های "پرواتن" و "پروازیدن".

Parvátan, Parvázidan

Parváz	parvátan	parvázidan
Parvátani	parváz	parvát
Parvázidani	parvázi	-
-	parvázák	-
-	parváze	parváte
-	parvázemán	parvátemán
-	parvázande	-
-	parvázá	-
-	parvázán	-
-	parvázew	-
-	-	parvátár
-	parvázegi	parvátegi
-	parvázác	-
-	parvázánidan	-
-	parvázád	-

227- Vewt-,; Pewt-,; Bewt-,

Nevewtan: (to write) = ne-vew-t-an

Root: nepaisatiy (Old Persian); ne-pew-tanaiy (Old Persian)(to write); pais; pa-is (Avest)(to write; to draw)

پیشوند "ne" چنان با ریشه ی "vewtan" بهم پیوسته اند که در بسیاری باره ها خود "نوشتن" که واژه ای سرشته است باز میتواند پیشوند بگیرد.

Nevewtan	nevis	nevewt
Nevewtani	nevisi	nevewti
-	nevisák	-
-	nevise	nevewte
-	nevisemán	nevewtemán
-	nevisá, nevisán	-
-	nevisande	-
-	nevisew	-
-	-	nevewtár
-	nevisegi	nevewtegi
-	nevisác	-
-	nevisándan	-
-	nevisád	-

نویسی چون "روزنامه نویسی" و "داستان نویسی".

"نوشتی" چون "آزمونهای نوشتی یا نوشتنی. (written examination)

"نوشت" چون "سرنوشت" ("destiny" ;"fate")

"نویس" چون "زیرنویس" (footnote) و "پشت نویس" (endorsement)

"نویسمان" "کنش نوشتن" و "نوشتمان" "هوده کنش نوشتن" را میرساند.

"نوشتار" "دراز پیوسته و یا فراوان نوشتن" است. امروزه برای "خط" نیز بکار میرود. در "نوشتار پارسی کهن پیشوند "فرا" و "فر" بسیار بچشم میخورد." در این جا "نوشتار" به مینی "شیوه ی نگارش" است.

واژه های سرشته از نوشتن با پیشوندها.

اکنون شکافته هایی از واژه ی "نوشتن" با کمک پیشوندها بدست میآوریم.

Báznevewtan: (to rewrite)
Barnevewtan: (to write up)
Darnevewtan: (to register, to record)
Vánevewtan: (to stop writing)
Váźnevewtan: (to write in a reverse fashion)
Taránevewtan: (to transcribe)

Unevewtan: (to write off, to cross off or out)
Peynevewtan: (to write an addendum to something)

Jodnevewtan: (to write differently, separately or to antiwrite)
Piwnevewtan: (to write an outline of something, to sketch)

228- Ámiz-,; Ámixt-,; Ámixtan: (to mix)

Root: miwra (Sansk)(mixed); mináwti (Avest)(mixed)

Ámixtan: (to mix)

Ámixtan	ámiz	ámixt
Ámixtani	ámizi	ámixti
-	ámize	ámixte
-	ámizemán	ámixtemán
-	ámizá	-
-	ámizán	-
-	ámizande	-
-	-	ámixtár
-	ámizew	-
-	ámizegi	ámixtegi
-	ámizándan	-
-	ámizád	-

از پیوند "آمیختن" با پیشوندها واژه ی زیر پدید میآید.

Beámixtan
Bázámixtan
Barámixtan
Foruámixtan
Faráámixtan
Darámixtan
Farámixtan
Ferámixtan, fereámixtan
Váámixtan
Váźámixtan
Hamámixtan = hámámixtan = Hamixtan = Ámixtan
Darhamámixtan = darámixtan
Dirámixtan

Metámixtan
Doźámixtan
Pádámixtan, peyámixtan
Jodámixtan, godámixtan, goámixtan
Basámixtan
Pasámixtan
Piwámixtan
Neámixtan
Taráámixtan
Uámixtan
Iámixtan
Vespámixtan, harveámixtan
Uzámixtan

فهرست واژه های انگلیسی
Index of English words

A

B

C

D

E

F

G

H

I

J

K

L

M

N

O

P

Q

R

S

T

U

V

W

Y

فهرست واژه های پارسی
Index of Persian words

Á

A

B

C

D

E

F

G

H

I

J

K

L

M

N

O

P

Q

R

S

T

U

V

W

X

Other books written by the author on Language

کتابهای دیگر از این نویسنده در زمینه ی زبان

****

از "عجم" تا "پارسی"

کالبد شناسی سنجشی زبان عجم (فارسی نوین) و پارسی

From “Lingua Ambigua” to the “Persian Language”

A comparative anatomy of the “Lingua Ambigua” and the Persian Language

writtOther books written by the author on Language

کتابهای دیگر از این نویسنده در زمینه ی زبان

****

از "عجم" تا "پارسی"

کالبد شناسی سنجشی زبان عجم (فارسی نوین) و پارسی

From “Lingua Ambigua” to the “Persian Language”

A comparative anatomy of the “Lingua Ambigua” and the Persian Language

written in Persian

****

کارنامه ی پارسیک

راهنمای واژه سازی بشیوه ی دانشیک

Karname Ye Parsik

A Scientific Study of the Persian Verbal Stems and Derivatives

written in Persian

****

Persian Language in Phonetic Alphabet

An Introductory Course for Foreigners

****

واژه نامه ی زبان کوچه ی پارسی

A Glossary of Slang Persian Words

Persian words in phonetic alphabet

With Etymologic and Semantic Remarks

****

A Concise Etymologic Dictionary of the Persian Language

شناسنامه ی واژگان پارسی

Volume I (A to I)

Volume II (J to T)

Volume III (U to Z) & Index

Persian words in phonetic alphabet

****

فرهنگ پند و دستان پارسی
(پند و دستان یاب)
بر پایه برداشت پیامها

Dictionary of Persian Proverbs and Aphorisms

****

A Comparative Probe in the Iranian Dialects and Semilanguages

Dialects/Semilanguages in phonetic alphabet

Volume I:	Lori Nahavandi (Kuhani) Dialect.
Volume II:	Neishaburi Dialect
Volume III:	Nayini (Gonuyi) Semilanguage
Volume IV:	Vajguni Dialect
Volume V:	The Dialect of the Zoroastrians of Ardakan (Sharifabad)(the so-called "Dari" Language)
Volume VI:	Lari Dialect
Volume VII:	Tati Semilanguage
Volume VIII:	Barahuyi Semilanguage
Volume IX:	Lori Dialect of Surau (Chelgerdi)
Volume X:	Pashtu Semilanguage (Alishang Dialect)
Volume XI:	Hourami Dialect of the Kurdish Semilanguage
Volume XII:	Baluchi Dialect of Khash
Volume XIII:	Abyanaki Dialect
Volume XIV:	Guilaki Dialect of Kuchisfan (Kuchisfahan)
Volume XV:	Amoli Dialect of Mazandarani
Volume XVI:	Semnani Semilanguage

****

زربیز پارسی

Zarbiz e Pársi

An English-Persian Lexicon

Volume I: Word Finder

Volume II: Sections P (prefixes), M (mesofixes), S (suffixes), C (concept)

Volume III: Section L (lexicon)

Persian written in phonetic alphabet

****

DEDICATED TO THE MEMORY OF THE FOUNDERS OF PEDIATRIDC CARDIOLOGY, IN IRAN AT THE “QUEEN PAHLAVI HEART HOSPITAL.”

Iraj Aryanpur Kashani, M.D.
Mansureh Hamed Paydar, M.D.
Bijan Siassi, M.D.
Mohammad Mehranpur, M.D.
Ali Yazdanyar, M.D.
Jami Shakibi Guilani, M.D.

Title: Kárnáme ye Pársik
Author: Jami Shakibi Gilani, MD
First edition 2010

Library of Congress Registration number TXu 1-731-293
ISBN-13: 978-1544781501

Kárnáme ye Pársik

A Scientific Study of the Persian Verbal Stems and Derivatives

by
Jami Shakibi Gilani, MD
With collaboration of
Bahram Youssefi, AIA

Washington D.C., Tehran, Istanbul and Nashville, 1987
Second edition 2016- Maryland, U.S.A.

Kárnáme ye Pársik

A scientific study of the Persian verbal stems and derivatives

By:
Jami Shakibi Gilani, MD
With collaboration of
Bahram Youssefi, AIA

Washington D.C., , Istanbul Tehran and Nashville, 1987
Second editing 2016- Maryland, U.S.A.